

سلام الله عليها

نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

مطلوب كل طالب من كلام على بن ابي طالب (ع)

شرح رشيد الدين وطواط (٥٧٣ هـ - ق)

تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی

مقدمه بنیاد نهج البلاغه

بسمه تعالی

بنیاد نهج البلاغه بر آن است که در ضمن معرفی و عرضه فرهنگ غنی نهج البلاغه، کتاب جاویدان و زندگی ساز امیرمومنان علی - علیه السلام - کتب و آثار ارزنده ای را که از دیرزمان در پیرامون این کتاب گرانقدر پدید آمده است، با تصحیح دقیق و طبعی مطلوب به دوستداران فرهنگ علوی تقدیم دارد، و آن چه را که تاکنون با همکاری نویسندگان و محققان دانشمند عرضه کرده بنابر همین هدف و خواسته بوده است.

اینک با تقدیم کتاب مطلوب کل طالب که از متون ارزشمند و حاوی شرح و تفسیر صد کلمه از کلمات گهربار علی (ع) است آرزو دارد که خداوند متعال بر موفقیت مصحح کتاب، فاضل ارجمند آقای دکتر محمود عابدی، بیفزاید و همه کسانی را که در راه معرفی و اشاعه فرهنگ و معارف اسلامی صادقانه می کوشند، بیش از پیش موفق دارد.

هیئات تحریریه بنیاد نهج البلاغه

سرآغاز

بسمه تعالی

مطلوب کل طالب شرحی است به زبان تازی و پارسی برصد کلمه منسوب به امیرمومنان علی (ع) با قطعات منظومی که حاوی مضامین همان کلمات است. این صد کلمه در نیمه اول قرن سوم به انتخاب جاحظ، ادیب نامدار عرب، فراهم آمده و درمیانه های قرن ششم هجری به همت رشید وطواط، ادیب و شاعر معروف ایرانی، شرح و تفسیر شده است. این رساله با حجم اندک خود، از نظر تاثیر در آثار مولفان، در میان متون تعلیمی فارسی کم نظیر است، امروزه ما سلسله ای از کتب و رسائل گوناگونی را می شناسیم که در پی مطلوب کل طالب به وجود آمده اند. از این تاثیر و نفوذ و هم فراوانی دستنوشته های آن می توان دریافت که در طول ادوار مختلف، در بسیاری از مراکز فرهنگی و آموزشی، در زمره کتب درسی بوده است و نوآموزان و مبتدیان آن را در مکتبها به درس می خوانده اند، چنان که در سالهای اخیر چنین بوده است.

نگارنده از سالها پیش درصدد آن برآمد که تاثیر سخنان مولای متقیان علی - علیه السلام - را در ادب پارسی جستجو کند و نخستین نتیجه کار او تصحیح همین رساله بود که به مساعدت اولیای محترم بنیاد نهج البلاغه به طبع رسید. و اکنون خوش وقت است که با تصحیحی مجدد و تجدید نظری دیگر در مقدمه و تعلیقات، و تنظیم فهرس لازم، آن را به پیشگاه دوستداران کلام علی (ع) و فرهنگ و ادب فارسی تقدیم می دارد. و امیدوار است که این گونه کارها در شناختن و شناساندن سرچشمه های غنی و اصیل معارف اسلامی موثر باشد.*

و توفیق از خداست. محمود عابدی

تابستان ۷۳

مقدمه مصحح

جاحظ، نخستین گرد آورنده سخنان امام علی (ع)

تا آن جا که ما می دانیم کسی که به جمع و تدوین مجموعه ای از سخنان امیرالمومنین علی (ع) همت گماشت و صد سخن را که هر یک از آن به نظر او با هزار سخن برابر بود، انتخاب کرد، (۱) جاحظ، ادیب سخن شناس و نویسنده پرآواز عرب بود که در سالهای (۱۶۰ - ۲۵۰ ه ق) می زیست. در مقدمه یکی از دستنوشته های مطلوب کل طالب (با تاریخ کتابت ۶۸۶) و از گفته ابوالفضل احمد بن ابی طاهر (۲) (م: ۲۸۰) آمده است که: مرا با ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ مدتی مدید مجالست و مصاحبت بود و با او مخالط داشتم، و جاحظ همی گفتی که: امیرالمومنین علی بن ابی طالب را - رضی الله عنه - صد کلمه است که هر کلمه ای برابر هزار کلمه باش از فضیلت و حکمت و فصاحت و بلاغت، و این صد کلمه از محاسن سخن عرب است و از احاسن سخنهای ایشان داشته اند. و من به مدتی دراز از او التماس همی کردم و از او می درخواستم تا این صد کلمه را از بهر من به هم آرد و یا بر من املا کند، و او مرا وعده همی داد و طریق تغافل همی سپرد و بدان بخیلی می نمود. و چون جاحظ پیر شد و به آخر عمر رسید، مسودات و مصنفات خود را جمع کرد و این صد کلمه از جمله آن بیرون آورد و به خط خویش بنوشت و به من داد... (۳)

و بدین گونه به انتخاب جاحظ، سخن شناس ادیبی که او را در میان متقدمان و متاخران در فصاحت بی مانند دانسته اند، (۴) و صد کلمه از کلمات علی (ع) فراهم آمد و سالها بعد زبان و قلم رشید و طواط آن را شرح و تفسیر کرد.

جاحظ و سخنان علی (ع)

جاحظ در کتاب البیان و التبیین خود، که ابن خلدون آن را یکی از ارکان چهارگانه علم ادب می داند. (۵) پس از نقل سخن معروف امیرالمومنین (ع)، قیمة کل امرء ما یحسنه، (۶) می گوید:

اگر از این کتاب - البیان و التبیین - جز این سخن را نمی داشتیم، آن را شافی کافی و بسنده و بی نیاز کننده در می یافتیم و خرسند سازنده و نیازبرآورنده، که از حد کفایت بیش بود و از غایت مقصود چیزی کم نداشت.

و براستی نیکوترین سخن آن است که اندکش از بسیار آن بی نیاز دارد و معنایش از ظاهر لفظ پیدا آید، و خدای - عز و جل - بر حسب نیت و تقوای گوینده آن را به (جامه) (۷) جلالت پوشانده و به نور حکمت آراسته باشد.

و سخن را چون بلندی معنی بارسایی لفظ جمع گردد و درستمایه و خوشایند و بسامان و روان گفته آید، در دلها چنان حالی پدیدار کند که باران در زمین بار آور کند و هر آن گاه که سخنی بدین شریطه پایان گیرد و بر این صفت بر زبان گوینده بگذرد، خدای توفیقی همپای آن کند و تائیدی پشتیبان آن سازد که سینه گردنکشان در تعظیمش سر فرود آورد و خرد نادانان به فهمش برخیزد. (۸)

سخنان امام علي (ع) در آثار جاحظ

جاحظ علاوه بر مائة كلمة جای جای در آثار خود، و از جمله در البیان و التبیین، از خطبه ها، دعاها و کلمات قصار امام (ع) آورده است چنان که مجموع آن ها رساله ای مستقل می تواند باشد. محققان منابع و مصادر در سخنان علی (ع)، مانند آقای عبدالزهره الحسینی الخطیب، در ضمن کار خود به بسیاری از آن ها اشاره کرده اند. (٩)

پس از جاحظ

پس از جاحظ کار گردآوری و انتخاب مجموعه های از سخنان امام علی (ع) به همت سخن شناسان و ادیبان دنبال شد. این بزرگان به سابقه ذوق خود و ترغیب مشتاقان، یا احتمالاً به پیروی از جاحظ مجموعه هایی فراهم کردند که امروز شماری از آن ها را می شناسیم:

١ - دستور معالم الحكم و ماثور مكارم الشيم : از قاضی ابو عبدالله محمد بن سلامة قضاعی (١٠) (م : ٤٥٤ ه ق). وی در آغاز هزار و دویست سخن از سخنان پیامبر دروصایا و امثال و مواعظ و آداب فراهم آورد و به صورت کتابی تدوین کرد و آن را شهاب (شهاب الاخبار) نامید. آن گاه بعضی از او درخواستند که به همان شمار از کلمات امیرمومنان، علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - را هم در کتابی جمع آرد و در اینکار بدانچه خود یافته است و در مصنفات مورد اطمینان و پسند خویش می یابد اعتماد کند و کلمات را پی در پی و بی ذکر اسناد، مانند شهاب الاخبار، بیاورد، و او نیز پس از استخاره بدین کار پرداخت (١١) و دستور معالم الحكم و ماثور مكارم الشيم را تالیف کرد.

گفتنی است که در ابواب نه گانه این کتاب تنها کلمات قصار امام (ع) نیامده است بلکه پاره ای از خطبه ها، پاسخ چند پرسش و نیز بعضی از اشعار منسوب به آن حضرت را نیز در آن می توان خواند. (١٢)

٢ - غررالحکم و دررالکلم : این مجموعه را ابو الفتح عبدالواحد بن محمد آمدی تمیمی (م : نیمه اول قرن ششم) تالیف کرده و در مقدمه آن آورده است که : بدین سبب چنین مجموعه ای فراهم آوردم که جاحظ تنها صد کلمه از سخنان حکمت آمیز امیرمومنان (ع) را جمع کرده و گویی به آن شاد شده بود، و شگفتا که وی با آن که علامه زمان و یگانه اقران بود قطره ای از دریا برگرفته و به اندکی از بسیار بسنده کرده بود. (١٣)

غررالحکم و دررالکلم آمدی بر حسب حروف تهجی ترتیب یافته و شامل بیش از یازده هزار کلمه است. بر این کتاب شرحهایی نوشته اند، از آن هاست شرح جمال الدین محمد خوانساری که به همت مرحوم محدث ارموی به چاپ رسیده است.

٣ - نثر اللالی : مجموعه دیگری است از سخنان کوتاه امام (ع) که بعضی آن را گردآورده امین الاسلام شیخ طبرسی، مفسر بزرگ شیعه، دانسته اند. این مجموعه نیز به ترتیب حروف تهجی فراهم آمده و شامل حدود سیصد کلمه است. (١٤)

۴ - الحکم المنثوره : ابن ابی الحدید، شارح معروف نهج البلاغه ، در پایان شرح خود یک هزار سخن از امام (ع) را آورده و آن را تکمله ای بر نهج البلاغه شمرده است . (۱۵)

ادیبان و مورخان دیگری نیز شماری از کلمات امام (ع) را در ضمن تالیفات خود آورده اند که از آن میان ابن شعبه حرانی در تحف العقول ، شیخ علی واسطی در عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المتعظ و الواعظ، ثعالبی در الاعجاز و الایجاز و... را می توان نام برد.

رشید و طواط

رشید الدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل ، متخلص به رشید و معروف به وطواط (۱۶) (م : ۵۷۳)، در بلخ زاده شد و در نظامیه آن شهر به تحصیل علوم متداول عصر پرداخت و به پایمردی فضل و علم خود به دربار علاءالدین اتسز خوارزمشاه راه یافت . وی تا پایان عمر این سلطان (م : ۵۵۱) در خدمت او بود و مشاغلی مانند دبیری ، ملک الشعرائی ، منادمت و ریاست دارالانشاء را به عهده داشت .

رشید وطواط هرچند در تاریخ شعر و ادب فارسی از گویندگان طراز اول به شمار نیست ، (۱۷) از معدود ادیبانی است که او را در نظم و نثر فارسی و عربی استاد، بخصوص در شناخت دقایق کلام عرب و اسرار نحو و ادب از سرآمدان روزگار (۱۸) دانسته اند.

مشاعره او با شاعران بزرگی چون ادیب صابر و خاقانی شروانی و ستایشهای آنها از وی ، (۱۹) مانند گفتگوها و بحثهای دقیق او با عالمان روزگار مانند علامه جلاله زمخشری (م : ۵۳۸) و حسن قطان مروزی ، (۲۰) نشان می دهد که به شایستگی تحسین آن ها را برانگیخته است .

از آثار وطواط جز دیوان شعر و نامه های فارسی و عربی و رساله های گوناگونی در پند و اندرز و لغت و ادب ، کتاب معروف حدایق السحر فی دقایق الشعر است که وی آن را در برابر و به تقلید ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی نوشته است . این کتاب با مقدمه و توضیحات محققانه استاد فقید، عباس اقبال ، به طبع رسیده است . (۲۱)

رشید مانند بسیاری از شاعران تاریخ ، وابسته به دربار و ستاینده قدرت بود و هنر خود را در خدمت خوشامد سلطان و سلطانیان داشت، اما ستایش او، برخلاف دیگر همکاران ، غالباً از تحقیر خود و زبون نمایی فاصله دارد و چنان است که خواننده در شعر او - به هر پایه و مایه ای که باشد - برای شاعر نوعی بزرگ منشی و احساس شخصیت می بیند. بعضی از اشعاری که به او نسبت داده اند، و اتفاقاً از زمره مشهورترین شعرهای فارسی نیز هست ، از عزت نفس شاعر و حرمت بی مانند او در میان بزرگان عصر حکایت دارد.

مشهور است که در مرگ اتسز - سلطان خوارزم - گفت :

شاهها فلک از سیاست می لرزید پیش تو بطیع بندگی می ورزید

صاحب نظری کجاست تا در نگرد تا آن همه سلطنت بدین می ارزید؟

یا در شدت پیری، در حالی که در محفه (تخت روان) نشسته بود، خطاب به محمود بنایل ارسلان، سلطان شاه، گفت:

جدت ورق زمانه از ظلم بهشت عدل پدرت شکستگی کرد درست

ای بر تو قبای سلطنت آمده چست هان تا چه کنی که نوبت دولت تست (۲۲)

رشید پس از درگذشت اتسز خوارزمشاه، بنابر آن چه از دیوان او برمی آید، از دربار دور مانده و همین حال بود که او را به خود آورد و فرصت داد که به جمع و تدوین منشآت خویش و ترتیب رساله هایی بپردازد. (۲۳)

این رساله ها در موضوعاتی مانند عروض، لغت و پند و حکمت، و به صورت منتخباتی از سخنان بزرگان و نیز گزیده هایی از گفته های خود شاعر، و با نام صد کلمه یا صد پند، نوشته شده اند.

نخستین رساله صد کلمه ای که رشید وطواط به فتوا و فرمان دل خود شرح کرد (۲۴) و واجب دید که آن صد کلمه را - که جاحظ برگزیده بود - به دو زبان ترکی و پارسی تفسیر کند و در آخر تفسیر هر کلمه، دو بیت شعر از منشآت خویش که مناسب باشد بیاورد. مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب است. این رساله به موجب یکی از دستنوشته ها به ابوالفتح ایل ارسلان (م: حدود ۵۶۸) و بنا بر سه نسخه دیگر به فرزند او، ابوالقاسم محمود بن ایل ارسلان (م: ۵۸۹)، تقدیم شده است. اگر ضبط آن نسخه (اس رک: معرفی نسخه ها) قابل اعتماد باشد، (۲۵) باید تاریخ تالیف آن را میانه سالهای ۵۵۱ (سال درگذشت اتسز) و ۵۶۸ دانست.

اما پس از این که شرح آن صد کلمه را بساخت و آن مجموع که اصل نجات و سبب درجات وی بود پرداخت کبرای دین و دولت و عظمای ملک و ملت بفرمودند که فصل الخطاب من کلام عمر بن الخطاب (۲۶) را بپردازد و او چنان کرد تا ذکر جمیل مترادف تر و اجر جزیل متضاعف تر شود و هیچ بد گوینده عیب جوینده را مجال مقال نباشد. پس آن گاه ارکان دین و دولت و اعیان ملک و ملت کلمات دیگران را مهمل گذاشتن مصلحت ندیدند و رشید به حکم نصیحت شریفشان رساله تحفة الصدیق من کلام ابی بکر الصدیق را فراهم آورد و آن را به پارسی بر سبیل ایجاز شرح کرد، و سرانجام بزرگان دین خواستند و او صد کلمه انس اللهفان من کلام عثمان بن عفان را به دست آورد و شرح آن را به پارسی و بر سبیل اختصار نوشت. (۲۷)

مطلوب کل طالب

چنان که پیش از این گذشت، رشید وطواط صد کلمه ای را که جاحظ از کلام علی (ع) اختیار کرده بود و بسیاری از آن ها در منابع معتبر دیگر نیز آمده است، (۲۸) به تازی و پارسی شرح کرد و از خود دو بیت شعر (۲۹) (قطعه) در همان معنی آورد و آن مجموعه را مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب نامید. مطلوب کل طالب از هر جهت رساله ای ارجمند و گرانقدر و در نوع خود کم نظیر است؛ اصل آن مجموعه ای است از کلمات حکمت آموز که مولفان متون فارسی بسیاری از آن ها را آرایش سخن خود کرده اند و حضور اغلب آن ها در امثال و حکم دهخدا، حضورشان در زبان و ادب فارسی است. قطعات تعلیمی آن، که ترجمه منظوم همان سخنهاست، در عین استواری بسیار ساده و مفهوم است و ما شیوع آن ها را در میان اهل ادب در جای خود - مطلوب کل طالب، کتاب درسی - نشان داده

ایم . اما نثر رشید در هر دو بخش تازی و پارسی این رساله ، مسجع و مصنوع ، در نهایت ایجاز و استحکام و مفهوم و دلنشین است . در سرتاسر آن کمتر جمله یا عبارتی می توان یافت کهاز صنایع و محاسن گونه گونه سخن خالی ، یا به افزودن و کاستن آرایش و پیرایشی نیازمند باشد. و البته کمال و لطف سخن او آن گاه بهتر دریافته می شود که به یادآوریم این اهتمام به قرینه سازی و سجع پردازی از خصایص اصلی نثر قرنهای ششم و هفتم هجری ، یعنی روزگار کلیله و دمنه ، چهار مقاله ، مقامات حمیدی و جز آن هاست ، روزگاری که آفاق ، گوش و گردن خود را به زیور چنین سخنانی می آراست و خزانه خاطر خردمندان از این گوهرها مالا مال بود. (۳۰)

ما به حکم مجال تنگی که در این مختصر داریم ، درک زیباییها، رعایت اعتدال در استعمال واژه های عربی ، و خاصه لطف ایجاز سخن رشید، را به ذوق سلیم خواننده وامی گذاریم و برای رسیدن به فواید زبانی و واژگانی کتاب علاقه مندان را به فهرست لغات و ترکیبات ارجاع می دهیم .

رشید و سخنان علی (ع)

رشید و طواط در ضمن آثار خود - دیوان ، حدایق السحر و رسایل فارسی چاپ شده - تنها در چند مورد از حدایق السحر به سخنانی از امام (ع) استشهد کرده است :

۱ - در تجنیس خط:.... و از سخن علی ، قال فی الجراد: کله کله . (۳۱)

و از سخن فصحا و بغایت نیکوست ، و بعضی با امیرالمومنین نسبت می کنند:

غرک عزک ، فصار قصار، ذلک ذلک ، فاحش فاحش ، فعلک فعلک تهذا بهذا. (ص ۱۱)

۲ - در اشتقاق :... از کلام علی ، رضی الله عنه : یا حمراء یا بیضاء احمری و ایضی و غری غیری . (۳۲)(ص ۱۲)

۳ - در متضاد:...از سخن مرتضوی : ان اعظم الذنوب ما صغر عند صاحبه . (۳۳) (ص ۲۴)

پیروان رشید

رشید و طواط پس از مطلوب کل طالب ، و ظاهرا بعد از آن که به فرمان و مصلحت دید و درخواست بزرگان رساله های سه گانه فصل الخطاب ، تحفة الصدیق و انس اللہفان را نوشت ، تصمیم گرفت از سخنان خود نیز گزیده هایی در پند و اندرز فراهم آورد و به رسم هدیه به بزرگان تقدیم دارد، و بدین ترتیب او خود نخستین کسی بود که این کار - نوشتن صد کلمه در نصیحت و پند - را دنبال کرد و رساله های هفتگانه زیر را به فارسی و عربی فراهم ساخت :

۱ - منیة المتکلمین و غنیة المتعلمین (فارسی)

۲ - مفاتیح الحکم و مصابیح الظلم (فارسی)

۳ - غرایب الکلم فی رغایب الحکم (عربی)

۴ - عقود اللالی و سعود اللالی (عربی)

۵ - غرر الاقوال و درر الامثال (عربی)

۶ - الکلم الناصحة و الحکم الصالحة (عربی)

۷ - جواهر القلائد و زواهر الفرائد (۳۴) (عربی)

اما پس از رشید نیز افرادی و هریک به گونه ای کار او را دنبال کردند:

الف : شرح صد کلمه

۱ - کمال الدین میثم بن علی میثم بحرانی ، دانشمند و فیلسوف شیعی (م : ۶۷۹)، صاحب تالیفات بسیار از جمله شروح سه گانه (کبیر، متوسط و صغیر) نهج البلاغه ، از کسانی است که صد کلمه امام (ع) را به زبان عربی شرح کرده است . نامبرده در شرح صد کلمه را به سه بخش : المباحث المتعلقة بالعقل و العلم ... و المباحث المتعلقة بالاخلاق الرضیة و الرذیة ... و المباحث المتعلقة بالآداب و المواعظ... تقسیم کرده و صدر و ذیلی در مبادی و مقدمات و در لواحق و متمامات بر آن افزوده است .

۲ - عبدالوهاب : پس از ابن میثم شارح دیگری نیز به شرح صد کلمه دست زده است که مشخصات و تاریخ حیات او به درستی دانسته نیست . از نسخه یگانه ای که در اختیار مرحوم محدث ارموی بوده و آن را به طبع رسانده است بر می آید که شارح و کاتب آن عبدالوهاب نامی بوده است .

از مقایسه این شرح با مطلوب کل طالب و دستنوشته هایی که از آن در دست است می توان دریافت که : شارح مذکور به زبان و ادب فارسی آشنا بوده و در شرح موجز و عارفانه خود به شرح رشید و طواط نظر داشته است ، چنان که سخنش در موارد بسیاری ترجمه کلام و طواط یا نزدیک به آن گشته است ، و به علاوه نسخه مورد مراجعه و مطالعه وی همانند نسخه م (مورخ ۸۹۶) بوده است . (۳۵)

اینک چند نمونه از آن همانندیها:

در شرح کلمه بیست و هشتم - لا معقل احسن من الورع :

وطواط:

هر که خواهد تا از حوادث دنیا و نوابی عقبی امان یابد، او را در پناه ورع باید گریخت ، چه به برکات ورع هیچ آفت در دوجهان بدو نرسد. ص ۱۴.

عبدالوهاب :

إذا اردت ان تخلص نفسك من الافات و العاهات و تفصحت ملجا تستعيز به فصاحب الورع و التقى ، فانه ليس في الدنيا حصن اشد منه ملجا و اقوى ملاذا. ص ۲۵.

در شرح كلمه سى و ششم - اعاده الاعتذار تذكير للذنب :

وطواط:

عذر يك بار خواه از گنهی كز دو بار است نقص جاه تو ر

به سر عذر باز رفتن تو تازه كردن بود گناه تو را

عبدالوهاب :

ان من اساء فلا باس بالاعتذار مرة ، فان اعاده كان مذكرا لاساءته ، فيكون كان سيئته ثانيا. ص ۳۱.

و در شرح كلمه پنجاه و پنجم : تتكل على المنى ، فانها بضائع النوكى :

وطواط:

لا تعتمد على الهوى ، و لا تتكل على المنى ، فليس كل ما يهواه الانسان يملكه ، و لا كل ما يتمناه يدرکه ، و اعلم ان الاعتماد على الهوى و الاتكال على المنى من شيم الحمقى و خصال النوكى .

عبدالوهاب :

لا تعتمد على امتيتك من الهوى ، فانه ليس كل ما يهواه الانسان يملكه و لا كل ما يتمناه يدرکه ، و ان الاعتماد على الهوى و الاتكال على المنى من شيم الحمقى و خصال النوكى . ص ۴۷

و این هر دو به بیتی از متنبی نظر داشته اند که عبدالوهاب آن را در ذیل شرح خود آورده و آن بیت این است :

ما كل ما يمتنى المرء يدرکه تجرى الرياح بمالا تشتهي السفن (۳۶)

شرح عبدالوهاب از شرح ابن میثم بسیار کوتاهتر است و مقدمه و موخره ای ندارد، و شارح در هشت مورد ابیات و قطعاتی از گلستان سعدی را با کلام امام (ع) سنجیده است که ما در جای خود به بعضی از آن ها اشاره کرده ایم . (۳۷)

۳ - مولی مصطفی بن محمد معروف به خواجگی زاده (م : ۹۹۸)؛ بنا به نقل کشف الظنون صد کلمه امام (ع) را به ترکی ترجمه و شرح کرده است . (۳۸)

ب : تصنیف کتاب

۱ - محمد بن غازی ملتوی (منسوب به شهر ملتیه ، یا ملاطیه ، واقع در شمال حلب):

این ادیب دشوارنویس از جمله فاضلان و منشیان قرن ششم و هفتم هجری است که در دربار سلاجقه آسیای صغیر شغل منشیگری و وزارت داشت . وی ابتدا کتاب مرزبان نامه اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین را - که به زبان طبری بود - با نام روضة العقول به فارسی درآورد و آن گاه به دستور عزالدین کیکاوس اول برید السعاده را به پیروی از کار رشید و طواط و به مدت یک سال (۶۰۹ - ۶۱۰) تصنیف کرد.

برید السعاده حاوی شرح کلماتی است رسیده از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در چهل حدیث ، و چهل کلمه از خلفا تا سخنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - (۳۹) و بیست لطیفه از مقالات حکما و بیست مثل از امثال عرب . روی هم رفته این کتاب مجموعه ای است در حکمت عملی از اخلاق و سیاست و سلوک سلطنت . (۴۰)

محمد بن غازی چون این کتاب بدیع را بدین الفاظ رفیع به توفیق باری - عز و علا - تصنیف کرد امیدوار بود که شاه مطالعه آن را مدد دولت و عدت سعادت فرماید گردانید (خواهد کرد) از آنک همگان دانند که خواجه امام عبادی (۴۱) - رحمه الله - اربعینی ساخته است و شرح آن اخبار به قدر امکان خود تمهید فرموده ، و همچنان رشید و طواط - رضی الله عنه - کلمات صحابه را - رضوان الله علیهم - باکمال فضل خود شرحی پرداخته ، ارباب الباب که آن تصانیف ایشان را مطالعه کنند و این قدم صدق باید بیضا بینند انصاف دهند که : لایقاس الشوک بالرطب و لالعود بالخطب . (۴۲)

(برید السعاده ، ص ۶)

اما خردمندان - ارباب الباب - که اعتدال زبان و زبان فارسی را می شناسند، با این که محمد بن غازی ملتوی را از زمره مترسلان و ادیبان استاد می شمارند، انصاف می دهند که افراط بیش از حد در استعمال الفاظ دشوار و مهجور ای از روشنی و نور در ید بیضا ی او نگذاشته است .

و اینک نمونه ای از برید السعاده :

کلمه اول : لو کشف الغطاء ما ازدددت یقینا.

معنی کلمه آن است که اگر در این حال جمله حوایل را از پیش برگیرند و درین وقت همه حواجز را دور گردانند در یقین که اکنون با این عوارض (مرا) حاصل است هیچ نیفزاید.

یعنی که به واسطه صفای ضمیر و ذریعت آینه خاطر چنان بر حقایق مکونات و دقائق جمله موجودات اطلاع یافته ام که (در) حواس ظاهر و قوای باطن طالع آن مصور گردد، از آنک نفس من در درگاه ازل از عنایت قدسی نه چنان تصقیل یافته است که درین منزل از حلول نوازل صدا پذیرد. چه از آن وقت که یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهیم و ارجلهم بما کانوا یکسبون (۴۳) در خاطر من مرکوز شد،

اعضای من در عبودیت باری - عز و علا - به جز صفای طویت و خلوص نیت از من ندیده اند، بدین سبب از طوارق حشر و بوابق نشر ایمن شده ام .

شاه نیز باید که چون ایزد - تعالی - او را خاطر وقاد و ضمیر نقاد داده است بر عجز ملک و بجر دولت چنان واقف باشد که هر چه منہیان اخبار و مخبران احوال از متجددات اطراف و حوادث اکناف بر رای عالم آرای او عرض دهند از قوت حدس و یقظت نفس بر آن ، پیش از اعلام ایشان ، عثوریافته باشد و از تقریر تدبیر آن پرداخته ، و چون از سر رای صایب و فکر ثاقب ، آن نلمه را مرمت فرموده باشد و سد انخرام فساد و رد طعن حساد کرده ، نظام ملک متضاعف گردد و دوام حضرت مترادف شود و اساس جلال از التباس اراذل محروس ماند، و اعادی به امید ایادی مطاوع و متابع شوند و دهر مخالف ، محالف و زمانه جافی ، وافی شود.

و پس از این به همین شیوه در پیچ و تاب زنجیره ای از الفاظ، داستانی از خوارزمشاه می آورد و شرح کلمه امام (ع) را - از زبان خوارزمشاه - با این قطعه به پایان می برد:

پرده را گر ز پیش بردارند مر مرا در یقین نیفزاید

زانک امروز کار فردا را آن چنان دیده ام که می باید

بریدالسعاده / ۲۳۹ - ۲۴۲

۲ - ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی : او ظاهرا در اواخر قرن ششم و اوائل هفتم می زیست ، و چون می دید که قربت و منادمت مجلس پادشاهان و بزرگان مرد خرد به سخن خوب باید (ظ: یابد) وقاعده الفت میان خردمندان به گفتار لطیفاستوار گردد و نهاد مردم بر آن است که چون سخن حکمت به نظم و نثر بشنود حالی جان او بیاساید، و چون معنی آن به خاطر پیوند و کار بند نام خردمندی بر وی افتد سخنانی از بزرگان و حکما گرد آورد و به امثال امیرالمومنین - علیه السلام - و به نظم فردوسی (۴۴) بیاراست و آن را خردنمای جان افروز نامید.

در این کتاب صد سخن از حکیمان و فرزندگان و صد کلمه از کلمات امام (ع) و اشعاری از حکیم طوس برابر هم نهاده شده است ، و هر چند در جایی از آن به مطلوب کل طالب اشاره ای نرفته اما از آن جا که این کتاب نیز شامل صد کلمه از سخنان امام (ع) و نظیر و شرح گونه ای در باب هر کلمه است ، می توان احتمال داد که نویسنده به نوعی به مطلوب کل طالب نظر داشته است . کهنترین دستنوشته ای که ما از خردنمای جان افروز در اختیار داریم در سال ۷۲۹ هجری کتابت شده است .

و اینک نمونه ای از آن (خردنمای جان افروز / ۳۲):

در ستایش هنر:

برزجمهر گفته است : هنر آن است که بندگان را بر آزادگان فرونی دهد و درویشان را بر توانگران فضیلت نهد و وضع را از شریف بگذراند و ذلیل را بر عزیز مقدم دارد و فرودستان را عز مجلس شاه پدید آورد.

قال علی - علیه السلام - الشرف بالعلم و الادب لا بالاصل و النسب : (۴۵)

شرف به دانش و ادب است نه به اصل و نسب .

چو پرسند پرسندگان از هنر

نشاید که پاسخ دهیم از گهر

همان پرهنر مردم پیشه کار

نباشد به چشم خردمند خوار

کرا جفت گردد هنر با خرد

شود مهتر و از هنر برخوردار (۴۶)

ج : ترجمه شعر و طواط به ترکی

در حاشیه یکی از دستنوشته های مطلوب کل طالب ، (موجود در کتابخانه ایاصوفیه با تاریخ کتابت ۷۳۱) با قلم دیگری ترجمه ترکی منظومی از شعر رشید و طواط آمده است . متأسفانه این نسخه هیچگونه اطلاعی از نام مترجم شاعر و تاریخ زندگی او به دست نمی دهد، و ما در جای دیگر نیز چیزی درباره او نیافته ایم . مگر این که بگوییم احتمالاً اشعار ترکی آن از همان خواجگی زاده است که پیش از این نام او را در جمله شارحان صد کلمه آوردیم .

نمونه ای از این ترجمه :

مطلوب کل طالب (کلمه اول) :

حال خلد و جحیم دانستم

بیقین آن چنان که می باید

گر حجاب از میانه بردارند

آن یقین ذره ای نیفزاید

ترجمه ترکی آن :

سکزاو چماق و یدی طامونک احوال بتن

شیله کم کوکلم گوز گوردن و بدم عیان

کم اگر بر تن حجابی کیده ناگه اورتدن

اول یقین او لمایه هرگز ارتوغ اکسک بی گمان

مطلوب کل طالب (کلمه صدم):

مرد احمق گه سخن گفتن

دل خود تابع زبان دارد

هرچه باید بگوید و آن گاه

دل بر آن قول گفته بگمارد

ترجمه آن به ترکی :

ابلهک کوکلی همیشه چون دلی اردنده در

سویلکم استر سوزه اندیشه سوز آغزن آچار

هرنه کم اغزینه کلورسه دلندن دوکلور

پس پشیمان اوتورور خیرینی شرنندن بیچار

د: به نظم آوردن احادیث نبوی و کلمات دیگر امام (ع)

شاعران بسیاری پس از رشید وطواط مضمون احادیثی از پیامبر اکرم (ص) و کلماتی از امام (ع) را به نامهای: صد کلمه، نثر اللثالی و جز آن به نظم آورده اند:

۱ - شاعری، احتمالاً در قرن ششم، وصیت امام به فرزندش حسین (ع) (۴۷) را در نود و دو بند و هر بندی را در یک بیت به نظم آورده است.

نمونه ای از آن:

فقال: یا بنی اوصیک ب...

کلمة الحق فی الرضا و الغضب

راست گوی ای نگار مردم چشم

در نسیم رضا و آتش خشم

و القصد فی الغنی و الفقر

گر توانگر بوی و گر درویش

نه کم از کم ده و نه بیش از بیش (۴۸)

۲ - ابن الساجی: ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد النخجوانی معروف به ابن الساجی درة المعالی فی ترجمة اللثالی را در ترجمه نثر اللثالی ساخته و به صاحب اعظم شرف الدین علی - که در آن ایام به اصفهان آمده بوده - تقدیم کرده است. درة المعالی ابن الساجی حاوی دویست و شصت و سه کلمه از کلمات امام (ع) است که هر کلمه آن در یک بیت ترجمه شده است و با مقدمه ای که در توحید و مدح پیامبر (ص) و علی (ع) و سبب ترجمه نثر اللثالی دارد و نیز دو بیتی که در تاریخ ترجمه آورده است، جمعا ۲۹۸ بیت است.

ابن الساجی خود درة المعالی را در سال ۷۲۹ در اصفهان نوشته است (نسخه عکسی، شماره ۷۰۶۲، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

و اینک نمونه ای از آن:

حموضات الطعام خیر من حموضات الکلام

به ساغر زهر نوشیدن به ناکام

به از الفاظ زهرآلود دشنام

ورق ۱۱

ذلاقة اللسان راس المال

فصاحت در زبان مرد عاقل

بود سرمایه پیوسته حاصل

ورق ۱۴

شیبک ناعیک

خبر گوید ترا از مرگ ، پیری

که کار مرگ را آسان نگیری

وزن ۲۱

۳ - درویش اشرف مراغی (م : ۸۶۴) همان نثرالثالی را که در اینجا شامل بیش از دویست و نود کلمه امام (ع) است به نظم فارسی سروده است . درویش اشرف مضمون هر کلمه را در دو بیت و در قالب مثنوی آورده و در آغاز و پایان ابیاتی در ستایش خدا، سبب نظم کتاب و خاتمه ترجمه افزوده است . نثرالثالی درویش اشرف نیز مانند درة المعالی ابن الساوجی با ایمان المرء يعرف بایمانه آغاز می شود و با یسعد الرجل بمساعدة السعيد پایان می پذیرد.

نمونه ای از شعر درویش اشرف :

فخر المرء بفضله اولی من فخره باصله

فخر مردان به اصل چندان نیست

به هنر فخر اگر بود اولی است

کی شنیدی که اندرین پایاب

به شاه پدر گذشت از آب ؟

لیس الشیب من العمر

دولتی بهتر از جوانی نیست

روز پیری ز زندگانی نیست

رو غنیمت شمر جوانی را

نقد این است زندگانی را

۴ - نظام الدین محمود بن حسن الحسنی ، ملقب به داعی الی الله و مشهور به شاه داعی شیرازی (م : حدود ۸۷۰)، در سال ۸۶۸ ترجمه
چهل سخن منسوب به امام (ع) را به نظم آورده و آن را ترجمه الاخبار العلویة نامیده است .

نمونه ای از ترجمه منظوم شاه داعی :

الخبر الاول : خیر المواهب العقل . بیت :

از همه بخششی که داد خدای

عقل بهتر که آدمی دارد

پس بود به که در همه چیزی

کار خود را به عقل بگذارد

الخبر العشرون : نعم الزاد حسن العمل . بیت :

نیک زادی است در ره عقبی

هرکسی را که هست حسن عمل

ترک غفلت کن و به خیر گرای

بگذار ای عزیز طول امل

شانزده رساله از شاه داعی / ۴۶۰۴۹

۵ - نورالدین عبدالرحمن جامی ، شاعر و صوفی معروف (۸۱۷ - ۸۹۸) در سال ۸۸۶ مضمون چهل حدیث از احادیث نبوی را به نظم آورده که به نام اربعین یا چهل حدیث معروف است .

نمونه ای از اثر جامی :

السعيد من وعظ بغيره (۴۹)

نیک بخت آن کسی که می نبرد

رشد بر نیک بختی دگران

سختی روزگار نادیده

پند گیرد ز سختی دگران

الغنى الياس مما فى ايدى الناس

گر دلت را توانگری باید

که توانگر دلی نکوهنری است

بازکش دست همت از چیزی

که به دست تصرف دگری است (۵۰)

۶ - عادل بن علی شیرازی صد کلمه را در صد بیت فارسی به نظم آورده است ، و نیز نثر اللثالی را - که در اثر او حاوی دویست و پنجاه و هشت کلمه است - به نام نظم اللثالی فی ترجمه نثر اللثالی در سال نهصد هجری و در دویست و شصت بیت سروده است .

ترجمه منظوم عادل بن علی با این بیت آغاز می شود:

بهترین هر کلام ای نور چشم مردمان

هست نام خالق بسیار بخش مهربان

اینک نمونه دیگری از شعر او:

کلمه سوم : الناس بزمانهم شبه منهم بآبائهم

سر بسر خلق جهان مانند دورند ای پسر

نیستند از صد یکی مانده جد و پدر

کلمه نودم : من لان عوده کثفت اغصانه .

هر که نرم است ای دل اندر دست او چوب ادب

زیر دستانش برآیند ابله و خواری طلب

برای این که درجه توجه عادل را به مطلوبیت کل طالب بدانیم کافی است که ترجمه همین کلمه (کلمه نودم) را - که برخلاف رای اکثر شارحان است - در هر دو با یکدیگر مقایسه کنیم .

۷ - یکی مکتبی (ظاهراً مکتبی خراسانی و زنده در قرن نهم) مضمون شصت کلمه از نثر اللثالی را به نظم آورده و پس از ترجمه حدیث با تمثیلی دلکش آن را شرح کرده است . ترجمه و شرح مکتبی کلمات علیه نام دارد و هزار و پانصد بیت است .

کلمات علیه مکتبی چنین آغاز می شود:

جل من لا یموت

آن کسی که بزرگ دان که اجل

نتواند بدو رساند خلل

آن که مردم بزرگ خوانندش

گرنمیرد بزرگ داندش

چه بزرگی در آن حقیر بود

که به دست اجل اسیر بود؟

آن کسی را بزرگ دان پیوست

که زبردست او نباشد دست

آن که زو کوتاه است دست اجل

نیست الا خدای عز و جل

فی تمثیل

چون که فرعون غرقه شد در نیل

دستگیرش نه غیر عزرائیل

گفت با عارفی که : در تابم

دست گیر از میان غرقابم

عارف انداخت بر سرش سنگی

که ای زناخت زمانه را ننگی

با ضعیفی و بینوایی ، تو

می کنی دعوی خدایی ، تو!

هر که را مرگ در قفا باشد

نتوان گفت کو خدا باشد

۸ - اسدی (قرن نهم و دهم) شاعری که نام و تاریخ حیاتش بر ما ناشناخته است ، بیست و نه کلمه از کلمات امام (ع) را به ترتیب حروف تهجی تنظیم کرده و مضمون هر کلمه را در دو بیت همانند و طواط به نظم آورده است .

اسدی سخن خود را چنین آغاز می کند:

بهترین سخن زمن بشنو

هست نام خدای عز و جل

زان که بی نام او نخواهد شد

مشکل کارت ای برادر حل

اثر او با قطعه ای در مناجات و توبه پایان می پذیرد.

نمونه ای از اسدی : شرف المرء فی الادب لا فی النسب

شرف مرد یا بزرگی او

تو گمان می بری که در نسب است

این تصور خطاست زآنکه شرف

مرد را در حمایت ادب است

(۴۱۰ - ۴۱۶ مجموعه خطی)

۹- ندیمی (قرن نهم و دهم)، این شاعر نیز نثرالثنائی را به دستور مسیب خان وزیر(?) به نظم کشیده است. او در آغاز، مقدمه ای در توحید و نعت پیامبر(ص) آورده و با اشاره ای به خلفای چهارگانه به ستایش سلطان - باسط عدل و ناشر احسان، شه بدیع الزمان بهادرخان - پرداخته است.

نثرالثنائی (نثر الدرر) ندیمی چنین آغاز می شود:

ایمان المرء بایمانه

ایمان مرد شناخته می شود به سوگند او.

هر که شد راست قول و ایمان دار

به خدا راست می خورد سوگند

مرد را هر طریق کایمان است

هم ز سوگندهای او دانند

استراحة النفس فی الیاس

آرمیدن نفس در ناامیدی است .

ای که بستی به مردمان امید

می کشی خواری از قباحت نفس

بگسل امید تا بیاسایی

چون به نومیدی است راحت نفس

ص ۲۳۷ - ۳۰۴ مجموعه خطی

۱۰ - در حاشیه صفحات (۳۴۱ - ۳۵۸) مجموعه خطی شماره ۲۳۹۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، که ما شعر اسدی و ندیمی را از آن نقل کرده ایم (۵۱) ترجمه منظوم دیگری از صد کلمه امام (ع) (جز صد کلمه جاحظ) هست که سراینده آن مضمون هر کلمه ای را در یک رباعی سروده و سخن خود را چنین شروع کرده است :

آن را که دل از معرفت آگاه بود

در پرده لی مع اللهش راه بود

چون در نگرد ز روی معنی داند

کاینها ز کلام حضرت شاه بود

اولین کلمه منسوب به امام (ع) در این رساله الشرف عند الله بحسن الاعمال لا بحسن الاقوال است و کلمه استراحة النفس فی الیاس در آن چنین ترجمه شده است :

ای دل ز خدای خود طلب مرهم ریش بی منت بیش و کم زوی جو کم و بیش

هر کس که شد از خلق بکلی نومید آسوده شد از محنت بیگانه و خویش

اینها نمونه و گزیده ای از مجموعه آثاری بود که پس از رشید و طواط و به تقلید از کار او به وجود آمده است ، در کتابهایی مانند: الذریعة، مصادر نهج البلاغة و اسانیدها، کتابنامه نهج البلاغة ، فرمان مالک اشتر (۵۲) و غیر آن ها به نام کتابها و رساله های دیگری می توان رسید که ادامه این کار را به دست افراد گوناگون تا امروز نشان می دهد. بی تردید جستجو در کتابخانه ها نیز آثار فراوان دیگری را به ما خواهد شناساند.

سخنان علی (ع) در متون فارسی

به کار بردن سخن فرزندان و بزرگان در میان گفته خود، امری است که ظاهراً با نخستین روزهای پیدایش زبان فاصله چندانی ندارد. گوینده، یا نویسنده، غالباً بر آن است که با این کار سخن خود را بیاراید و اندیشه خود را تاکید کند، اما وقتی بدین شیوه گفته مقبول و دلنشینی را به ذهن مخاطب می سپارد، دانسته یا ندانسته، بخشی از فرهنگ بشری را حفظ می کند و آیندگان را وامدار خود می دارد، و بدیهی است که این بهره گیری از گفته دیگران، - تضمین -، (۵۳) اگر با لطف و ظرافتی نیز همراه گردد خود به سخن گوینده، یا نویسنده، زیبایی دیگری خواهد بخشید.

در قرنهای نخستین هجری، زمانی که زبان فارسی با روحی تازه حیات خود را در قالب کتابها آغاز کرد، از سرچشمه های نخستین فرهنگ اسلامی - قرآن کریم، سخنان پیامبر (ص) و یاران او - نیرو می گرفت و یکی از عوامل غنا و کمال روزافزون آن، بهره مندی از این سرمایه فیاض بود. از این روی در میان آثاری که از آن سالها، بخصوص از قرن چهارم به بعد، باقی است کمتر کتاب ارجمندی می توان یافت که از این برکات بی بهره باشد.

اما در میان سخنانی که مولفان فارسی نویس از بزرگان اصحاب و صاحبان اندیشه صدر اسلام، در ضمن نوشته های خود، آورده اند، آن چه به امیرمومنان علی (ع) منسوب است برجستگی خاصی دارد، چنان که اگر روزی مجموعه ای از آن فراهم آید بی گمان رساله ای دل انگیز خواهد شد.

ذکر نمونه ای از این تضمین ها گفته ما را روشنی خواهد بخشید:

در منابع متعددی آمده است که علی (ع) فرمود: یا حمراء و یا بیضاء احمری و ابیضی و غری غیری. (۵۴)

از جمله متون تاریخی فارسی در تاریخ بلعمی (۵۵) (تالیف سالهای ۳۵۲ - ۳۶۳) آمده است:

از امیرالمومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - خبر است که: او به بیت المال اندر شد، خواسته دید بسیار... پس یک مشت دینار برگرفت و یک مشت درم، و باز جای افکند و گفت: یا حمراء و یا بیضاء! احمری و ابیضی و غری غیری. گفت یا سرخ و یا سپید، جز مرا بفریب.

تاریخ بلعمی ج ۲/ ۸۰۴

این سخن را چند تن از مولفان آورده اند: از جمله:

علی بن عثمان هجویری (م: حدود ۴۶۵):

و آنان که گویند زر و کلوخ به نزدیک وی یکسان شده است، این همه علامات سکر باشد و نادرستی دیدار، و این را بس شرفی نباشد. شرف مر آن درست بین و راست دان را باشد که زر نزدیک وی زر بود و کلوخ کلوخ، اما به آفت آن بینا بود تا گوید: یا صفراء و یا بیضاء، غری غیری. یا زر زرد روی و یا سیم سفید کار، به جز مرا فریبید، که من به شما مغرور نگردم، از آن چه من آفت شما دیده ام.

کشف المحجوب / ۲۸۸

ابوالفضل رشید الدین مبینی (زنده در نیمه اول قرن ششم):

امیرالمومنین علی (ع) دیناری بر دست نهاد گفت: یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابیضی و غری غیری ای دنیا و ای نعیم دنیا، رو که تو عروسی آراسته ای و به انگشت عروسان پنجه شیران نتوان شکست. شو دیگری را فریب ده، که پسر بوطالب سر آن ندارد که در دام غرور تو آید.

کشف الاسرار (تالیف، ۵۲۰) ج ۵/۴۵۳

سعد الدین وراوینی (نیمه اول قرن هفتم):

خنک کسی که مرغ اندیشه او بیضه طمع - و اگر چه زرین یا سیمین بود - نهد و نقش سپیدی و زردی آن بیضه بر بیاض دیده و سواد دل نزند، (۵۶) و چون از پرده فریب روی بنماید آستین بر روی گیرد، یا بیضاء ابیضی و یا صفراء اصفری غری غیری.

مرزبان نامه وراوینی / ۳۹۸

عطاملک جوینی (م: ۶۸۱):

به وقتی که در پای لمسر (۵۷) بودم بر هوس مطالعه کتابخانه که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را تضييع نتوان کرد. پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا به مطالعه آن رفتم و آن چه یافتم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال یخرج الحی من المیت (۵۸) بیرون آوردم و آلات رصد که ... موجود بود برگزافتم ... و هر چند خزاین موفور بود و اجناس ذهبیات و فضیات نامحصور، اما یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابیضی بر آن خواندم و آستین به کرم بر آن افشاندیم.

جهانگشای جوینی (تالیف: ۶۵۸) ج ۳/۲۷۰

اما نهج البلاغه: می دانیم که سید شریف رضی نهج البلاغه را در حدود سال چهارصد و یک هجری از گزیده خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار امیرمومنان (ع) فراهم آورد. این کتاب شریف البته آن مایه قدر و اهمیت داشت که از همان آغاز تدوین توجه و اقبال آشنایان به ادب عرب را به خود برانگیزد، چه وقتی اجزاء پراکنده آن در میان سخن شناسان دست به دست می گشت (۵۹) و خواطر زایا را پربار می کرد، (۶۰) اهتمام اهل فضل بدان مجموعه، در حقیقت سیراب کردن طبایع عطشناکی بود که در طلب چشمه ای شیرین می سوختند، شرحهایی که فاضلان عرب، تنها تا قرن هشتم، بر آن کتاب شریف نوشته اند و بعضی از آن ها موجود و معروف است این معنی را به خوبی نشان می دهد. در آن سالها، هر چند در قلمرو زبان فارسی و در عالم نویسندگان رسمی، نسبت به این گنجینه گرانقدر نوعی بی خبری و بی اعتنائی بود، اما چنان نبود که این تغافل هر نظری را فرو بندد، چنان که با همه آن پرهیز و گریز، تاثیر مستقیم آن در بعضی از متون فارسی آشکار است. اشاره به چندی از این آثار بی تردید لطف و فایده ای تمام دارد:

۱ - شرح شطحیات: این کتاب، چنان که از اسمش نیز پیداست، در شرح سخنان رمزی بعضی از عارفان نوشته شده است و مولف آن روزبهان بقلی فسایی از مشایخ معروف قرن ششم (م: ۶۰۶) است.

در شرح شطحیات آمده است (ص ۷۱):

فی شطح المرتضی، رضی الله عنه

اما شطحیات مرتضی پیشتر آمد زیرا که در فصاحت پیشتر آمد. نبینی که در غلیان سکر ششقه انبساطی چون در حلق جانس مرتفع گشتی ناسکن شدی، همه شطح گشتی. ندیدی که چه گفت در صحو بعد از سکر که: هیهات، یا ابن عباس، تلک ششقه (۶۱) هدرت ثم استقرت. (۶۲) چون در بحر قدم غوطه خوردی، از اصداف جان لثالی شطح برانداختی، گشتی: من در شبهتی نه ام، حق را دیدم و در حق شک نکردم که می بینم. چون می دیدم بعد از آن در غیم (۶۳) اعتراض نفس نیفتادم. اگر بینم به چشم سر، چنانش بینم که به چشم دل، ما شککت فی الحق منذ رایته. و لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا. (۶۴)

۲ - دستور الوزاره: نویسنده این کتاب، که پیشرو کتبی مانند دستور الوزرای خواندمیر (تالیف: ۹۱۴) و دستور الوزرای استرآبادی (تالیف: حدود ۱۰۶۰) است، محمود بن محمد اصفهانی (م: ۶۱۲) دانسته شده است. (۶۵) اگر این تاریخ - ۶۱۲ - برای درگذشت مولف و سال ۵۹۵ برای تالیف کتاب صحیح باشد، باید گفت، تا آن جا که ما می دانیم، دستورالوزاره نخستین کتابی است در زبان فارسی که بصراحت نهج البلاغه را مجموعه ای از سخنان علی (ع) معرفی کرده است. (۶۶)

دستورالوزاره چنین آغاز می شود:

حمد و ثنا دارای جهان و دانای آشکار و نهان را، پادشاهی که عقل دوراندیش از ادراک کنه جلالش عاجز است. لا یدرکه غوص الفطن... (۶۷) و درود بر صاحب منشور اتیناک (۶۸)... دلاوری که مبارزان قلب مجاهدت به جاندارای (۶۹) نصرتش پناه گرفتند کنا اذا احمر الباس، (۷۰) زبان آوری که... (۷۱)

و به نهج البلاغه چنین اشاره می کند: امیرالمومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - امام مرتضی ولی حضرت خدا... به فیض سماحت بنان و سجات بیان این مرتبت از حضرت نبوت یافته که اجود الناس بنانا و افصح الناس بیانا و دررزواهر و غرر جواهر او که در نهج البلاغه منتظم است... کمال این معنی را (گواه است). دستورالوزاره / ۷۸

۳ - تاریخ جهانگشا: این کتاب نوشته عطاملک جوینی (م: ۶۸۱) و یکی از مهمترین منابع تاریخ مغول و از نمونه های استوار نثر مصنوع است.

در تاریخ جهانگشا (ج ۳ / ۱۲۲) - در وصف قلعه میمون دز - آمده است:

آن قلعه ای بود که هنگام استیلا و استعلا کار آن طایفه... علاء الدین... به کفات و ارکان اشارت کرده بود تا مدت دوازده سال قلال و تلأل آن جبال را مطالعه می کردند تا آن کوه سرافراز را... اختیار کردند و بر قله آن... قلعه میمون دز آغاز نهادند... و در آن موضع از افراط سرما حیوان را از ابتدای خریف تا میان بهار امکان آرام و مکان مقام میسر نه. و بدین سبب در خیال آنک جبال آن را که... از غایت رفعت آن مکان علی سخن علی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر (۷۲) بر خود می بست، ابنای آدم چگونه بدان تعدی یابند و به محاصره آن تصدی نمایند.

از ذکر شواهد دیگر برای پرهیز از طول سخن چشم می پوشیم . اکنون جای آن است که ببینیم مطلوب کل طالب ، به عنوان مجموعه ای از سخنان منسوب به علی (ع) چه تاثیری در آثار پس از خود داشته است .

مطلوب کل طالب ، کتاب درسی

البته به قطع و یقین نمیتوان گفت که در ادوار گذشته ، مانند قرنهای ششم و هفتم و... در مراکز آموزشی و فرهنگی ایران ، تعلیمات مبتدیان و نوجوانان با چه کتاب یا کتابهایی آغاز می شد. اما گستره این مجهول چنان نیست که پژوهشگر تاریخ فرهنگ و تعلیم و تربیت نتواند به حدس و نظر بالنسبه قابل اعتمادی دست یابد، چرا که قراین و امارات گونه گونی هست که وی را به جانب مقصود دلالت کند. به عنوان نمونه توجه به اقبال بسیاری از ایرانیان به آیین مقدس اسلام و پذیرش صمیمانه آن ، همانند آثار بازمانده از دانش آموختگان قوم ، تاکید می کند که در اکثر حوزه های آموزشی ، قرآن کریم ، و سپس کتابهای وابسته بدان در درجه اول اهمیت و تقدم بوده اند. محاسن اخبار و اشعار (۷۳) مشتمل بر آداب شریف را هم که بعضی در تعلیم نوآموزان توصیه می کرده اند، بی گمان چنان نبوده است که از این اهمیت و تقدم بکااهد. رسائلی مانند نصاب الصبیان ابونصر فراهی (م : ۶۴۰)، شافیه و کافیه ابن حاجب (م : ۶۴۶) و الفیه ابن مالک (م : ۶۷۲) را هم که قرنهای کتب درسی بوده اند، باید دنباله طبیعی کتبی به شمار آورد و در درجه نخست برای کسب مهارت در زبان و لغت عربی و ورود به تحصیل علوم قرآنی تدریس می شده اند.

برای آن که احتمال درسی بودن کتاب یا رساله ای پذیرفتنی باشد، دست کم باید:

موضوع و محتوای آن با فرهنگ جامعه ایرانی آن روز سازگار و همسوی باشد، و پیداست که آن چه در سایه قرآن کریم و تعلیمات آن برآمده باشد از این نوع است ، دیگر آن که از آن کتاب یا رساله در آموخته های مولفان ، که به ضرورت در آثارشان منعکس است ، نشانه ای هرچند کمرنگ یافته شود، مانند آن چه از کیمیای سعادت غزالی در گلستان سعدی می توان یافت .

بدیهی است که وجود دستنوشته های متعدد در حوزه های مختلف جغرافیایی نیز این احتمال را به درجاتی تایید می کند.

اما آن چه درباره مطلوب کل طالب می دانیم این احتمال را به یقین نزدیک می کند:

مطلوب کل طالب مجموعه ای از سخنان منسوب به علی (ع) است ، یعنی محاسن اخباری که به گفته جاحظ، ادیب سخن شناس عرب ، بعضی از آن ها با البیان و التبیین برابر است ، (۷۴) شرح دلنشین تازی و فارسی و شعر ساده و روشن رشید و طواط، یکی از ادیبان قرن ششم ، نیز بر مطلوبیت این رساله می افزاید، تاثیر آن را هم در بسیاری از کتب قرون بعد می توان دید. چنان که بسیاری نسخه های خطی از آن ، بخصوص نسخه هایی که شامل سخن امام (ع) و شعر و طواط است ، هم نشان می دهد که روزگاری در مکتب خانه ها درس داده می شده است (۷۵)

اینک بعضی از متونی که گوشه هایی از این تاثیر را در خود دارند:

۱ - بختیارنامه : این کتاب تحریری است آراسته و مصنوع از بختیارنامه ، که آن را از داستانهای مشهور پیش از اسلام دانسته اند، و گفته اند به نام تاج الدین محمود بن عبدالکریم از بزرگان قرن ششم و از ممدوحان رشید و طواط نوشته شده است . (۷۶)

در بختیارنامه (ص ۵۹) می خوانیم :

الخبر: بشر مال البخیل بحادث او وارث .

مال بخیل یا هدف تیر حوادث شود یا علف وارث گردد. اما ثروت اهل خرد به اتفاق عالمیان واجب الوجود است . مثل : من جاد ساد.

هر که را مال هست و خوردن نی وی از آن مال بهره کی دارد

یا به تاراج حادثات دهد یا به میراث خوار بگذارد (۷۷)

رک : متن حاضر، کلمه دهم .

۲ - گلستان سعدی : درباره مطلوب کل طالب و گلستان جداگانه سخن خواهیم گفت .

۳ - تاریخ نامه هرات : این کتاب نوشته سیف بن محمد هروی است در تاریخ هرات ، از آغاز روزگار چنگیزخان مغول تا سال ۷۲۱.

در تاریخ نامه هرات (ص ۱۳۱) آمده است :

(به) امیر بزرگ ... ارغون بیک ... عرضه می دارند بندگان آن حضرت و... جماهیر خطه هرات ... به آن جمله که ملک مجد (الدین) کالیوینی سر از خط انقیاد و طاعت داری ... برداشته و از غایت سری و سروری پای از دایره رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعد طوره بیرون نهاده و از خبر غافل مانده . (۷۸)

رحمت ایزدی بر آن کس باد که عنان در کف جنون ننهد

قدر خود را بدانند و هرگز قدم از حد خود برون ننهد

رک : متن حاضر، کلمه سی و پنجم .

۴ - مناقب العارفین : از شمس الدین احمد افلاکی است . در باب زندگانی و احوال جلال الدین مولوی و اطرافیان او. این کتاب در حدود سال ۷۴۲ در قونیه تالیف شده است .

در مناقب العارفين (ص ۳۰۲) آمده است :

شمس الائمة (سرخسی) چندین پاره کتب نفیس در هر فنی تصنیف کرده بود که هیچ عالمی مثل آن در خواب ندیده بود. بزرگان آن عصر مصلحت چنان دیدند که آن کتب را آشکارا نکنند تا به دست قتلہ انبیاء و دجاجله اولیاء نیفتد و فتنه واقع نشود. چنان که گفته اند:

جاهلان منکرند علمی را که ز جهل و عمی ندانندش

گرچه ایمان محض آن باشد چون ندانند کفر خوانندش (۷۹)

رک : متن حاضر، ذیل کلمه سی و چهارم (گویی افلاکی شعر رشید را از حافظه نقل کرده است .)

۵ - هزار مزار: این کتاب ترجمه شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار جنید شیرازی است در شرح مزارات شیراز که در اوائل قرن نهم به وسیله فرزند مولف ، عیسی ابن جنید شیرازی ، انجام گرفته است .

در هزار مزار (ص ۳۴۱) آمده است :

...چنان که در صد کلمه حضرت امیر آمده است که : قیمة کل امرء ما یحسنه .

قیمت تو بدان قدر علم است که تن خود بدان بیارایی

خلق در قیمتت بیفزایند چون تو در علم خود بیفزایی (۸۰)

این قطعه در سوانح الافکار رشیدی ، (۸۱) مجموعه چند نامه از رشیدالدین فضل الله همدانی (م : ۷۱۸) که شمس الدین محمد ابرقوهی ، در حدود سال ۷۳۰ تدوین کرده ، نیز آمده است .

رک : متن حاضر، کلمه پنجم .

۶ - الرسالة العلیة : این کتاب از کمال الدین حسین کاشفی (م : ۹۱۰) در شرح چهل حدیث نبوی است . ملا حسین واعظ کاشفی در الرسالة العلیة (ص ۲۰۳) می آورد:

روزی کسی حسن بصری را - رض - غیبتی کرد. حسن فرمود تا طبقی حلوا پیش وی بردند و پیغام فرستاد که : شنیدم که بعضی از حسنات به دیوان عمل ما فرستادی ، ما نیز حلوایی فرستادیم تا دهان شیرین کنی .

و شیخ شیراز - رحمة الله علیه - می گوید:

اگر نام (۸۲) مردم به زشتی برم نگویم به جز غیبت مادرم

که داند پروردگان خرد که طاعت همان به که مادر برد

غیبت شنیدن نیز گناه است ، چنان که امیرمومنان - علیه السلام - می فرماید که : السامع للغیبة احد المغتابین .

...و در ترجمه این آورده اند:

تا توانی مخواه غیبت کس نه گه جد و نه گه طیبیت

هر که او غیبت کسی شنود هست همچون کننده غیبت (۸۳)

رک : متن حاضر، کلمه چهل و ششم .

مطلوب کل طالب و گلستان

در گلستان سعدی از نثر یا نظم رشید و طوطا تأثیری آشکار نمی توان یافت ، اما در بسیاری از موارد، نزدیکی مفاهیم ، که گاهی با مشابهتهای لفظی نیز همراه است ، به حدی است که توجه خاطر سعدی را به مطلوب کل طالب به ذهن می آورد. البته اشتراک موضوع اخلاقی ، تربیتی و دینی هر دو کتاب زمینه ای طبیعی برای وجود مفاهیم و معانی مشترکی را ایجاد می کند، اما چنانکه خواننده ملاحظه خواهد کرد، بعضی از همانندیا چنان نیست که بتوان آن را نتیجه شیوع مفاهیم اخلاقی یا اشتراک موضوع و غیر آن دانست .

و اکنون آن همانندیاها:

۱ - مطلوب کل طالب (کلمه سوم): الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم .

...مردمان در زمانه نگرند و به افعال او اقتدا نمایند، هر که را زمانه بنوازد ایشان بنوازند و هر که را زمانه بیندازد ایشان نیز بیندازند...

گلستان (ص ۷۲):

نبینی که پیش خداوند تخت تواضع کنان دست بر بر نهند

چو بیند کارش ز دست اوفتاد همه عالمش پای بر سر نهند

۲ - مطلوب کل طالب (کلمه هفتم): المرء مخبو تحت لسانه .

...تا مرد سخن نگوید مردمان ندانند که او عالم است یا جاهل ، ابله است یا عاقل . چون سخن گفت مقدار عقل و مثبت فضل او دانسته شد.

گلستان : (ص ۵۰):

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

هر بیشه گمان مبر که خالی است باشد که پلنگ خفته باشد (۸۴)

۳ - مطلوب کل طالب (کلمه نوزدهم): لا راحة مع حسد.

...مردم حسود پیوسته از نیکویی که خدای - عز و جل - دیگران را دهد اندوهگن باشد و راحت عمر و لذت عیش نیابد.

گلستان (ص ۶۳):

توانم آن که نیازم اندرون کسی حسود را چه کنم که ز خود به رنج درست ؟

بمیرتا برهی ای حسود کاین رنجی است که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست (۸۵)

۴ - مطلوب کل طالب (کلمه سی و چهارم): المرء عدو ما جهله .

...هر که علمی را نداند پیوسته در پوستین آن علم افتاده بود و اصحاب آن علم را بد می گوید و مذمت می کند.

گلستان (ص ۱۷۸):

بی هنران هنرمند را نتواند که بینند... یعنی سفله چون به هنر با کسی بر نیاید به خبشش در پوستین افتد.

۵ - مطلوب کل طالب (کلمه پنجاه و دوم): الحاسد مغتاض علی من لا ذنب له .

...حسود چون با کسی نعمت بیند... بر آن کس خشم آلود شود و او را دشمن گیرد و پیوسته در زوال نعمت او کوشد بی آن که از آن کس

جرمی پیدا آمده باشد یا جنایتی ظاهر شده ، شعر:

هست مرد حسود خشم آلود بر کسی که نکرد هیچ گناه

نعمت خلق دید نتواند رنجه باشد ز اصطناع اله

گلستان (ص ۱۸۳):

حسود از نعمت حق بخیل است و بنده بی گناه را دشمن دارد.

مردکی خشک مغز را دیدم رفته در پوستین صاحب جاه

گفتم : ای خواجه ، گر تو بدبختی مردم نیکبخت را چه گناه (۸۶)

و نیز (ص ۶۳):

(سرهنگ زاده) گفت :...همگنان را راضی کردم مگر حسود را که راضی نمی شود الا به زوال نعمت من ...

شوربختان به آرزو خواهند مقبلان را زوال نعمت و جاه

گر نبیند به روز شب پره چشم چشمه آفتاب را چه گناه ؟

۶ - مطلوب کل طالب (کلمه شصت و پنجم): السعید من وعظ بغيره .

... نیکبخت آن کس باشد که چون دیگری را پند دهند و از کردار ناشایسته و گفتار ناپایسته بازدارند، او از آن پند عبرت گیرد. نصیب خویش بردارد و به گرد امثال آن کردار و گفتار نگردد.

گلستان (ص ۱۸۷):

نیکبختان به حکایت و امثال پیشینیان پند گیرند از آن پیش که پسینیان به واقعه ایشان مثل زنند و دزدان دست کوتاه نکنند تا دستشان کوتاه نکنند.

نرود مرغ سوی دانه فراز چون دگر مرغ بیند اندر بند

پندگیر از مصایب دگران تا نگیرند دیگران به تو پند

۷ - مطلوب کل طالب (کلمه چهل و چهارم): اکبر الاعداء اخفاهم مکیده .

...هر که دشمنی نهان دارد و دوستی آشکارا کند، او بدترین دشمنان باشد، از بهر آن که حذر از دشمن ظاهر ممکن است و از دشمن باطن ممکن نیست .

گلستان (ص ۱۲۴):

هرگز ایمن ز مار ننشستم که بدانستم آن چه خصلت اوست

زخم دندان دشمنی بترست که نماید به چشم مردم ، دوست

۸ - مطلوب کل طالب (کلمه هشتاد و هفت): اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع .

...هر که طمع برو مستولی گردد عقل او مقهور و خرد او مغلوب شود.

گلستان (ص ۱۲۳):

بدوزد شره دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

۹ - مطلوب کل طالب (کلمه نودم): من لان عوده کثف اغصانه .

...هر که نرم باشد و سیاست به وقت نکند و مراسم تادیب را مهمل گذارد، حاشیه او گردنکشی کنند و او را حرمت ندارند و به مراد او نروند.

گلستان (ص ۱۳۳):

(صاحبدل گفت: ای برادر، چون (با بنده) قرار دوستی کردی توقع خدمت مدار، که چون عاشق و معشوقی در میان آمد مالکی و مملوکی برخاست .

خواجه با بنده پری رخسار چون درآمد به بازی و خنده

نه عجب کو چو خواجه حکم کند وین کشد بار ناز چون بنده

جز این نیز در این دو کتاب، مطلوب کل طالب و گلستان، نمونه های همانند یا نزدیک به یکدیگر وجود دارد که برای پرهیز از طول سخن به همین مقدار بسنده می کنیم .

نسخه هایی که در تصحیح متن مورد استفاده ما بوده است

۱ - ک: از کتابخانه ایاصوفیه، به شماره ۲۰۵۲، در مجموعه ای شامل شانزده رساله نهمین رساله این مجموعه مطلوب کل طالب است که فهرست نویسه ها آن را کنزالحکمه نامیده اند (فهرست میکروفیلیمهای دانشگاه تهران، ج ۱ / ۴۴۷). این کنزالحکمه با مطلوب کل طالب - متن ما - تفاوت های بسیاری دارد:

الف: به جای خطبه رشید و طواط، مطالبی را از ابوالفضل احمد بن ابی طاهر (م: ۲۸۰)، در باب آشنایی وی با جاحظ و مجموعه ای از سخنان علی، آورده است، که ما پیش از این آن را نقل کرده ایم (۸۷) و اصل عربی آن نیز در مناقب خوارزمی / ۳۷۴ آمده است .

ب: شرح فارسی کلمات را در همه موارد کوتاه کرده و احيانا سخنی بر آن افزوده، چنان که گویی از آن تحریر دیگری ساخته است . نمونه ای از کار او در بخش توضیحات و تعلیقات آورده ایم .

خط ک نسخ ، تاریخ کتابت آن شب پنج شنبه ، بیست ونهم ذوالحجه سنه ۶۸۶ ، و کاتب آن - بنابر آن چه در ورق ۱۳ ، پایان رساله مونس العشاق آمده - مبارک بن اصیل بن محمد بن النجیب ، ملقب (به) نجم القرطاسی است .

میکروفیلم و عکس این مجموعه به شماره های (۲۷۰ - ۵۲۷ و ۵۲۸) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است .

۲ - س : از کتابخانه چیستر بیٹی دویلین در مجموعه ای (فهرست ۳: ۷۲ ش ۳۰۸) حاوی چهار رساله که مطلوب کل طالب دومین رساله آن است .

کاتب این مجموعه ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد سعید، معروف به ابن الساوجی است که با خط نسخ خوش ، در سال ۷۲۹ ، در اصفهان ، و گویا به رسم هدیه برای شرف الدین علی فامینی نوشته و آن را الدر المنثور نامیده است .

این نسخه (پس از ک) کهنترین نسخه مطلوب کل طالب است که ما به آن دست یافته ایم ، اما نسخه عکسی ما در پایان عبارتهای فارسی ، و گاهی عربی ، و غالباً در پایان سطور، نواقص و افتادگیهایی دارد. عمده ترین تفاوت این نسخه در ترجمه کلمات به فارسی است که ظاهراً در اینجا از خود کاتب است .

میکروفیلم و عکس این نسخه نیز به شماره های (۳۴۳۲ و ۷۰۶۲) در همان کتابخانه مضبوط است .

۳ - ص : از کتابخانه ایاصوفیه در مجموعه ای به شماره ۴۷۹۵ و حاوی ۵۶ رساله که مطلوب کل طالب پنجاه و دومین رساله آن است .

شرح فارسی این نسخه با خط نستعلیق و عبارات عربی به خط نسخ و خاصه کلمات امام (ع) به خطی خوش نوشته شده است . تاریخ کتابت مطلوب کل طالب ۸۴۳ و نام کاتب آن در هیچ یک از رساله ها ذکر نشده است . تفاوت عمده این نسخه با دیگر نسخه ها آن است که در اینجا ترجمه فارسی کلمات امام (ع) نیامده است .

میکروفیلم و عکس این نسخه هم به شماره های (۱۲۹ - ۲۵۹ و ۲۵۵) در کتابخانه مذکور موجود است .

۴ - ز : از کتابخانه حمیدیه ، در مجموعه ای به شماره ۱۴۴۷ که شامل حدود صد و شصت و هفت رساله است . در اینجا به علت پس و پیش شدن اوراق مجموعه ، رساله مطلوب کل طالب به دو بخش (رساله های ۷۸ و ۱۲۹) تقسیم شده است .

خط این نسخه نسخ بسیار زیبایی است که به دست ابواسحاق بن یحیی بن ابراهیم زنجانی به سال ۸۱۲ و در لاهیجان نوشته شده است . کاتب زیبانویس که با خطی ریز و در متن و حاشیه می نوشته است ، شرح عربی مطلوب کل طالب را نیاورده و شرح فارسی آن را هم غالباً کوتاhter کرده است . ما تنها در چند مورد به این نسخه مراجعه کرده ایم .

میکروفیلم و عکس این نسخه نیز به شماره های (۱۹۵ و ۲۸۳۲ - ۲۸۳۵) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است .

۵ - م : نسخه دیگر کتابخانه ایاصوفیه جزو مجموعه ای به شماره ۲۸۵۴ و به نام کلمات چهار یار گزین . مطلوب کل طالب رساله چهارم این مجموعه و سه رساله دیگر آن تحفة الصدیق ، فصل الخطاب و انس اللہفان است .

خط این مجموعه نسخ و کاتب آن محمد بن علی مولوی است که در سال ۸۹۶ آن را نوشته است .

شماره عکس این مجموعه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۷۰۶ و ۷۰۷ است .

۶ - اس : متعلق به کتابخانه دانشگاه استانبول و از مجموعه ای به شماره ۴۰۷ و به نام صد کلمه چهار یار نبی ، ترتیب رساله های چهارگانه در اینجا نیز مانند م است و مطلوب کل طالب در مرتبه چهارم قرار دارد.

با این که از این نسخه کلمات ۷۸ و ۷۹ ساقط شده است و نام کاتب و تاریخ کتابت را (که به احتمال قریب به یقین متاخر از قرن نهم نیست) ندارد، اما نسبتاً نسخه خوبی است .

خط این نسخه نسخ و نستعلیق است .

عکسی از این مجموعه با شماره ۵۲۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است .

۷ - ع : از کتابخانه عاطف افندی به شماره ۲۲۰۷، و دارای ۶ رساله که رساله نخستین آن کلمات چهار یار گزین ، و مطلوب کل طالب چهارمین جزء آن است . هیچ یک از اجزاء، تاریخ و نام کاتب ندارد، و آخرین تاریخی که در پایان رساله ششم مجموعه - مناقب افلاکی دده مولوی که به خامه دیگری است - آمده است جمادی الاول ۹۲۸ را نشان می دهد، اختلافی که خطبه های کلمات چهار یار این نسخه با دیگر نسخه ها - م و اس - دارد این است که شخصی خطبه رساله های چهارگانه را چنان گردانیده که تحفة الصدیق اولین و فصل الخطاب دومین و انس اللہفان سومین و سرانجام مطلوب کل طالب - که در حقیقت کار نخستین رشید و طواط در این زمینه بوده است - چهارمین اثر وی در آمده است ، و دیگر این که در اینجا نیز کلمات امام (ع) مانند ک و ص - به فارسی ترجمه نشده است .

این نسخه علاوه بر این که به خطی ناخوش نوشته شده است ، کلمه ۷۶ و شرح آن را نیز ندارد، اما در پایان کلمه ۷۷ را کسی برای بار دیگر افزوده است .

میکروفیلم و عکس این نسخه به شماره های (۳۶۷ و ۷۳۲ - ۷۳۱) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است .

و اینک چند نسخه دیگر که تنها بخشی از مطلوب کل طالب را دارند.

۱ - نسخه ای در کتابخانه ایاصوفیه ، به نام صد کلمه علی و به شماره ۴۱۶۵ که به خط نسخ و به دست حسین بن حسن مولوی و در سال ۷۳۱ نوشته شده است . این نسخه پس از خطبه آغاز کتاب تنها کلمات امام (ع) و شعر رشید را آورده است و شرحهای عربی و فارسی را ندارد. از امتیازات خاص این نسخه آن است که کلمات فارسی را نیز در بسیاری از موارد مشکول آورده و به این طریق صورت ملفوظ آن ها را ثبت کرده است . ما برای مزید فایده کلماتی را که شکل مضبوط آنها با تلفظ امروزی تفاوت دارد می آوریم :

های بیان حرکت (های غیر ملفوظ) ماقبل مفتوح است :

اندازه (ورق ۱۱)، برنده (ورق ۲۳)، بهره (ورق ۱۷) پیوسته (ورق ۲۰) تکیه (ورق ۱۵) خواهیده (المسؤول حر حتی یعد خواهیده آزاد است تا وعده دهد، ورق ۱۲)، رمیژه (ورق ۲۰ دوبار)، شکوفه (به ضم شین، ورق ۱۸) گفته (ورق ۲۵) همه (ورق ۶ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۴).

ب (حرف اضافه) در همه موارد مفتوح است :

بیذر (به پدر، ورق ۳)، براه (= به راه، ورق ۹)، بسلامت (به سلامت، ورق ۱۰) و....

و کلمات زیر:

پاسبان (به ضم سین، ورق ۱۴)، پر (با تشدید راء، ورق ۱۱)، پنهان (به ضم پ، ورق ۴) پیدا (با فتح پ، ورق ۲۰ و ۲۴۹) پیوست (به فتح پ چنان که در پیوسته، ورق ۱۹ و پیوستی، ورق ۲۳)

مشتقات توانستن: توانایی، توانگران، توانگری (به ضم تاء ورق: ۲۴ و ۲۵ و ۱۹)، و نیز در شکل فعلی آن (توان: ورق ۵، نتوان ورق ۲۲، توانی: ورق ۷ و ۱۳ و...)

جهان (به کسر جیم، ورق ۲۵) چنان (به ضم چ، ورق ۶)، زبان (به ضم زاء، ورق ۴ و ۵ و...) و نیز زفان (ورق ۵ و ۲۳)، سخن (به فتح سین و ضم خاء، ورق ۱۱ و ۲۴ و ۲۵)، شکوفه (به ضم شین، ورق ۱۸)، میان (به فتح میم، ورق ۱۱)، وی (به فتح واو، ورق ۱۳ و ۲۳)

ب (حرف تاکید پیش از فعل) گاهی مکسور:

بدهد (ورق ۲۴)، بکاهد (دو بار، ورق ۱۱)، بکند (ورق ۲۲). بیشتر مضموم :

ببرد (به ضم باء اول و فتح دوم، ورق ۲۲)، ببریزی (ورق ۲۳)، بروذ (ورق ۱۷)، بشکفید (ورق ۱۸)، بشوذ (به ضم باء و فتح شین، ورق ۱۷)، بنماید (ورق ۲۰) بگوید (ورق ۲۵)

و پاره ای از فعل های دیگر:

رساندورسی (به فتح راء: ورق ۱۹ و ۲۰)، رو (فعل امر به فتح راء: ورق ۹)، نماید (به ضم نون، ورق ۱۳)، نهفت (به ضم نون و هاء، ورق ۲۴)

و نیز پیوستن ضمیر متصل به کلمه مختوم به ا و و بدون افزودن یاء: هر که را زیرش نرم باشد بالاش سخت باشد، یعنی روش (ورق ۱۷) از محاسن دیگر این نسخه آن است که ترجمه اشعار و طواط را به ترکی و با قلم دیگر در حاشیه آورده است که ما قبلا از آن سخن گفته ایم.

۲ - نسخه ای در ضمن مجموعه شماره ۲۳۹۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، که پیش از این از آن یاد کرده ایم. در حاشیه صفحات ۳۰۴ تا ۴۳۱ مجموعه مذکور صد کلمه امام (ع) و ترجمه آن ها و شعر و طواط آمده است. تاریخ کتابت این مجموعه دهه اول و دوم قرن دهم است و بخشهای عمده ای از سخنان امام (ع) را شامل است.

۳ - نسخه ای از کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، به شماره ۴۸۲۰. این نسخه تنها کلمات امام (ع) و شعر رشید و طواط را دارد، و شیخ محمد کمال کاتب نیشابوری آن را در سال ۹۴۳ نوشته است. ما در چند مورد به این نسخه مراجعه کرده ایم.

۴ - نسخه ای در ضمن مجموعه شماره ۴۳۷۹ کتابخانه ملی ملک تقریباً با همان مشخصات مجموعه دانشگاه تهران ولی با تاریخ کتابت ۱۰۵۶ هجری.

۵ و ۶ - در صفحات ۴۶۰ - ۴۶۱ مجله راهنمای کتاب سال بیستم دو نسخه از مائة کلمه معرفی شده است که تاریخ کتابت اولی ۸۸۶ و دومی ۸۷۴ و هر دو متعلق به بنیاد هاراسویتس بوده است.

و جز اینها در گنجینه کتابخانه ها نسخه متعددی از مطلوب کل طالب وجود دارد که تنها کلمات امام (ع) و شعر و طواط را آورده اند و جوینده می تواند به آن ها رجوع کند.

روش تصحیح

نسخه ک قدیمترین نسخه هایی بود که در اختیار داشتیم، اما چنان که پیش از این نیز گذشت، کابت خطبه رشید و طواط را حذف کرده و به جای آن ترجمه سخن ابوالفضل احمد ابن ابی طاهر را آورده بود، بدون این که ذکری از رشید و طواط در میان آورد، و بعلاوه شرح فارسی آن را تلخیص و احیاناً مطالبی بر آن اضافه کرده بود. نسخه س نیز که از نظر قدمت در مرتبه دوم قرار داشت به سبب بعضی افتادگیها و تصرفات کاتب نمی توانست اساس کار باشد.

از این رو صحیح ترین روایت، روایتی که در بیشترین نسخه ها آمده بود، روایت س و اس را در متن قرار دادیم و اختلافها را در پای صفحه آوردیم.

ترتیب کلمات بر حسب نسخه س است.

... وَاَقْلَبُ لَلْأَحْمَقِ وَرَأَى لِسَانَهُ
 قَلْبُ الْبَاقِ نَالِ السَّامَةِ بِدَوْنِهِ
 يَلْفُظُ الْقَوْلَ مِنْهُ ثُمَّ تَأْمَلُ كَالْمَدْرِ فِيهِ
 دَلَّ الْبَحْلُ رِيحَ الْوَيْدِ مَعْنَى بَعْنِ الْوَيْدِ لَدُنْ بَعْنِ دَلَّ الْبَحْلُ
 مَرْدُودٌ وَهَرَجَ خَوَاصِدُ الْكِرَامِ بِكَرْدِ دُورِ الْوَيْدِ وَبَعْنِ الْوَيْدِ
 نِيَّتِجِ الْوَيْدِ
 مَرْدُودٌ كَلِمَةُ بَحْلٍ دَلَّ دُونَ بَعْنِ زَانِ دَارِ
 مَرْدُودٌ بِكَرْدِ الْوَيْدِ دَلَّ دُونَ بَعْنِ الْوَيْدِ

نمونه ای از نسخه «ک»
 و التمسید من ذوالیقین
 سنه ۱۱۴

نمونه ای از نسخه «ک» صفحه آخر

... وَاِنْ كَلِمَةُ تَارِي قَلْبِهِ لَا تَقْرَأُ لِسَانُهُ جَارٍ فِي عَيْنِهِ
 يَلْفُظُ الْقَوْلَ مِنْ فِيهِ ثُمَّ يَتَأَمَّلُ الْتَأْمَلُ فِيهِ مَعْنَى كَلِمَةٍ
 بَيَانُ الْوَيْدِ مَرْدُودٌ بَعْنِ الْوَيْدِ بَعْنِ الْوَيْدِ دَلَّ الْوَيْدِ
 مَرْدُودٌ دَلَّ الْوَيْدِ مَرْدُودٌ دَلَّ الْوَيْدِ
 مَرْدُودٌ دَلَّ الْوَيْدِ مَرْدُودٌ دَلَّ الْوَيْدِ
 مَرْدُودٌ دَلَّ الْوَيْدِ مَرْدُودٌ دَلَّ الْوَيْدِ

تم کتاب الدین المردود و المردود
 من محمد بن سنان بن محمد
 علی بن خلد بن محمد بن محمد
 علی بن محمد بن محمد بن محمد
 المفضل بن محمد بن محمد بن محمد
 أبو الحسن بن محمد بن محمد بن محمد
 الفخر بن محمد بن محمد بن محمد
 المفضل بن محمد بن محمد بن محمد
 المفضل بن محمد بن محمد بن محمد

نمونه ای از نسخه «س» صفحه آخر

نمونه‌ای از نسخه «ع»، «عقود» آخر

نمونه‌ای از نسخه «اسر» صفحه مقابل آخر

نشانه و رمزها

رک : رجوع کنید

ز: نسخه زنجانی

س : نسخه ابن الساجی

ص : نسخه ایاصوفیه

ع : نسخه عاطف افندی

ک : کنز الحکمة

م : نسخه محمد بن علی المولوی

م : متوفی (درگذشته)

۲ - م : عالم عادل ... از عالم عادل تا ۲ ندارد.

-: ندارد

+: اضافه ندارد

/: صفحه ، مانند ۲۵/۲ جلد ۲ صفحه ۲۵

(): از خود افزوده ایم

مقدمه شارح

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على الطاف كرمه ، و اصناف نعمه ، و الصلوة على نبيه ، الطاهر اعراقه ، الزاهر اخلاقه ، (۸۸) و على آله الاصفياء ، و اصحابه الاتقياء ، حماة الحق ، و هداة الخلق . (۸۹)

چنين گوید: محمد بن محمد بن (۹۰) عبدالجليل العمرى (۹۱) الرشيد (۹۲) الكاتب (۹۳) - وفقه الله لما يصلح اعمال (۹۴) دينه و دنياه و ينجح آمال آخرته و اولاه - كه اميرالمومنين (۹۵) على بن ابى طالب - كرم الله وجهه - با آنكه امام اخيار و قدوه ابرار و سيد فتيان و مقدم شجعان بود، فصاحتى داشت كه عقود جواهر از انفاس (۹۶) او در غيرت اند و نجوم زواهر از الفاظ او در حيرت و عمرو (۹۷) بن بحر الجاحظ - رحمة الله عليه - كه در كمال براعت و وفور بلاغت نادره اين امت و اعجوبه اين ملت بود، از مجموع كلام اميرالمومنين على بن ابى طالب - كرم الله وجهه - كه (۹۸) جمله بدايع غرر و روايع (۹۹) در راست ، صد كلمه اختيار كرده است و هر كلمه را از آن برابر هزار كلمه داشته ، (۱۰۰) و به خط خويش نبشته (۱۰۱) و خلق را يادگار (۱۰۲) گذاشته ، واجب ديدم من بنده كه پرورده خاندان و پديدآورده (۱۰۳) دودمان مجلس عالي (۱۰۴) خداوند و خداوندزاده ، و پادشاه و پادشاه زاده ، (۱۰۵) شاه معظم ، عالم عادل ، مويد مظفر منصور ، (۱۰۶) جلال الدنيا و الدين ، (۱۰۷) تاج (۱۰۸) الاسلام و (۱۰۹) المسلمين ، علاء (۱۱۰) الملوك و السلاطين ، قطب الدولة ، مجدالملة ، بهاء الامة ، عدة الخلافة ، ناصرالملك ، سيد ملوك الشرق و الغرب ، شمس المعالى ، (۱۱۱) سلطان شاه ، ابوالقاسم محمود بن خوارزمشاه (۱۱۲) ايل ارسلان بن - خوارزمشاه اتسزين خوارزمشاه (۱۱۳) محمد ، يمين اميرالمومنين (۱۱۴) - اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره - ام (۱۱۵) آن (۱۱۶) صد كلمه را به رسم خدمت (۱۱۷) خزانه كتب معمور (۱۱۸) او - لازالت معمورة ببقائه ، مزينة ببقائه - به دو زبان تازى و پارسى تفسير (۱۱۹) كردن ، و در آخر تفسير هر كلمه دو بيت شعر از منشآت خويش كه آن كلمه باشد (۱۲۰) آوردن ؛ تا فايده آن عام تر و منفعت آن تام تر باشد هر دو فريق ، هم ارباب نظم و هم اصحاب نثر، در مطالعه آن رغبته نمايند. اميدست كه (۱۲۱) اين خدمت در محل قبول افتد، و من بنده را به اقبال آن ، (۱۲۲) عز جاودانى و شرف دو جهاني حاصل گردد. (۱۲۳)

كلمه اول : لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا.

(اگر گشاده (۱۲۴) پوشش ، نيفزايم من (۱۲۵) در يقين .)

معنى اين (۱۲۶) كلمه به تازى :

بلغت فى معرفة احوال المعاد و احوال يوم التناد غاية لو كشفت عنى ستور الدنيا ، و عرضت على امور العقبى لم تزد تلك المشاهدة الحسية فى دينى تقيرا ، و لا فى يقينى قطميرا.

معنى اين كلمه به پارسى :

اميرالمومنين على - عليه السلام - مى فرمايد كه : آن چه مرا در دار دنيا ، كه سراى حجاب است ، معلوم شده است ، و يقين گشته از امور آخرت ، از (۱۲۷) حشر و نشر و ثواب و عقاب و نعيم و جحيم و غير آن ؛ اگر حجاب دنيا (۱۲۸) از ميان بگيرند (۱۲۹) و مرا به

دار آخرت رسانند، و آن جمله را به چشم سر مشاهده کنم یک ذره در یقین من زیادت نشود، (۱۳۰) چه علم الیقین من امروز چون (۱۳۱) عین الیقین من است فردا.

شعر (۱۳۲):

حال خلد و جحیم دانستم به یقین آن چنان که (۱۳۳) می باید

گر حجاب از میانه برگیرند (۱۳۴) آن (۱۳۵) یقین ذره ای نیفزاید

O الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۷۵۶۹، المناقب / ۳۷۵

کلمه دوم : الناس نیام ، فاذا ماتوا انتھوا.

(مردمان (۱۳۶) خفتگانند، (۱۳۷) پس (۱۳۸) چون (۱۳۹) بمیرند بیدار شوند.)

معنی این کلمه به تازی :

الناس ماداموا فی الحیاة الدنیویة (۱۴۰) غافلون ، کانهم راقدون عن الجنة و نعيمها و النار و حمیمها، (۱۴۱) فاذا ماتوا انتھوا (۱۴۲) من رقدة الغفلة ، فندموا علی ما فرطوا فی جنب خالقهم ، (۱۴۳) و لا موا انفسهم علی ما قصرُوا فی شکر رازقهم ، (۱۴۴) و لكن حين لا یعینهم (۱۴۵) الندامة و لا ینفعهم (۱۴۶) الملامة .

معنی این کلمه به پارسی :

مردمان در دار دنیا از کار عقبی غافلند. (۱۴۷) چون بمیرند از خواب (۱۴۸) غفلت بیدار گردند (۱۴۹) و بدانند که روزگار به باد داده اند، و قدم بر جاده صواب ننهاده ، (۱۵۰) و (۱۵۱) پشیمان شوند از کردار نکوهیده و گفتار ناپسندیده خویش ، لیکن آن گاه پشیمانی سود ندارد (۱۵۲) و فایده ندهد. (۱۵۳)

شعر:

مردمان غافلند از عقبی همه گویی به خفتگان مانند

ضرر غفلتی که می ورزند چون بمیرند آنکھی دانند

کلمه سوم : الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم .

(مردمان به زمان (۱۵۴) خویش مانده ترند از ایشان (۱۵۵) به پدران خویش .)

معنی این کلمه به تازی :

الناس یشبهون زمانهم لآبائهم ، و يحاكون ايامهم لا قدماءهم (۱۵۶) ؛ فكل من اهانه الزمان اهانه ، و كل من اعانه الزمان اعانه . (۱۵۷)

معنی این کلمه به پارسی :

مردمان (۱۵۸) در زمانه نگرند و به افعال (۱۵۹) او اقتدا نمایند ؛ هر که را زمانه بنوازد ایشان بنوازند ، و هر که را زمانه بیندازد ایشان نیز (۱۶۰) بیندازند ، و بر سنت پدران خویش نروند (۱۶۱) و به گذشتگان خویش (۱۶۲) تشبه نکنند.

شعر:

خلق را نیست سیرت پدران همه بر سیرت (۱۶۳) زمانه روند

دوستند آن که را زمانه نواخت دشمنند آن که را زمانه فکند

کلمه چهارم : ما هلك امرو عرف قدره . (۱۶۴)

(هلاک نشد مردی که بشناخت (۱۶۵) اندازه (۱۶۶) خویش . (۱۶۷) معنی این کلمه به تازی :

من عرف قدره كان طول عمره و مدة دهره متفرعا (۱۶۸) ذروة الكرامة ، متدرعا كسوة السلامة ، لاتمسه من احد آفة ، و لا تصيبه من جانب مخافة .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که محل خویش بداند و پای (۱۶۹) به اندازه گلیم خویش (۱۷۰) دراز کند و گرد کاری که لایق مرتبت و در خور منزلت او نیست (۱۷۱) نگرزد ، همه عمر (۱۷۲) از ملامت رسته باشد و به سلامت پیوسته

شعر:

هر که مقدار خویشتن شناخت از همه حادثات ایمن گشت

از مضیق غرور بیرون جست در مقام سرور ساکن گشت

O الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۹۵۱۵، المناقب / ۳۷۵، و نیز رک : نهج البلاغه حکمت ۱۴۹

کلمه پنجم : قيمة کل امری ء ما يحسنه .

(قیمت هر مردی آن است که نیکو داند آن (۱۷۳) را.)

معنی این کلمه به تازی :

کل من زاد علمه زاد فی صدور الناس قدره و قيمته ، و کل من نقص علمه نقص فی قلوب الناس جاهه و حشمته .

معنی این کلمه به پارسی :

قیمت هر مردی به اندازه علم اوست ، اگر بسیار داند قیمت او بسیار است ، و اگر اندک داند قیمت او اندک است . (۱۷۴)

قیمت تو در آن قدر علم است که تن خود بدان بیارایی

خلق در قیمتت بیفزایند چون (۱۷۵) تو در علم خود بیفزایی

O نهج البلاغه حکمت ۸۱، البیان و التبیین ۸۳/۱، عقد الفرید ۲۰۹/۲ و ۲۶۸، الاعجاز / ۲۷، المناقب / ۳۷۵.

کلمه ششم : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

(هر که بشناخت نفس (۱۷۶) خویش را، به درستی که (۱۷۷) بشناخت پروردگار خویش را.) (۱۷۸)

معنی این کلمه به تازی :

من عرف ان (۱۷۹) نفسه مخلوقة مصنوعة ، و من الاجزاء المتکثرة و الاعضاء المتغيرة مرکبة مجموعة ، فقد عرف ان له خالقا لا یتکثر ذاته، و صانعا لا یتغير صفاته .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که در نفس خویش نگرد او (۱۸۰) به بدیهه عقل بداند که پیش از این هست نبوده است و اکنون هست شده است و (۱۸۱) از اینجا بداند که او را هست کننده ای (۱۸۲) و پدید آورنده ای (۱۸۳) هست ، پس از دانستن (۱۸۴) نفس خویش به دانستن (۱۸۵) پروردگار خویش رسد.

شعر:

بر وجود خدای ، عز و جل هست نفس تو حجتی قاطع

چون بدانی تو نفس (۱۸۶) را، دانی کوست مصنوع و (۱۸۷) ایزدش صانع

O المناقب / ۳۷۵، شرح غرر و درر: ش ۷۹۴۶، اخلاق محتشمی / ۸، شرح نهج ۱۹۲/۲۰.

کلمه هفتم: المرء مخبو تحت لسانه .

(مرد پنهان (۱۸۸) است در (۱۸۹) زیر زبان خویش .)

معنی این کلمه (۱۹۰) به تازی :

المرء ما لم يتكلم لم يعرف مقدار عقله (۱۹۱) و مثابة فضله ، فاذا تكلم رفع الحجاب (۱۹۲) و عرف الخطاء و الصواب .

معنی این کلمه به پارسی :

تا مرد سخن نگوید (۱۹۳) مردمان ندانند که او عالم است یا جاهل ، ابله است یا عاقل ، چون سخن گفت (۱۹۴) مقدار عقل و مثبت فضل او دانسته شد. (۱۹۵)

شعر:

مرد پنهان بود به زیر زبان چون بگوید سخن بداندش (۱۹۶)

خوب گوید ؛ لبیب گویندش زشت گوید ؛ سفیه خوانندش

O نهج البلاغه حکمت ۱۴۸ و ۳۹۲، الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵.

کلمه هشتم: من عذب لسانه کثر اخوانه .

(هر که خوش باشد (۱۹۷) زبان او، (۱۹۸) بسیار باشد برادران او). (۱۹۹)

معنی این کلمه (۲۰۰) به تازی :

المرء يضطاد قلوب الناس (۲۰۱) بکلمه الطیب و کرمه الصیب .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که مردمان را نیکویی (۲۰۲) گوید و به گرد عثرات ایشان نگردهد، ایشان (۲۰۳) او را دوست گیرند و با او چون با (۲۰۴) برادران زندگانی کنند.

شعر:

گر زبانت خوش است ، جمله خلق در مودت برادران تواند

ور زبانت بدست ، (۲۰۵) در خانه خصم جان تو چاکران تواند

O الاعجاز / ۲۸ ، شرح غرر و درر: ش ۷۷۶۱ ، المناقب / ۳۷۵ .

کلمه نهم : بالبر يستعبد الحر.

(به نیکویی بنده کرده شود (۲۰۶) آزاد. (۲۰۷) معنی این کلمه به تازی :

المرء ببره یسترق الحر، و یستحق الشکر.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که (۲۰۸) با آزادگان نیکویی (۲۰۹) کند، آزادگان بنده او شوند، و راه خدمتکاری و طریق (۲۱۰) طاعت داری او سپرند.

شعر:

گرت باید که پیش تو باشند (۲۱۱) سروران جهان سرافکنده

مردمی کن که مردمی کردن (۲۱۲) مرد آزاد را کند بند

O الاعجاز / ۲۸ ، شرح غرر و درر: ش ۴۲۱۳ ، المناقب / ۳۷۵ ، لطایف الامثال / ۷۰ .

کلمه دهم : بشر مال البخیل بحادث او وارث .

(بشارت ده مال (۲۱۳) بخیل را به آفتی از روزگار یا به (۲۱۴) میراث خواری .)

معنی این کلمه به تازی :

مال البخیل لا یصرف فی طرق الخیرات و وجوه المبرات ، فیکون معرضا (۲۱۵) لحادث یصطلمه ، او لوارث یتلقمه .

معنی این کلمه به پارسی :

خواسته بخیل یا در آفت روزگار تلف گردد، یا به دست میراث خوار افتد، از بهر آن که بخیل را دل ندهد که مال خویش را خوش

بخورد، یا در وجه خیرات و طریق مبرات (۲۱۶) بکار برد.

شعر:

هر که را مال هست و خوردن نیست

او از آن مال بهره کی دارد

یا به تاراج حادثات دهد

یا به میراث خوار بگذارد

O الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵.

کلمه یازدهم: لا تنظر الی من قال، و انظر الی ماقال.

(منگر بدان که (۲۱۷) گفت: بنگر بدانچه گفت.)

معنی این کلمه به تازی:

اذا سمعت کلاما فلا تنظر الی حال قائله و لکن انظر الی کثرة طائله، (۲۱۸) فرب جاهل یقول خیرا، و رب فاضل یقول شرا.

معنی این کلمه به پارسی:

در گوینده سخن منگر که شریف است یا وضع، (۲۱۹) عالم است یا جاهل، (۲۲۰) در نفس سخن نگر؛ اگر نیک باشد نگاهدار، و اگر بد باشد (۲۲۱) بگذار.

شعر:

شرف قائل و خساست او

در سخن کی کنند هیچ اثر؟

تو سخن را نگر که حالش چیست

در گزارنده سخن منگر

O الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵، شرح غرر و درر: ش ۱۰۱۸۹.

کلمه دوازدهم : الجزع عند البلاء تمام المحنة .

(زاری (۲۲۲) نزدیک بلا، تمامی محنت (۲۲۳) است .)

معنی این کلمه به تازی :

الصبر عند البلاء من جاذبات المثوبة ، و الجزع عند البلاء من جالبات العقوبة ، و ای محنة تكون اتم من فقدان المثوبة الابدیة ، و وجدان العقوبة (۲۲۴) السرمديّة ؟

معنی این کلمه به پارسی :

هر که را بلائی رسد (۲۲۵) یا (۲۲۶) آفتی روی بدو نهد، (۲۲۷) او در (۲۲۸) آن بلا زاری کند یا در آن آفت اضطراب نماید و صبر و تسلیم را سرمایه کار و پیرایه روزگار خویش (۲۲۹) نسازد، از ثواب ابد محروم ماند، و به عقاب سرمد (۲۳۰) گرفتار شود، و چه (۲۳۱) محنت بود تمام تر از این حالت ؟

شعر:

در بلیت جزع مکن که جزع

بتمامی دلت کند رنجور

هیچ رنجی تمامتر زان نیست

کز ثواب خدای مانی دور

کلمه سیزدهم : لا ظفر مع البغی .

(نیست پیروزی (۲۳۲) با فرهی (۲۳۳) کردن .)

معنی این کلمه به تازی :

من طلب بالبغی شیئا فالغالب انه لا يجد ذلك المطلب و لا یرد ذلك المشرب ، و ان وجده مرة او ظفر به كرة ، فلا يتمتع به ، فکانه لم ینله و لم یحز، (۲۳۴) و لم یظفر به و لم یفز.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که به ظلم و فرهی کردن (۲۳۵) چیزی طلب کند، غالب آن است که آن چیز را به دست نیارد و بر آن (۲۳۶) چیز ظفر نیابد، و اگر بنادر به دست آرد و ظفر یابد، از آن چیز برخوردار (۲۳۷) و انتفاع نگیرد، پس همچنان باشد (۲۳۸) که (۲۳۹) ظفر نیافته بود. (۲۴۰)

شعر:

هر که از راه بغی چیزی جست

ظفر از راه او عنان برتافت

ور ظفر یافت منفعت نگرفت

پس چنان است آن ظفر که نیافت (۲۴۱)

O الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۰۸، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهاردهم: لا ثناء مع الکبر.

(نیست ثنا با کبر.)

معنی این کلمه به تازی:

المتکبر لا تخلع علیه اردیه الثناء، و لا تقطع الیه اودیه الرجاء.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که متکبر باشد مردمان (۲۴۲) ثنای او نگویند و ولای او نجویند. (۲۴۳)

شعر:

هر کرا کبر پیشه (۲۴۴) شد، همه خلق

در محافل جفای او گویند

وان که بر منهج تواضع رفت

همه عالم ثنای او گویند (۲۴۵)

O الاعجاز / ٢٨، شرح غرر و درر: ش ١٠٥٢٠، المناقب / ٣٧٥.

کلمه پانزدهم : لا بر مع شح .

(نیست نیکویی با بخیلی .)

معنی این کلمه به تازی :

الشحيح لا يثبت على الناس الحقوق (٢٤٦) فلا يلقى من (٢٤٧) الناس الا العقوق .

معنی این کلمه به پارسی :

مردمان نیکویی نگویند و طاعت داری نمایند (٢٤٨) آن کس را که بخیل باشد، (٢٤٩) از بهر آن که از او خیری (٢٥٠) نبینند و (٢٥١) نفعی نگیرند.

شعر:

هر که را بخل پیشه (٢٥٢) شد، دگران

نیست ممکن که طاعتش دارند

حق گزاری است طاعت و او را

نبرد حق ، چگونه بگزارند (٢٥٣)

O الاعجاز / ٢٨، المناقب / ٣٧٥، و نیز رک : شرح غرر و درر: ش ١٠٥٢١.

کلمه شانزدهم : لا صحة مع النهم .

(نیست تندرستی با (٢٥٤) بسیار خوردن .)

معنی این کلمه به تازی :

من قل غذاوه قلت ادواوه ، (٢٥٥) و من کثر طعامه کثرت اسقامه . (٢٥٦)

معنی این کلمه به پارسی :

هر که بسیار خورد پیوسته معده او گران (٢٥٧) و تن او ناتوان باشد، و هر که اندک خورد حال او به (٢٥٨) خلاف این حال باشد. (٢٥٩)

شعر:

نشود جمع هیچ مردم را

تندرستی و خوردن بسیار

مذهب خویش ساز کم خوردن

گرت (۲۶۰) جان عزیز هست بکار

O الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۲۴، المناقب / ۳۷۵.

کلمه هفدهم: لا شرف مع سوء الادب. (۲۶۱)

(نیست بزرگی با بدی ادب.) (۲۶۲)

معنی این کلمه به تازی:

علو الرتب لا ینال الا بحسن الادب.

معنی این کلمه به پارسی:

هر که بی ادب باشد از بزرگی محروم ماند، و به درجه اشرف و اکابر و اعیان و امثال (۲۶۳) نرسد. (۲۶۴)

شعر:

بی ادب مرد کی شود مهتر

گرچه او را جلالت (۲۶۵) نسب است

با ادب باش تا بزرگ شوی

که بزرگی نتیجه ادب است

O الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۳۰، المناقب / ۳۷۵.

کلمه هجدهم: لا اجتناب محرم مع حرص . (۲۶۶)

(نیست دور شدن از حرام با حرص).

معنی این کلمه به تازی:

ایاک و الحرص، فان الحرص یلقى صاحبة فی المحذورات، و یقوده (۲۶۷) الی المحظورات . (۲۶۸)

معنی این کلمه به پارسی:

هر که را در طبیعت حرص سرشته شد (۲۶۹) نتواند که از حرام بگریزد، (۲۷۰) یا (۲۷۱) از محظورات بپرهیزد.

شعر:

حرص سوی محرمت کشد

خنک آن را (۲۷۲) که حرص را بگذاشت

گر نخواهی که درحرام افتی

دست از حرص می بیاید داشت

O الاعجاز / ۲۸، المناقب / ۳۷۵.

کلمه نوزدهم: لا راحة مع حسد. (۲۷۳)

(نیست راحت با حسد).

معنی این کلمه به تازی:

الحسود یغتم بما یفیض الله من خیره علی غیره، و خیرات الله الحاصلة (۲۷۴) فی بلاده الواصلة الی عباده لا تنقطع رکائبها و لا تنقشع

(۲۷۵) سحائبها، (۲۷۶) فلاجل هذا لایکون للحسود قط فی الحیة طیب، و من (۲۷۷) الراحة (۲۷۸) نصیب . (۲۷۹)

معنی این کلمه به پارسی:

مردم حسود پیوسته از نیکویی (۲۸۰) که خدای - عز و جل - دیگران (۲۸۱) را دهد، اندوهگن (۲۸۲) باشد و (۲۸۳) راحت عمرو

لذت عیش (۲۸۴) نیابد.

از حسد دور باش و (۲۸۵) شاد بزی

با حسد هیچ کس نباشد شاد

گر طرب را نکاح خواهی کرد (۲۸۶)

مر حسد را طلاق باید داد

O عقد الفرید ۱۱۹/۲ و الاعجاز / ۲۸ و شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۳۵ (...لحسود) المناقب / ۳۷۵.

کلمه بیستم : لا محبة مع مرء.

(نیست دوستی بالجاج .)

معنی این کلمه به تازی :

اللجاج یورث العداوة ، و یذهب من العیش الحلاوة .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که لجاج پیشه کند مردمان از دوستی او بگریزند (۲۸۷) و از مجالست او (۲۸۸) بپرهیزند.

شعر:

ابله است آن که فعل اوست لجاج

ابلهی را کجا علاج بود

تا توانی لجاج پیشه مگیر (۲۸۹)

کافت دوستی لجاج بود

O الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۳۵، المناقب / ۳۷۵.

کلمه بیست و یکم : لا سودد مع انتقام .

(نیست مهتری با کینه خواستن .) (۲۹۰)

معنی این کلمه به تازی :

الرجل المنتقم لا یقطف له ثمرات السعادة ، و لا یعقد علیه خرزات السیادة .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که خواهد که مهتر شود (۲۹۱) او را دست از کینه خواستن بیاید داشت (۲۹۲) و مذهب انتقام را بیکبارگی بیاید گذاشت ، (۲۹۳) و تا تواند (۲۹۴) به عفو کوشید (۲۹۵) و لباس احتمال پوشید. (۲۹۶)

شعر:

صولت انتقام از مردم

دولت مهتری کند باطل

از ره انتقام یکسو شو

تا نمایی ز مهتری عاطل

O الاعجاز / ۲۸، شرح غرر و درر: ش ۱۰۵۱۸، المناقب / ۳۷۵.

کلمه بیست و دوم : لازیارة مع زعارة .

(نیست زیارت با بدخویی .)

معنی این کلمه به تازی :

ینبغی ان (۲۹۷) یکون الانسان عند زیارة صدیقه حسن الخلق ، (۲۹۸) رقیق حواشی النطق ، فان الزائر اذا کان زعرا (۲۹۹) لایکون زائرا، بل یکون اسدا زائرا. (۳۰۰)

معنی این کلمه به پارسی :

هر که (۳۰۱) به زیارت کسی رود باید که به وقت زیارت خوشخوی و گشاده روی (۳۰۲) باشد، (۳۰۳) چه اگر در آن وقت بدخویی کند و از سنن لطف ، (۳۰۴) قولاً و فعلاً، عدول نماید، آن زیارت (۳۰۵) باطل کرده باشد.

شعر:

چون زیارت کنی عزیزی را

روی خوش دار و خوی از آن خوشتر

چه اگر بدخویی کنی آن جا

آن زیارت شود هبا و هدر

O الاعجاز / ۲۸ و المناقب / ۳۷۵ (...دعارة).

کلمه بیست و سوم: لا صواب مع ترک المشورة .

(نیست صواب با فرو (۳۰۶) گذاشتن مشورت . (۳۰۷) معنی این کلمه به تازی: (۳۰۸)

المشاورة فی الامور داعية الى الصواب و الصلاح ، هادية الى النجاة و النجاح .

معنی این کلمه به پارسی:

در همه کارها با عقلا مشاورت (۳۰۹) و با علما مذاکرت باید کرد، (۳۱۰) چه مشاورت مرد را به صواب رساند و از خطا نگاه (۳۱۱)

دارد. (۳۱۲)

شعر:

مشورت رهبر صواب آمد (۳۱۳)

در همه کار مشورت باید

کار آن کس که مشورت نکند

نادره (۳۱۴) باشد ار صواب آید

O الاعجاز / ٢٨، المناقب / ٣٧٥.

کلمه بیست و چهارم : لا مروءة لکذوب .

(نیست مروت مر دروغگوی (٣١٥) را.)

معنی این کلمه به تازی :

من لم یکن له صدق (٣١٦) الاقوال لم یکن له حسن الافعال ، فیکون خالیا من خصائص المروءة ، عاریا من ملابس الفتوة ، و لهذا قيل :
الصدق ام الفضائل ، و الکذب ام الرذائل .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که را صدق گفتار نباشد (٣١٧) حسن کردار نباشد، و هر که چنین باشد (٣١٨) از مروت خالی و از فتوت عاری بود.

شعر:

هر که باشد دروغزن بروی

از مروت کجا فروغ بود؟

گر کند عهد، آن خداع (٣١٩) بود

ور دهد وعده ، آن دروغ بود

O الاعجاز / ٢٩، شرح غرر و درر: ش ١٠٥٨٢، المناقب / ٣٧٥.

کلمه بیست و پنجم : لا وفاء لملول .

(نیست وفا) (٣٢٠) با مردم ملول (٣٢١)

معنی این کلمه به تازی :

الانسان اذا کان ملولا لا یعتمد علی عهده ، و لا یعول علی وعده ، فانه اذا مل نقض العهد، و اذا سئم اخلف الوعد.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که (٣٢٢) ملول باشد بر عهد بستن و دوستی جستن او هیچ اعتماد نباشد؛ از بهر آن که چون سلطان (٣٢٣) ملالت و شیطان سآمت
برو (٣٢٤) مستولی گردد، هم عهد را بشکنند (٣٢٥) و هم دوستی (٣٢٦) را تباه کند.

شعر:

مطلب تو وفا ز مرد ملول

نشود مجتمع ملال و وفا

گر کند عهد چون ملالش خاست (۳۲۷)

بشکند عهد را به دست جفا

O عقد الفرید ۳۱۹/۲ (لا اءاء...) الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۳۷، المناقب / ۳۷۵.

کلمه بیست و ششم: لا کرم اعز من التقی .

(نیست هیچ کرم بزرگوارتر (۳۲۸) از پرهیزگاری .)

معنی این کلمه به تازی :

من کان تقیا فهو عند الله مکرم و عند الناس معظم ، ان اکرمکم عند الله اتقیکم . (۱۳ / حجرات) .

ولها معنی آخر و هو: ان الکرم علی نوعین : احدهما ان یکف الانسان شره عن غیره ، و ثانيهما ان یجعل الانسان نصیبا للغير من خیره ، فالاول یسمى تقی و زهاده ؛ و الثانی یسمى جودا و افاده ، و الاول اشرف من الثانی لان فائده اتم و منفعتہ اعم ؛ و لهذا کان الانبیاء - صلوات الله علیهم - یوصون بکف الاذی عن الناس . (۳۲۹)

معنی این کلمه به پارسی :

هر که پرهیزگار باشد (۳۳۰) به نزدیک خدای - عز و جل - گرامی (۳۳۱) بود (۳۳۲) و به نزدیک مردمان بزرگ و نامی . (۳۳۳)

و نیز این کلمه را معنی دیگر توان گفت ، و آن معنی آن است که : (۳۳۴) کرم دو گونه است : (۳۳۵) یک گونه (۳۳۶) آن است که خلق را از شر خویش ایمن دارد (۳۳۷) و این (۳۳۸) پرهیزگاری است ، و گونه دیگر (۳۳۹) آن است (۳۴۰) که خلق را از خیر خویش (۳۴۱) نصیب دهد؛ (۳۴۲) و این جوانمردی است و پرهیزگاری شریف تر از جوانمردی ، (۳۴۳) به حکم آن که فایده او کاملتر است (۳۴۴) و منفعت او شامل تر.

شعر:

گر کریمی به راه تقوی رو

ز آن که تقوی سر همه کرم است

ناگرفتن درم زوجه حرام

بهتر از بذل کردن درم است

O دستور معالم / ۳۴ (لاکنز اعز من التقوی)، شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۶۴، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵ (...التقوی).

کلمه بیست و هفتم: لا شرف اعلى من الاسلام.

(نیست هیچ شرف بلند پایه تر از مسلمانی.) (۳۴۵)

معنی این کلمه به تازی:

المسلم عزیز عند الله و ان رق حاله و الکافر ذلیل عند الله و ان کثر ماله، و ای شرف یکون اعلى من العزة الموبدة و اوفی من الکرامة المخلدة؟ (۳۴۶)

معنی این کلمه به پارسی:

هر که مسلمان شد به عز جاودانی و شرف دو جهانی رسید، (۳۴۷) و عقلا دانند که عز موید (۳۴۸) بهتر (۳۴۹) از ملک گذرنده و مال ناپایدارنده. (۳۵۰)

شعر:

ای که در ذل کفر ماندستی

عز اسلام داده ای از کف

گر شرف بایدت مسلمان شو

که چو اسلام نیست هیچ شرف

O نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱، دستور معالم / ۳۴، الاعجاز / ۲۹

کلمه بیست و هشتم: لا معقل احسن (۳۵۱) من الورع.

(نیست پناهی نیکوتر از پرهیزگاری.) (۳۵۲) معنی این کلمه به تازی:

الورع للانسان احسن معقل و ملاذ، (۳۵۳) و احسن موئل و معاذ. (۳۵۴)

معنی این کلمه به پارسی :

هر که خواهد تا (۳۵۵) از حوادث دنیا و نوایب عقبی امان یابد، او را در پناه (۳۵۶) ورع باید گریخت ، (۳۵۷) چه به برکات ورع هیچ آفت در دو جهان بدو (۳۵۸) نرسد.

شعر:

ای که از (۳۵۹) دفع لشکر آفات

عاجزی و ترا سپاهی نیست

در پناه ورع گریز از آنک

از ورع نیکتر (۳۶۰) پناهی نیست

O نهج البلاغه حکمت ۳۷۱ و دستور معالم / ۳۴ (در هر دو احصن)، الاعجاز / ۲۹ (اخرز)

کلمه بیست و نهم : لا شفیع انجح من التوبة .

(نیست هیچ شفیع (۳۶۱) حاجت رواتر از توبه . (۳۶۲) معنی این کلمه به تازی :

من تمسک بحبل التوبة و الاعتذار، و تشبث بذیل الندامة و الاستغفار، ثم اشتغل بعد ذلك برفع حاجاته و عرض مهماته علی الحضرة الالهية ، فانه ببركة التوبة تقضى حاجاته (۳۶۳) و ان كثرت ، و تكفى مهماته و ان كبرت .

و لها (۳۶۴) معنی آخر و هو: ان العبد اذا جنى جناية مقتضية للمعاقبة مستدعية للمعاقبة ، فلا مخلص له من اظفار تلك الآفة و من مخالاب تلك المخافة الا بالشفاعة (۳۶۵) او بالتوبة ، لكن جاز ان يكون كثرة الشفاعات تهيج (۳۶۶) غضب الحليم و تشعل لهب الکريم ، فيحرم الجاني ، بسبب ذلك ، برد العفو المطلوب زلاله ، المحبوب ظلاله ، و كثرة التذلل (۳۶۷) عند الاقرار بالحوبة يحبها كل احد و يرق لها كل خلد، فاذن التوبة من الشفاعة انفع و لضرر العقوبة اذفع .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که توبه کند و آن گاه (۳۶۸) از خدای - عز و جل - حاجتی خواهد خدای - عز و جل - به برکت توبه آن (۳۶۹) حاجت او (۳۷۰) رواکند، پس هیچ شفیعی (۳۷۱) در دین و دنیا (۳۷۲)، و آخرت (۳۷۳) و اولی (۳۷۴) بهتر از توبه نباشد.

و نیز این کلمه را معنی دیگر توان گفت ، و آن معنی این (۳۷۵) است که : اگر کهتری گناه (۳۷۶) کند و مهتر بر او خشم آلود شود، پس آن (۳۷۷) کهتر توبه کند و دست در حبل اعتذار و دامن استغفار زند و خضوع و خشوع نمودن گیرد، این حال به رضای مهتر نزدیکتر از آن باشد که به نزدیک مردمان رود و شفیعیان انگیزد، و مهتر را از جوانب دردرس دهد.

شعر:

ای که بی حد گناه کردستی

می نترسی از آن فعال شنیع ؟

توبه کن تا رضای حق یابی

که به از توبه نیست هیچ شفیع

O نهج البلاغه حکمت ۳۷۱، دستور معالم / ۳۴، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵.

کلمه سی ام : لا لباس اجمل من السلامة .

(نیست هیچ پوشیدنی نیکوتر (۳۷۸) از سلامت .)

معنی این کلمه به تازی :

السلامة للانسان اصفی شربة یحتسیها، و اصفی حلة یکتسیها.

معنی این کلمه به پارسی :

چون مردم (۳۷۹) کاس صحت نوشید (۳۸۰) و لباس سلامت پوشید، (۳۸۱) می باید که قناعت کند و گردد (۳۸۲) افزونی نگردد تا به سبب

طمع فاسد و طلب زاید، آن جام صحت و جامه (۳۸۳) سلام را به باد ندهد. (۳۸۴)

شعر:

مرد را، گر ز عقل با بهره است (۳۸۵)

هیچ کسوت به از سلامت نیست

به سلامت اگر نباشد شاد

کسوت او بجز ندامت نیست

O دستور معالم / ۳۴، الاعجاز / ۳۵ (هر دو... من العافیه، شرح غرر و درر: ش ۱۰۶۳۵، المناقب / ۳۷۵.

کلمه سی و یکم: لا داء اعی من الجهل .

(نیست هیچ (۳۸۶) دردی بی درمان تر از نادانی .)

معنی این کلمه به تازی :

الجهل لیس لدائه علاج، و لا لظلمائه (۳۸۷) سراج، و لا لغمائه انفراج .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که را جهل در غریزت مرکوز شد، و نادانی در جیلت سرشته (۳۸۸) گشت، (۳۸۹) نصیحت هیچ عاقل و موعظت هیچ فاضل او را سود ندارد، و هرگز دامن از جهالت و آستین از (۳۹۰) ضلالت نگذارد. (۳۹۱)

شعر:

علم دری است نیک با قیمت

جهل دردی است سخت بی درمان

نیست از جهل جز شقاوت نفس

نیست از علم جز سعادت جان

O الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵، شرح غرر و درر: ش ۱۰۶۲۹ (لاداء ادوء من الحمق)

کلمه سی و دوم: لا مرض اضنی من قلة العقل .

(نیست هیچ بیماری (۳۹۲) نزارتر (۳۹۳) از اندکی عقل .) (۳۹۴)

معنی این کلمه به تازی :

قلة العقل اشد الم و اشق سقم، (۳۹۵) قيل لواحد: استراح من لا عقل له قال : لا (۳۹۶)، بل مستراح من لا عقل له . (۳۹۷)

معنی این کلمه به پارسی :

هیچ بیماری صعب تر از کم خردی نیست، به سبب آن که مردم صحیح آن باشد (۳۹۸) که از او (۳۹۹) افعال قویم (۴۰۰) و اعمال مستقیم

(۴۰۱) صادر گردد، (۴۰۲) و هیچ کم (۴۰۳) خرد برین گونه نیست (۴۰۴)، پس هیچ کم خرد صحیح نیست . (۴۰۵)

شعر:

ای که روز و شب از طریق علاج

در فزونی جسم و جان خودی

پاره ای در خرد فزای که نیست

هیچ بیماریی چو کم خردی

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۱۰۷۶۳، المناقب / ۳۷۵.

کلمه سی و سوم : لسانک یقتضیک ما عودته .

(زبان تو تقاضا می کند ترا (۴۰۶) آن چه عادت کرده ای (۴۰۷) تو آن (۴۰۸) را.)

معنی این کلمه به تازی :

عود لسانک من القول اجمله و من الخیر اکمله ، فانک ان عودته الشر لم تامن ان تبدر منه او تصدر عنه ، علی موجب عادتک لا علی موجب ارادتک ، کلمة شر تکدر کاسک ، بل تطیر راسک .

معنی این کلمه به پارسی :

زبانرا بر نیک خوی (۴۰۹) باید کرد، (۴۱۰) و بر بدخوی نباید کرد، چه روا بود که به (۴۱۱) حکم عادت بر زبان ، در موضعی نازک ، از آن بد که بر آن (۴۱۲) خوی کرده باشد، کلمه ای رود (۴۱۳) که (۴۱۴) خداوند زبان را زیان دارد.

شعر:

بر نکو خوی کن زیانت را

کان رود بر زبان که خوی کند

خویش ار بر بدی کنی ، (۴۱۵) روزی

پیش خلقت سیاه روی کند

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۷۶۱۱، المناقب / ۳۷۵.

کلمه سی و چهارم: المرء عدو ما جهله .

(مرد دشمن است آن چیزی (۴۱۶) را که نداند. (۴۱۷) معنی این کلمه به تازی :

المرء اذا لم يعرف علما قرع مروته ، و مزق فروته ، و ذم اربابه و عادی اصحابه .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که علمی را (۴۱۸) نداند پیوسته در پوستین آن علم افتاده بود (۴۱۹) و اصحاب آن علم را بد می (۴۲۰) گوید و مذمت می کند. (۴۲۱)

شعر:

مردمان دشمنند (۴۲۲) علمی را

که ز نقصان (۴۲۳) خود ندانندش

علم اگرچه خلاصه دین است

چون ندانند کفر خوانندش

O نهج البلاغه حکمت ۱۷۲ و ۴۳۸ (الناس اعداء ما جهلوا)، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵.

کلمه سی و پنجم: رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعد طوره .

(رحمت کناد خدای بر آن مرد (۴۲۴) که بشناخت اندازه خویش ، و (۴۲۵) در نگذشت از حد خویش .)

معنی این کلمه به تازی :

رحم الله امرء عرف انه فطر من صلصال لا من سلسال ، و خلق من ماء مهين لا من ماء معين ، فلم يتكبر على اقرانه ، و لم يتجبر على اخوانه .

معنی این کلمه به پارسی :

مردم (۴۲۶) را چنان باید بود که قدر خویش بدانند (۴۲۷) و از اندازه خویش در نگذرد، (۴۲۸) تا هم از خالق (۴۲۹) رحمت یابد (۴۳۰) و هم از خلاق مدحت .

شعر:

رحمت ایزدی بر آن کس باد

که عنان در کف جنون ننهد

قدر خود را بداند و هرگز

قدم (۴۳۱) از حد خود برون ننهد

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۵۲۰۴، المناقب / ۳۷۵.

کلمه سی و ششم: اعاده الاعتذار تذکیر للذنب . (۴۳۲)

(دگر باره (۴۳۳) عذر خواستن یاد دادن بود مر گناه را.)

معنی این کلمه به تازی :

اذا اذنب ذنباً، فلا تعتذر منه (۴۳۴) الاکرة واحدة ، و لا تستغفر منه الا مرة فاردة ، فان اعاده العذر مذکرة للذنوب ، مقررة للعيوب . (۴۳۵)

معنی این کلمه به پارسی :

چون از گناهی یک بار عذر خواستی دیگر بار (۴۳۶) به سر آن عذر نباید شد ؛ (۴۳۷) چه تازه کردن عذر تازه کردن گناه باشد.

شعر:

عذر یک بار خواه از گنهی

کز دوبار ست نقص جاه ترا

به سر عذر باز رفتن تو

تازه کردن بود گناه ترا

O الاعجاز / ۲۹ (...الذنب)، شرح غرر و درر: ش ۱۴۲۸، المناقب / ۳۷۵، شرح نهج ۳۴۰/۲۰ (...بالذنب)

کلمه سی و هفتم: النصیح بین الملا تقریع .

(نصیحت در میان انجمن سرزنش (۴۳۸) باشد).

معنی این کلمه به تازی:

من نصیح اخاه علی ملا من الناس، فقد هتک ستره و افشی سره. (۴۳۹)

معنی این کلمه به پارسی:

هر که دوستی را نصیحت کند تنها باید کرد، چه نصیحت در میان مردمان فضیحت باشد.

شعر:

گر نصیحت کنی به خلوت کن

که جز این شیوه نصیحت نیست

هر نصیحت که بر (۴۴۰) ملا باشد

آن نصیحت بجز فضیحت نیست

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۹۹۶۶، المناقب / ۳۷۵، شرح نهج البلاغه ۳۴۱/۲۰

کلمه سی و هشتم: اذا تم العقل نقص الكلام .

(چون تمام شود خرد (۴۴۱) بکاهد سخن .)

معنی این کلمه به تازی:

المرء اذا تم عقله لم يتكلم الا بقدر الحاجة، و لم يحم حول (۴۴۲) الهذیان و اللجاجة .

معنی این کلمه به پارسی:

هر که را عقل تمام شد (۴۴۳) در مجامع بیهوده نگوید و زبان خویش را از سخن زیانکار (۴۴۴) نگاه دارد. (۴۴۵)

شعر:

هر که را اندک است مبلغ (۴۴۶) عقل

بیهده گفتنش بود بسیار

مرد را عقل چون بیفزاید

در مجامع بکاهدش گفتار

O نهج البلاغه حکمت ۷۱، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵، مجمع الامثال ۵۵/۴

کلمه سی و نهم: الشفیع جناح الطالب .

(شفیع (۴۴۷) بال جوینده است .)

معنی این کلمه به تازی :

الطالب بواسطة الشفیع یصل الی مرامه و مطلبه ؛ کما ان الطائر بواسطة الجناح یصل الی (۴۴۸) مطعمه و مشربه .

معنی این کلمه به پارسی :

چون مردم (۴۴۹) را به بزرگی حاجت افتد، و او آن حاجت (۴۵۰) به زبان خویش رفع نتواند کرد، دست در دامن شفیع زن و به

(۴۵۱) عنایت آن شفیع (۴۵۲) به حاجت خویش رسد، چنان که مرغ به استظهار بال به مطعم و مشرب خویش (۴۵۳) رسد.

شعر:

ای که هستی تو طالب حاجات

بیخ نومیدی از دلت برکن

تا به مطلوب خود رسی ز ملوک

دست در دامن شفیع زن

O نهج البلاغه حکمت ۶۳، الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهلهم : نفاق المرء ذلة . (۴۵۴)

(نفاق مرد خواری باشد). (۴۵۵)

معنی این کلمه به تازی :

المنافق يكون ذليلا عند الخالق ، حقيرا عند الخلائق .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که نفاق پیشه کند و ظاهر خویش به خلاف باطن دارد، او (۴۵۶) به نزدیک خدای - عز و جل - ذلیل باشد و به نزدیک (۴۵۷) آدمیان حقیر.

شعر:

ای که داری نفاق اندر دل

خار بادت خلیده اندر خلق

هر که سازد نفاق پیشه خویش

خوار گردد بنزد (۴۵۸) خالق و خلق

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۹۹۸۸، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهل و یکم : نعمة الجاهل كروضة في مزبلة .

(نعمت نادان چون سبزه زاری (۴۵۹) است در سرگین دانی). (۴۶۰)

معنی این کلمه به تازی :

نعمت من لا علم لديه ، و لا اثر من الفضل عليه ، كروضة في مزبلة وضعت في غير موضعها، و وقعت في غير موقعها.

معنی این کلمه به پارسی :

مردم (۴۶۱) نادان سزاوار نعمت و شایسته حشمت نباشد، و اگر نعمتی یابد یا حشمتی به دست آرد برو (۴۶۲) نزید، چنان که سبزه زار

در (۴۶۳) مزبله نزید (۴۶۴) و نیکو نیاید. (۴۶۵)

شعر:

ای که داری هنر نداری مال

مکن از روزگار خود گله ای

نعمت و چهل را مخواه که هست

روضه ای در میان مزبله ای

O شرح غرر و درر: ش ۹۹۵۶، ترجمه جاودان خرد / ۱۱۹، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهل و دوم: الجزع اتعب من الصبر.

(زاری کردن دشوارتر از صبر کردن است.) (۴۶۶)

معنی این کلمه به تازی:

الجزع من الصبر اتعب، و القلق من السكون اصعب.

معنی این کلمه به پارسی:

جزع کردن در وقوع نوایب و نزول مصایب، (۴۶۷) دشوارتر و رنجورکننده تر از صبر و قرار (۴۶۸) و سکون و وقارست.

شعر:

در حوادث به صبر کوش، که صبر

به رضای خدای مقرون است

تن مده در جزع، که رنج جزع

صد ره از رنج صبر افزون است

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۱۱۹۸، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهل و سوم : المسؤول حر حتی یعد.

(مسؤول آزادست تا آن گاه (۴۶۹) که وعده دهد.)

معنی این کلمه به تازی :

المسؤول ما لم یعد کان بالخیار (۴۷۰) فی المنع و الاعطاء، و الاسراع و الابطاء، فاذا وعد صار انجاز الوعد لازما فی ذمته ، واجبا علی همته .

معنی این کلمه به پارسی : (۴۷۱)

مرد مسوول تا وعده نداده است و زبان گرو نکرده است ، (۴۷۲) آزاد است و زمام ایثار و عنان اختیار دردست اوست ، اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند؛ اما چون وعده داد و زبان گرو کرد، (۴۷۳) در بند وفا کردن وعده ماند و زمام ایثار و عنان اختیار از روی مردمی (۴۷۴) از دست او بیرون شد. (۴۷۵)

و این کلمه (۴۷۶) را معنی دیگر توان گفت ، و آن معنی آن است که : مرد مسوول تا وعده نداده است و زبان گرو نکرده (۴۷۷) سائل او را حر داند و آزاده خواند؛ (۴۷۸) اما چون وعده داد و زبان گرو کرد سائل در حریت او متوقف و در آزادگی وی (۴۷۹) متشکک (۴۸۰) گشت ، و منتظر ماند. اگر وعده را وفا کند گوید که : حرست و آزاده ، و اگر وعده را وفا نکند گوید که : (۴۸۱) نه حر است و نه آزاده .

شعر:

مرد مسوول چون دهد وعده

خویشتن در مقام شک فکند

هست حر گر ره وفا سپرد

نیست حر گر در خلاف زند

O نهج البلاغه ، حکمت ۳۳۶، الاعجاز / ۲۹ (...ما لم یعد)، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهل و چهارم : اکبر الاعداء اخفاهم مکیده .

(بزرگترین دشمنان پوشیده ترین ایشان است به مکر و کید.) (۴۸۲) لله لله لله

معنی این کلمه به تازی :

اکبر الاعداء من یستر مکاید شره و مصاید ضره ، و یکتّم غوائل غدره و حبائل مکره .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که دشمنی نهان دارد و دوستی آشکارا کند، او بدترین (۴۸۳) دشمنان باشد؛ از (۴۸۴) بهر آن که حذر (۴۸۵) از دشمن ظاهر (۴۸۶) ممکن است و از دشمن باطن ممکن نیست . (۴۸۷)

شعر:

بدترین دشمنی تو آن را دان

که به ظاهر ترا نماید بر

هست ممکن حذر ز دشمن چهر

نیست ممکن حذر ز دشمن سر

O الاعجاز / ۲۹ (...اخفاهم مشورة!) المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهل و پنجم : من طلب ما لا یغنیه ، فاته ما یغنیه .

(هر که طلب کند آن چه (۴۸۸) او را به کار نیاید، از او بشود آن چه او را به کار آید.)

معنی این کلمه به تازی :

من طلب ما لا یغنیه و حاول لا یغنیه ، فاته ما ینفعه فی المهمات ، و حازه (۴۸۹) ما یمنعه من الملمات . (۴۹۰)

معنی این کلمه به پارسی :

هر که چیزی طلب کند که لایق کار و در خور روزگار (۴۹۱) او نباشد، از او چیزی فوت می شود که لایق کار و در خور روزگار او باشد. (۴۹۲)

شعر:

آن چه ناید (۴۹۳) به کار مردم را

گر به جستش هیچ بگراید

فوت گردد ز دست او بی شک

آن چه او را همی به کار آید (۴۹۴)

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۸۵۲۰، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهل و ششم : السامع للغيبة احد المغتائبين .

(شنونده غیبت (۴۹۵) یکی (۴۹۶) از دو غیبت کننده است .) (۴۹۷) لله لله لله

معنی این کلمه به تازی :

السامع للغيبة شريك للمغتتاب فيما يستحقه من نكال العاجلة و وبال الاجلة .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که غیبت کسی که غایب باشد بشنود، و بدان رضا دهد و غیبت کننده را ملامت نکند و آن غیبت (۴۹۸) را عذری بنهد، (۴۹۹) او یکی

(۵۰۰) از دو غیبت کننده باشد (۵۰۱) و در مذمت دنیا و (۵۰۲) عقوبت آخرت (۵۰۳) با غیبت کننده شریک بود. (۵۰۴)

شعر:

تا توانی مخواه غیبت کس

نه گه جد و نه گه طیبیت

هر که او غیبت کسی شنود

هست همچون کننده غیبت

O شرح غرر و درر: ش ۱۶۰۷، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهل و هفتم : الذل مع الطمع .

(خواری با طمع است .)

معنی این کلمه به تازی :

قد ذل من طمع ، و قد عز من قنع .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که به نزدیک مردمان اختلاف (۵۰۵) از بهر طمع دارد، (۵۰۶) و مردمان را آن حال از او (۵۰۷) معلوم شود، مردمان (۵۰۸) او را دشمن گیرند و درو به چشم خواری نگرند، و هرگز به نزدیک هیچ کس (۵۰۹) شرف و (۵۱۰) عزت نیابد.

شعر:

هر که دارد طمع به مال کسان

تنش در رنج و جانش در جزع است

تا توانی طمع مکن (۵۱۱) زیرا که

هر چه (۵۱۲) خواری است جمله در طمع است

O شرح غرر و درر: ش ۴۴۴، ترجمه جاودان خرد / ۱۲۳، المناقب / ۳۷۵.

کلمه چهل و هشتم: الراحة مع الیاس

(راحت با نومییدی است.)

معنی این کلمه به تازی :

من تعلق باذیال الیاس، (۵۱۳) و قطع رجاء من اموال الناس، عاش فی دعة لایشوبها نصب و فی راحة لاینوبها تعب.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که امید از اموال خلق ببرد (۵۱۴) و در دنیا طمع تجمل و زینت ندارد، (۵۱۵) پیوسته (۵۱۶) قرین راحت باشد و عمر در آسایش گذارد.

شعر:

تا تو دل در امید بستستی

هر چه رنج است جمله در دل تست

چون بریدی امید از دگران

هر چه آن راحت است حاصل تست

O الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶.

کلمه چهل و نهم : الحرمان مع الحرص .

(نومیدی با حرص است .)

معنی این کلمه به تازی :

کل حریص محروم ، و کل طماع مذموم .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که بر چیزی حریص تر و مولع تر، (۵۱۷) او از آن چیز محروم تر و بی بهره تر. (۵۱۸)

شعر:

ای که از حرص مانده ای شب و روز

با تن مستمند و (۵۱۹) با دل ریش

از ره حرص دور شو، زیراک

هر کرا (۵۲۰) حرص بیش حرمان بیش

O الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶.

کلمه پنجاهم : من کثر مزاحه لم یخل من حقد علیه او استخفاف به . (۵۲۱)

(هر که بسیار شود (۵۲۲) مزاح او، خالی نبود از کینه ای برو یا استخفافی بدو). (۵۲۳)

س معنی این کلمه به تازی :

من تعود المزاح حقد علیه الاکابر و استخف به الاصاغر.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که مزاح بسیار (۵۲۴) کند پیوسته بزرگان (۵۲۵) برو کینه ور باشند و خردان بدو استخفاف رسانند، (۵۲۶) و او هرگز از کینه بزرگان و

استخفاف خردان (۵۲۷) خالی نبود. (۵۲۸)

شعر:

هر که سازد مزاح پیشه خویش

گر امیرست پاسبان گردد

در همه دیده ها سبک باشد

بر همه سینه ها گران گردد

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۸۹۳، المناقب / ۳۷۶، شرح نهج ۳۲۷/۲۰

کلمه پنجاه و یکم: عبد الشهوة اذل من عبد الرق .

(بنده شهوت خوارترست از بنده درم خریده .) (۵۲۹)

معنی این کلمه به تازی :

العبد المشتري قد يعزه مولاة و قد يكرمه من اشتراه ، اما عبد الشهوة فانه يكون ايدا في كل عين ذليلا مستحقرا، و في كل (۵۳۰) قلب مهانا مستصغرا.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که در بند شهوت باشد او (۵۳۱) از آن کس که در بند (۵۳۲) بندگی باشد ؛ خوارتر بود، (۵۳۳) زیرا که وقت خداوند را بر بنده (۵۳۴) درم خریده خویش مهر آید و او را اعزاز کند ؛ اما (۵۳۵) هرگز هیچ کس را (۵۳۶) بر کسی (۵۳۷) که در بند شهوت باشد، مهر نیاید و او را اعزاز نکند. (۵۳۸)

شعر:

هر که او بنده گشت شهوت را

هست نفسش خسیس و طبع (۵۳۹) لئیم

بنده شهوت است (۵۴۰) در خواری

بتر (۵۴۱) از بنده خریده به سیم

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۶۲۹۸، ترجمه جاودان خرد / ۱۲۳، المناقب / ۳۷۶

کلمه پنجاه و دوم : الحاسد مغتاذ علی من لاذنب له .

(حسد کننده خشم آلود بود بر آن کس (۵۴۲) که او را هیچ گناه نبود.) (۵۴۳)

معنی این کلمه به تازی :

الحاسد غضبان علی من لم یظهر منه جرم و لم یحدث منه ظلم ، و ما غضب الحاسد علی المحسود الا بسبب نعم ساقها الله الیه ، و ایاد افاضها (۵۴۴) علیه .

معنی این کلمه به پارسی :

حسود چون با کسی نعمت (۵۴۵) بیند خواهد که آن نعمت او را باشد و آن کس را نباشد، و بدین سبب بر آن کس خشم آلود (۵۴۶) شود و او را دشمن گیرد. و پیوسته در زوال نعمت او کوشد، بی آن که از آن کس (۵۴۷) جرمی پیدا آمده باشد یا جنایتی ظاهر شده . (۵۴۸)

شعر:

هست مرد حسود خشم آلود

بر کسی کو نکرد هیچ گناه

نعمت خلق دید نتواند

رنجه باشد ز (۵۴۹) اصطناع اله

O الاعجاز / ۲۹ (الحاسد ضاغن ...)، المناقب / ۳۷۶

کلمه پنجاه و سوم : کفی بالظفر شفیعا للمذنب .

(بسند است ظفر شفیع گناهکار.) (۵۵۰)

معنی این کلمه به تازی :

اذا ظفرت بالمذنب فاقبل فيه شفاعة ظفرک و اعف عنه ، فان العفو احسن سیرک . (۵۵۱)

معنی این کلمه به پارسی :

گناهکار را شفیع ، ظفر تو برو بس است . چون (۵۵۲) ظفر یافتی به عفو کوش ، و لباس تجاوز برو پوش .

شعر:

بر گنهکار چون شدی (۵۵۳) قادر

عفو کن ، زان که بی گنه کس نیست

ور مرو را شفیع کس نبود

ظفر تو شفیع او بس نیست ؟

O الاعجاز / ۲۹ ، المناقب / ۳۷۶

کلمه پنجاه و چهارم : رب ساع فیما یضره .

(بسا (۵۵۴) کوشنده در چیزی که او را زیان دارد.)

معنی این کلمه به تازی :

رب انسان یسعی (۵۵۵) فی امر یضر ذاته و یسر عدااته .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که در کاری بکوشد واجب نیست که از آن منفعت یابد، چه (۵۵۶) بسیار باشد که بکوشد و عاقبت از آن (۵۵۷) کار زیان بیند. (۵۵۸)

شعر:

ای بسا کس که طالب کاری است

که در آن کار باشدش خذلان

ناصر او شود از آن (۵۵۹) غمگین

حاسد او شود از آن (۵۶۰) شادان

O نهج البلاغه نامه / ٣١، دستور معالم / ٣١، الاعجاز / ٢٩، المناقب / ٣٧٦

کلمه پنجاه و پنجم: لا تتكل على المني، فانها بضائع النوكي.

(تکيه مکن بر آرزوها که آن (٥٦١) بضاعتهاي احمقان است.)

معنی این کلمه به تازی:

لا تعتمد على الهوى، و لا تتكل على المني، فليس كل ما يهواه الانسان يملكه، و لا كل (٥٦٢) ما يتمناه يدركه، و اعلم ان الاعتماد على الهوى، و الاتكال على المني من شيم الحمقى و خصال النوكي.

معنی این کلمه به پارسی:

بر آرزو اعتماد نباید کرد و بر موجب (٥٦٣) آرزو خویشتن در خطر نباید افکند، که نه هر چه آرزوی تست به تو دهند و مقالید آن در دست تو نهند، و نباید دانست (٥٦٤) که اعتماد کردن بر آرزو عادت ابله پیشگان و بضاعت کوتاه اندیشگان (٥٦٥) است.

و (٥٦٦) این کلمه را معنی دیگر توان (٥٦٧) گفت، و آن معنی آن (٥٦٨) است (٥٦٩) که: بر مجرد آرزو اعتماد نباید (٥٧٠) کرد، لیکن در طلب آن چه آرزو باشد جهد باید نمود و رنج باید دید، تا به دست آید و یافته گردد.

شعر:

تکيه بر آرزو مکن که نه هرچ

آرزو باشدت بیخشد حق

هر که بر آرزو کند تکيه

به بر عاقلان بود احمق

O نهج البلاغه نامه ٣١، دستور معالم / ٩٧ و عقد الفريد ١٥٧/٣ (و اياک و...)، الاعجاز / ٢٩

کلمه پنجاه و ششم: الياس حر و الرجاء عبد.

(نومیدی آزادست (٥٧١) و امید بنده.) (٥٧٢)

معنی این کلمه به تازی:

من قطع الرجاء عن الناس خرج من رق خدمتهم، و خلص من قيد طاعتهم، و هذا هو الحرية و من عقد الرجاء بالناس بقى فى رق خدمتهم، و وقع فى طاعتهم، و هذا هو العبودية.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که از احسان کسی نومید شد (۵۷۳) از بند او بیرون آمد، (۵۷۴) و از مذلت خدمت او باز رست ، (۵۷۵) و این نشان آزادی باشد. (۵۷۶) و هر که امید (۵۷۷) در احسان کسی بست در بند او ماند، و به ذل خدمت او گرفتار شد، (۵۷۸) و این نشان بندگی باشد. (۵۷۹)

شعر:

گر بریدی ز مردمان تو (۵۸۰) امید

به تن آزادی و به دل شادی

ور بدیشان امید در بستی

دادی از دست عز آزادی

O شرح غرر و درر: ش ۵۲، المناقب / ۳۷۶.

کلمه پنجاه و هفتم : ظن العاقل کهانته .

(گمان خردمند از اخترگویی است .)

معنی این کلمه به تازی :

قد یصدق ظن العاقل بسبب فطانتہ ، کما قد (۵۸۱) یصدق حکم الکاهن بسبب کهانته .

معنی این کلمه به پارسی :

بسیار باشد که گمان عاقل راست آید، چنان که بسیار باشد که (۵۸۲) حکم اخترگوی (۵۸۳) راست آید.

شعر:

هر اشارت که مرد عاقل کرد

بر اشارات او مزید مجوی

ظن عاقل بود به هر کاری

در اصابت چو حکم (۵۸۴) اخترگوی

O شرح غرر و درر: ش ۶۰۳۶ (ظن المومن کهانه)، المناقب/۳۷۶.

کلمه پنجاه و هشتم : من نظر اعتبار.

(هر که (۵۸۵) بنگریست عبرت گرفت.)

معنی این کلمه به تازی :

من لحظ و اختبر، اتعظ و اعتبار.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که در احوال دنیا و امور عقبی بنگرد و نیک تامل کند عبرت گیرد، و از آن چه زیانکار (۵۸۶) باشد بگریزد (۵۸۷) و بدانچه سودمند باشد (۵۸۸) درآویزد.

شعر:

مرد در کارها چو کرد نظر

بهره اعتبار از آن برداشت

هر چه آن سودمند بود گرفت

هر چه (۵۸۹) ناسودمند بود گذاشت

O شرح غرر و درر: ش ۷۶۵۸ (من تامل اعتبار)، شرح نهج البلاغه ۲۸۰/۲۰ (المومن اذا....)، المناقب / ۳۷۶.

کلمه پنجاه و نهم : العداوة شغل . (۵۹۰)

(دشمنی (۵۹۱) کاری است.)

س معنی این کلمه به تازی :

العداوة شغل یشغل (۵۹۲) صاحبها عما هو الالیق به و الاولى فی مصالح الاخرة و الاولى .

معنی این کلمه به پارسی :

دشمنی کاری است بی فایده ، و از کارهای با فایده باز دارنده و (۵۹۳) منع کننده . (۵۹۴)

شعر:

هر که پیشه کند عداوت خلق

از همه خیرها جدا گردد

گه (۵۹۵) دلش خسته عنا باشد

گه (۵۹۶) تنش بسته بلا گردد

O المناقب / ۳۷۶ (...شغل القلب).

کلمه شصتم : القلب اذا اکره عمی .

(دل چون به ستم فرموده شد کور گردد).

معنی این کلمه به تازی :

القلب اذا اکره علی معرفة علم حدث له الملال و ظهر فيه الکلال ، و فسد منه النظر و ذهب عنه البصر، حتی لا یعلم ما یعلم ، و لا يفهم ما يفهم . (۵۹۷)

معنی این کلمه به پارسی :

چون دل را (۵۹۸) رنجانیده شود در دانستن چیزی ، کور گردد و آن چیز را (۵۹۹) درنیابد، پس عنان دل در وقت تحصیل علم (۶۰۰) بدو باید داد، و باری که زیادت از طاقت او باشد بر او نباید نهاد، تا او (۶۰۱) عاجز و سرگردان نگردد و متحیر و نادان نماند. (۶۰۲)

شعر:

به ستم دل به سوی علم مبر

کان (۶۰۳) ستم آتش دل افروزد

هیچ خاطر، و گر (۶۰۴) چه تیز بود

به ستم هیچ علم ناموزد

O نهج البلاغه ، حکمت ۱۹۳ ، المناقب / ۳۷۶.

کلمه شصت و یکم : الادب صورة العقل .

(ادب تمثال خرد است .) (۶۰۵)

معنی این کلمه به تازی :

صورة العقل : هي الافعال المهدبة ، و الاقوال المصوبة ، و الحركات المودبة ، و السكنات المرتبة .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که را عقل باشد نشان او آن بود (۶۰۶) که گفتار او گزیده و کردار او پسندیده باشد، (۶۰۷) و با مردمان با (۶۰۸) دب نشیند و با (۶۰۹) دب خیزد و از موارد ندامت و مرصده ملامت (۶۱۰) بهره‌برد.

شعر:

با ادب باش در همه احوال

که ادب نام نیک را سبب است

عاقل آن است که ادب دارد

نیست عاقل کسی که بی ادب است

O شرح غرر و درر: ش ۹۹۶ ، المناقب / ۳۷۶.

کلمه شصت و دوم : لا حياء لحريص .

(نیست شرم مردم حریص را.)

معنی این کلمه به تازی :

من استولى عليه الحرص ، ذهب عن عينه (۶۱۱) الماء و عن وجهه (۶۱۲) الحياء.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که بر (۶۱۳) چیزی از مطالب دنی (۶۱۴) و لذات بدنی حریص باشد، او را در طلب آن چیز از هیچ آفریده شرم نیاید، و به ملامت هیچ ملامت کننده التفات ننماید.

شعر:

هر که باشد حریص بر چیزی

ناید او را ز جستن آن شرم

برود از نهاد او خجلت

بشود از سرشت او آزر

O شرح غرر و درر: ش ۱۰۴۹۹، المناقب / ۳۷۶.

کلمه شصت و سوم: من لا نت اسافله صلبت اعاليه .

(هر که (۶۱۵) نرم باشد زیردستان او سخت باشند زیردستان او.)

س معنی این کلمه به تازی :

من لم ينصره الصغار قهره الكبار.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که را زیردستان و چاکران نرم و ضعیف (۶۱۶) باشند (۶۱۷) و او را در حوادث نصرت و معاونت (۶۱۸) نکنند، (۶۱۹) زیردستان و قویتران بر او سختی نمایند (۶۲۰) و او را بمالند و قهر کنند.

و این کلمه را معنی دیگر توان گفت ، و آن معنی این (۶۲۱) است که : هر که نیمه زیر خویش را سست داشته باشد تا بر او (۶۲۲) فساد و فاحشه (۶۲۳) رفته بود، (۶۲۴) نیمه زبر او - یعنی چشم و روی او - (۶۲۵) سخت شده باشد، (۶۲۶) و از هر دو آب و (۶۲۷) شرم رفته باشد (۶۲۸) و زایل گشته . (۶۲۹)

شعر:

هر که باشد ضعیف اتباعش

در کف اقویا بود مقهور

نشود بی متابعان هرگز

هیچ کس بر منازعان منصور

O المناقب / ۳۷۶.

کلمه شصت و چهارم : من اتی (۶۳۰) فی عجانہقل حیائہ و بدو لسانہ .

(هر که زده شده باشد در (۶۳۱) عجان (۶۳۲) او، اندک بود (۶۳۳) شرم او و پلید باشد زبان او.)

معنی این کلمه به تازی :

من نزلت الرجال علیہ ذهب الحياء عن (۶۳۴) عینہ ، فلا يحتزر من الايحاش ، و لا يستحي من الابداء و الافحاش . (۶۳۵)

معنی این کلمه به پارسی :

هر که در زیر مردمان خفته باشد (۶۳۶) و برو آن جنس فاحشه رفته ؛ (۶۳۷) هم شرم او اندک شده باشد و هم زبان او پلید گشته .

شعر:

هر که را وقت کودکی بودست

پیشه درزیر مردمان خفتن

شرم او رفته باشد، و هرگز

ناید از لفظ او نکو گفتن

O المناقب / ۳۷۶.

کلمه شصت و پنجم : السعيد من وعظ بغيره .

(نیکبخت آن است که پند داده (۶۳۸) شود به دیگری .) (۶۳۹)

معنی این کلمه به تازی :

من وعظ بغيره کان سعيدا و عن موقف (۶۴۰) الشقاوة بعيدا.

معنی این کلمه به پارسی :

نیکبخت آن کس (۶۴۱) باشد که چون دیگری را پند دهند و از کردار ناشایسته و گفتار نابایسته (۶۴۲) بازدارند، او از آن پند (۶۴۳)

عبرت گیرد (۶۴۴) و نصیب خویش بردارد، و به گرد (۶۴۵) امثال آن کردار و گفتار (۶۴۶) نگردد.

شعر:

نیکبخت آن کسی بود که دلش

آن چه نیکی دروست بپذیرد

دیگران را چو پند داده شود

او از آن پسند بهره برگیرد

O الاعجاز / ۳۴، شرح غرر و درر: ش ۱۲۸۴ (العاقل من اتعظ بغيره)، المناقب / ۳۷۶، شرح نهج ۲۰/۲۸۹.

کلمه شصت و ششم: الحکمة ضالة المومن .

(حکمت گمشده مومن است .)

معنی این کلمه به تازی :

المومن يطلب الحکمة ، لما يطلب الضالة صاحبها و الحسناء خاطبها.

معنی این کلمه به پارسی :

مومن همیشه طالب حکمت بود، (۶۴۷) چنان که کسی طالب گم کرده خویش باشد. (۶۴۸)

شعر:

هر که چیزی نفیس گم شودش (۶۴۹)

بسته دارد به جستش همت

جان (۶۵۰) آن کس که مومن پاک است

هم برآن (۶۵۱) سان طلب کند حکمت

O نهج البلاغه حکمت ۸۰، عیون الاخبار ۳۹/۲، دستور معالم / ۲۷، المناقب / ۳۷۶

کلمه شصت و هفتم : الشر جامع لمساوی العیوب .

(بدی بهم آرنده زشتیهای (۶۵۲) عیبهاست .) (۶۵۳)

معنی این کلمه به تازی :

الشر يظهر مخازی القلوب ، و يجمع مساوی العیوب .

معنی این کلمه به پارسی :

هرکه بدی کند خبث باطن او پیدا آید، (۶۵۴) و مرمان بر عیبهای زشت (۶۵۵) او واقف گردند، (۶۵۶) و آن چه در ذات اوست (۶۵۷) از انواع قبایح و اصناف فضایح جمله بدانند.

شعر:

تا توانی مگرد گرد بدی

گر ترا هست طینت طاهر

کز بدی فضل تو شود پنهان

وز بدی عیب تو شود ظاهر

O نهج البلاغه حکمت ۳۷۱، الاعجاز / ۳۵، دستور معالم / ۲۷، المناقب / ۳۷۶ (الشه ...).

کلمه شصت و هشتم : كثرة الوفاق نفاق ، و كثرة الخلاف شقاق .

(بسیاری موافقت کردن (۶۵۸) نفاق بود، و بسیاری (۶۵۹) خلاف کردن شقاق .) (۶۶۰)

معنی این کلمه به تازی :

المبالغة فی الوفاق تودی الی المراءاة (۶۶۱) و المناققة و المبالغة فی الخلاف تودی الی المعادة و المفارقة .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که موافقت کسی در قول و فعل بسیار کند و در آن باب مبالغت بیرون از حد (۶۶۲) نماید، مردمان (۶۶۳) را از آن شبهت ریا و ریبیت نفاق افتد. (۶۶۴) و هر که مخالفت کسی در قول و فعل بسیار کند و در آن باب مبالغت (۶۶۵) بیرون (۶۶۶) از حد (۶۶۷) نماید (۶۶۸)

آن حال به عداوت انجامد و سبب مفارقت گردد. پس در موافقت (۶۶۹) و مخالفت مردمان (۶۷۰) طریق توسط (۶۷۱) باید سپرد، و قدم بر جاده اعتدال باید نهاد.

شعر:

در وفاق کسان غلو مکنید

که از آن تهمت ریا زاید

وز خلاف مدام دور شوید

که از آن دشمنی بیفزاید

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۷۰۸۳ و ۷۰۸۴، المناقب / ۳۷۶.

کلمه شصت و نهم: رب آمل خائب.

(بسا) (۶۷۲) امید دارنده نومید (۶۷۳) شونده.

معنی این کلمه به تازی:

رب آمل خاب امله، و رب عامل (۶۷۴) ضاع عمله.

معنی این کلمه به پارسی:

بسیار کس باشد که چیزی (۶۷۵) امید دارد، و آن چیز او را حاصل نیاید (۶۷۶) و عاقبة الامر نومید گردد.

شعر:

ای که بستی امید در (۶۷۷) چیزی

غم مخور گر نیاوریش به دست

بس امید (۶۷۸) که آن نگشت وفا

بس شکوفه که بشکفید و نبست

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۶۹۳۵ (کم من آمل خائب)، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هفتادم : رب رجاء یودی الی الحرمان .

(بس امید که ادا کند به محرومی .) (۶۷۹)

معنی این کلمه به تازی :

لیس کل من رجا شیئا ملک ناصیته ، و ادرك قاصیته ؛ قرب رجاء مغبته (۶۸۰) حرمان ، و رب زیادة عاقبتها نقصان .

معنی این کلمه به پارسی :

نه هر که امید در چیزی بست آن را بیافت ، چه (۶۸۱) بسیار امید دارنده است که امید او وفا نشود و از آن چه در او (۶۸۲) امید بسته است محروم ماند. (۶۸۳)

شعر:

نه هر آن کو امید چیزی کرد (۶۸۴)

کسب آن چیز باشدش آسان

بس امید (۶۸۵) که هست عاقبتش

محنت (۶۸۶) یاس و آفت حرمان

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۵۳۰۷ دستور معالم / ۳۱، المناقب / ۳۷۶

کلمه هفتاد و یکم : رب ارباح تودی الی الخسران .

(بس سودها که ادا کند (۶۸۸) به زیان .)

معنی این کلمه به تازی :

رب اربح هو خاسر و عن مدارع (۶۸۹) المنافع حاسر.

معنی این کلمه به پارسی :

بسیار سودها باشد که بازگشت آن به زیان (۶۹۰) بود، و از آن غرامت (۶۹۱) افتد و (۶۹۲) مردم رنج و نقصان بیند. (۶۹۳)

شعر:

ای بسا مرد سود جوینده

که قدم در ره مخوف نهاد

عاقبت چون به دستش آمد سود

او از آن سود در زیان افتاد

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۵۳۰۸، دستور معالم / ۳۱ (...تؤول ...)

کلمه هفتاد و دوم : رب طمع کاذب .

(بسا (۶۹۴) طمع که آن دروغ بود.)

معنی این کلمه به تازی :

رب طمع کبرق خلب لا یری صدقه و لا یرجی ودقه .

معنی این کلمه به پارسی :

بسا طمع که مردم را افتد، و بسا امید که دل او در آن (۶۹۵) بسته شود، و عاقبت آن طمع دروغ (۶۹۶) و آن (۶۹۷) امید بی فروغ باشد،

(۶۹۸) و از آن هیچ ثمره و از آن امید هیچ فایده حاصل نیاید.

شعر:

در طمع دل نبست باید هیچ

که طمع بیشتر دروغ بود

آتشی کان طمع برافروزد

کم ز خاکسترش فروغ بود

O الاعجاز / ۲۹، دستور معالم / ۳۱، شرح غرر و درر: ش ۵۳۱۱، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هفتاد و سوم : البغی سائق الی الحین . (۶۹۹)

(فرهی کردن راننده است به (۷۰۰) هلاک .)

معنی این کلمه به تازی :

البغی ذمیم و مرتعه وخیم ، یسوق صاحبه الی النصب و العناء ؛ لا بل یقوده الی العطب و الفناء.

معنی این کلمه به پارسی :

هر که فرهی کند وزیادتی جوید و قدم از دایره (۷۰۱) انصاف و انتصاف بیرون نهد، شومی آن حال در او رسد و او را در انیاب نوائب و اظفار مصائب هلاک گرداند.

شعر:

بغی شوم است گرد بغی مگرد

بغی بیخ حیات را بکند

مرد را از صف بقا ببرد

ناگه و در (۷۰۲) کف فنا فکند

O الاعجاز / ۲۹، شرح غرر و درر: ش ۱۱۵۷، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هفتاد و چهارم : فی کل جرعة شرقة و معکل اكلة غصة . (۷۰۳)

(در هر جمله ای یک بار آب (۷۰۴) در گلو در (۷۰۵) ماندنی است ، و با هر طعام خوردنی یکبار طعام (۷۰۶) در گلو در (۷۰۷) گرفتنی است .) (۷۰۸) لله لله لله

معنی این کلمه به تازی :

خیر الدنیا مختلط بشرها و نفعها ممتزج بضرها، فمع کل فرحة ترحة ، و مع کل حبرة عبرة ، و مع کل ربح خسار، و مع کل خمر خمار، و مع کل صحة علة ، (۷۰۹) و مع کل عزة ذلة ، و مع کل عشرة عسرة ، (۷۱۰) و مع کل منحة محنة .

معنی این کلمه به پارسی :

در دنیا هیچ گل بی خار، و هیچ می بی خمار، و هیچ شادی بی غم، و هیچ راحت بی الم (۷۱۱) نیست .

شعر:

نیک و بد، بیش و کم، صلاح و فساد

هست آمیخته در این عالم

هیچ راحت ندید کس بی رنج

هیچ شادی ندید کس بی غم

O الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هفتاد و پنجم : من کثر فکره فی العواقب لم یشجع .

هر که بسیار بود (۷۱۲) اندیشه او در عاقبت (۷۱۳) کارها، او شجاع (۷۱۴) نبود. (۷۱۵) معنی این کلمه به تازی :

من اکثر النظر فی عواقب الاحوال و خواتم الاعمال ، ذهبت شدته و بطلت نجدته ؛ فلا یخوض الکرائب ، و لا یروض الکتائب ، و لا یملک ناصیه مراده ، و لا یدرک قاصیه مرتاده .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که در آخر کارها بسیار نگرد و در عواقب شغلها اندیشه بی شمار کند، او شجاع نباشد، و بدانچه مراد و کام و آرزو و مرام (۷۱۶) اوست (۷۱۷) نرسد.

شعر:

هر که در عاقبت بسی نگرد

بیم دل باشد و تنک زهره

نه بیابد ز عز تن حصه

نه بگیرد ز کام دل بهره

O الاعجاز / ۲۹، عقد الفرید ۹۷/۱ (من اکثر النظر...)، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هفتاد و ششم : اذا حلت المقادیر ضلت التدبیر. (۷۱۸)

(چون فرود آید قضاهاى خداى ، گمراه شود تدبیرهاى خلق .) (۷۱۹)

معنى این کلمه به تازی :

اذا حل قضاء الله بالانسان عکس تدبیره و نکس تقدیره ، فلا يعرف وجه صلاحه و فلاحه ، و لا يعلم طریق نجاته و نجاحه .

معنى این کلمه به پارسی :

چون قضاى خداى - عز و جل - نازل شود تدبیر و تقدیر خلق باطل گردد، (۷۲۰) تا در آن حال راه صلاح گم کنند (۷۲۱) و عنان صواب از دست بدهند. (۷۲۲)

شعر:

چون قضاى خداى ، عز و جل

بر سر بنده اى شود نازل

همه تدبیر او شود گمراه

همه تقدیر او شود باطل

O الاعجاز / ۲۹ (...بطل الحذر!) شرح غرر و درر: ش ۴۰۳۷، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هفتاد و هفتم : اذا حل القدر بطل الحذر.

(چون فرود آید قضاى خداى باطل شود پرهیز کردن .) (۷۲۳)

معنى این کلمه به تازی :

اذا نزل قضاء الله بالانسان لم ينفعه حذره و فراره ، و لم يدافع (۷۲۴) عنه اعوانه و انصاره .

معنى این کلمه به پارسی :

چون قضاى خداى - عز و جل - فرود آید گریز و پرهیز و ترسیدن و هراسیدن (۷۲۵) سود ندارد، و هیچ چیز (۷۲۶) از این جمله آن قضا را باز نگرداند. (۷۲۷)

شعر:

چون قضای خدای نازل گشت

تو ز تسلیم و صبر ساز پناه

نتوان کرد دفع او (۷۲۸) به حذر

نتوان بست راه او به سپاه

O شرح غرر و درر: ش ۴۰۳۱ (اذا نزل ...) المناقب / ۳۷۶.

کلمه هفتاد و هشتم: الاحسان یقطع اللسان .

(نیکویی کردن ببرد زبان بدگوی (۷۲۹) را.)

معنی این کلمه به تازی:

من احسن الى الناس ، فقد ملا افتدتهم بجبهه و ولائه ، و قطع السننهم عن (۷۳۰) سبه و هجائه .

معنی این کلمه به پارسی:

چون مردم (۷۳۱) به جای کسی احسان و مبرت (۷۳۲) کند زبان او را از هجا و مسبت (۷۳۳) خویش بریده گرداند. (۷۳۴)

شعر:

هر که کردی به جای او احسان

مال دادی و مرد بخیریدی

هم ضمیرش به مهر پیوستی

هم زیانش ز هجو بیریدی (۷۳۵)

O الاعجاز / ۲۹، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هفتاد و نهم: الشرف بالفضل و الادب ، لا بالاصل و النسب .

(سروری به فضل و ادب است و نه به اصل و نسب .) (۷۳۶)

معنی این کلمه به تازی :

شرف المرء بفضلہ لا باصلہ ، و جلالته بادبه لا بنسبه ، فافخر بالعلوم العالیة و لا تفخر بالعظام (۷۳۷) البالیة .

معنی این کلمه به پارسی :

مردم (۷۳۸) را فخر به هنر باید کرد نه به پدر، و شرف از ادب باید جست نه از نسب ، و عز خویش در فضل باید دانست نه در اصل .

شعر:

فصل جوی و ادب ، که نیست بحق

شرف مرد جز به فضل و ادب

مرد بی فضل و بی ادب خردست

ور (۷۳۹) چه دارد بزرگ اصل و نسب

O الاعجاز / ۳۰ (الشرف بالعقل ...) المناقب / ۳۷۶.

کلمه هشتادم : اکرم الادب حسن الخلق .

(کریمتر ادب نیکو خویی است .) (۷۴۰)

معنی این کلمه به تازی :

حسن الخلق اکرم الاداب (۷۴۱) و اعظم الاحساب .

معنی این کلمه به پارسی :

خوی نیکو از همه (۷۴۲) آداب بهترست و هر چه (۷۴۳) لوازم الطاف و مکارم اوصاف است در او مضمست (۷۴۴)

شعر:

مرد بدخوی بر همه عالم

بی سبب سال و ماه در غضب (۷۴۵) است

نیکخویی گزین که نزد خرد

نیکخویی شریف تر ادب (۷۴۶) است

O نهج البلاغه حکمت ۳۸، دستور معالم / ۲۷، و المناقب / ۳۷۶ (اکرم الحسب ...)

کلمه هشتاد و یکم : اکرم النسب حسن الادب .

(کریم ترین نسب خوبی ادب است .)

معنی این کلمه به تازی :

اکرم نسب الرجل حسن الادب لاجلاله الاب . (۷۴۷)

معنی این کلمه به پارسی :

نیکویی ادب بهتر از بزرگواری نسب است .

شعر:

ای که مغرور مانده ای شب و روز

به بزرگی اصل و عز (۷۴۸) نسب

رو (۷۴۹) به حسن ادب گرای ، که هست

نسب بهتر تو حسن ادب

O الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶، شرح غرر و درر: ش ۳۳۱۹.

کلمه هشتاد و دوم : افقر الفقر الحمق .

(درویشترین درویشها (۷۵۰) حماقت است .)

معنی این کلمه به تازی :

افقر الفقراء من کثر خرقة و کبر حمقه .

معنی این کلمه به پارسی :

بدترین درویشها (۷۵۱) حماقت است ، از بهر آن که از حماقت مال به دست نیاید و مال به دست آمده ضایع شود، و از عقل مال به دست

آید و (۷۵۲) مال به دست آمده محفوظ ماند.

شعر:

گر فقیری و نیستی احمق

تا از آن فقر هیچ نندیشی

شکر کن اندر آن مقام ، که نیست

بتر از حمق هیچ درویشی

O الاعجاز / ۳۰، نهج البلاغه حکمت ۳۸ (ان... اکبر الفقر الحمق)، شرح غرر و درر: ش ۲۸۴۹.

کلمه هشتاد و سوم : اوحش الوحشة العجب .

(بزرگترین وحشت ها خویشتن بینی است .)

معنی این کلمه به تازی :

اذا كان المرء ذا عجب ، فالتاس (۷۵۳) يستوحشون من صحبتهم و يستنفرون من محبتهم ، فيبقى (۷۵۴) في وحشة الوحدة بلا صديق يجالسه و رفيق يوانسه .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که خویشتن بین باشد مردمان (۷۵۵) از مجالست (۷۵۶) او بگریزند (۷۵۷) و از موانست او (۷۵۸) پرهیزند، و او همیشه در وحشت وحدت مانده (۷۵۹) بود.

شعر:

گر ترا پیشه خویشتن بینی است

مردمان (۷۶۰) از تو مهر بردارند

مر ترا در مضایق وحشت

بی جلیس و انیس بگذارند

O نهج البلاغه حکمت ۳۸، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هشتاد و چهارم : اغنی الغنی العقل .

(بزرگترین توانگرها خرد است .) (۷۶۱)

معنی این کلمه به تازی :

العقل اعظم الغنی ، و به یوصل الی المنی .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که را خرد باشد او توانگرتر از (۷۶۲) همه (۷۶۳) مالداران بود، از بهر (۷۶۴) آن که اگر از (۷۶۵) مال (۷۶۶) هزینه کنی کم گردد و نیست شود، (۷۶۷) و اگر از خرد (۷۶۸) هزینه کنی (۷۶۹) خرد (۷۷۰) بیفزاید و هر روز به سبب (۷۷۱) تجربت زیادت گردد. (۷۷۲)

شعر:

ای که خواهی توانگری پیوست

تا از آن ره رسی به مهتری

از خرد جوی مهتری ، زیراک

نیست همچون خرد توانگری

O نهج البلاغه حکمت ۳۸، الاعجاز / ۳۰، دستور معالم / ۲۸، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هشتاد و پنجم : الطامع فی وثاق الذل .

(طمع کننده در بند (۷۷۳) خواری است .)

معنی این کلمه به تازی :

الطامع ابداء فی صغار و ذلة ، و خسار و قلة .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که طمع افزونی (۷۷۴) کند همیشه در مقام ذلت و موقف قلت باشد.

شعر:

تا توانی مگرد گرد طمع

اگر از عقل بهره ای داری

زان که پیوسته مردم طماع (۷۷۵)

بسته باشد به رشته خواری

O نهج البلاغه حکمت / ۲۲۶، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هشتاد و ششم: احذروا نفار (۷۷۶) النعم، فما کل شارد بمرود.

(بهریزید از رمیدن نعمتها که نه هر رمیده ای باز آورده شود.) (۷۷۷)

معنی این کلمه به تازی:

لا تفعلوا شیئا یشر (۷۷۸) نعمتکم و ینفر دولتکم، فما کل شارد یرد الی عطنه، و لا کل نافر یعاد الی وطنه.

معنی این کلمه به پارسی:

نعمت نگاه دارید و چیزی (۷۷۹) مکنید که نعمت را (۷۸۰) از شما برماند، چه اگر نعمت از شما برمد و زایل (۷۸۱) شود (۷۸۲) باز آوردن

او (۷۸۳) دیگر (۷۸۴) باره مشکل (۷۸۵) بود.

شعر:

ای که با نعمتی، به سیرت بد

نعمت خویش را ز خود مرمان

که نه هرچ آن رمیده شد ز کسی

باز (۷۸۶) آوردنش بود آسان

O نهج البلاغه حکمت ۲۴۶، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هشتاد و هفتم : اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع .

(بیشتر جایهای افتادن خردها زیر پدید آمدن طمعهاست .) (۷۸۷)

معنی این کلمه به تازی :

الغالب (۷۸۸) ان الطمع اذا شد على العقل صرعه في المعركة و اوقعه في المهلكة .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که طمع بر او (۷۸۹) مستولی گردد عقل او مقهور (۷۹۰) و خرد او مغلوب شود. (۷۹۱)

شعر:

آفت عقل مردم از طمع است

تا توانی سوی طمع مگرای

چون طمع دستبرد بنماید

عقل مردم در او فتد از پای

O نهج البلاغه حکمت ۲۱۹ (...المطامع)، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هشتاد و هشتم : من ابدی صفحته للحق هلك . (۷۹۲)

(هر که پیدا کند کرانه روی خویش مر حق را هلاک شود.) (۷۹۳)

معنی این کلمه به تازی :

من اقبل (۷۹۴) على الحق ملك ، و من اعرض عنه هلك .

معنی این کلمه به پارسی : (۷۹۵)

هر که از حق روی بگرداند و از او اعراض کند (۷۹۶) هلاک شود و از نجات بی بهره ماند. (۷۹۷)

شعر:

هر که بر حق بود به هر دو جهان (۷۹۸)

حاصل آرد به جملگی اغراض

باز در ورطه هلاک افتد

آن (۷۹۹) که از راه حق کند اغراض

O نهج البلاغه حکمت ۱۸۸، البیان و التبیین ۵۰/۲، عقد الفرید ۶۶/۴، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه هشتاد و نهم : اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة .

(چون درویش شوید بازرگانی (۸۰۰) کنید با خدای به صدقه .)

معنی این کلمه به تازی :

الصدقة سبب لزيادة المال و سعادة الحال ، و من تاجر الله بالصدقة نال الغنية (۸۰۱) و حاز البغية .

معنی این کلمه به پارسی :

صدقه سبب زیادت مال و سعادت حال است ، و هر که صدقه دهد توانگر شود و از حال بد برهد. (۸۰۲)

شعر:

هیچ چیزی مدان تو چون صدقه

هست از او مال و جاه (۸۰۳) را بیشی

او رساند به ناز استغنا (۸۰۴)

او رهاند ز رنج درویشی

O نهج البلاغه حکمت ۲۵۸، الاعجاز / ۳۰ (اذا املقتم فتحا...) المناقب / ۳۷۶.

کلمه نودم : من لان عوده کثف (۸۰۵) اغصانه .

(هر که نرم شد چوب او خشن (۸۰۶) شد شاخه های او.)

معنی این کلمه به تازی :

من لان هان فی اعین خدمه و اغذیاء نعمه ، فلا یطیعون امره و لا یعظمون قدره .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که نرم باشد و سیاست بوقت نکند و مراسم تادیب را مهمل گذارد، حاشیه او گردنکشی کنند و او را حرمت ندارند (۸۰۷) و به مراد او نروند.

شعر:

هر که با کهتران کند نرمی

ماند اندر بلیت ایشان

ننهندش برآستی گردن

نبرندش بواجبی فرمان

O نهج البلاغه حکمت ۲۱۴، الاعجاز / ۳۰ (...کشف اغصانه)، المناقب / ۳۷۶.

کلمه نود و یکم : قلب الاحمق فی فیه .

(دل (۸۰۸) احمق در دهان اوست .)

معنی این کلمه به تازی :

کل سر یكون فی قلب الاحمق یدیه بلسانه و یشیعه لاخوانه .

معنی این کلمه به پارسی :

هر چه در دل احمق باشد به زبان بگوید، و خلق را از (۸۰۹) اسرار خویش آگاه گرداند (۸۱۰) و هیچ چیز پوشیده و نهفته ندارد. (۸۱۱)

شعر:

هر که او هست با حماقت جفت

جایگاه دلش دهان وی است

هر چه دارد ز نیک (۸۱۲) و بد در دل

آن همه بر سر زبان وی است

O نهج البلاغه حکمت ۴۱، المناقب / ۳۷۶.

کلمه نود و دوم: لسان العاقل فی قلبه .

(زبان خردمند در دل اوست .) (۸۱۳)

معنی این کلمه به تازی :

کل سر یکنون للعاقل فقلبه (۸۱۴) یخفیه و یستره ، و لسانه لایفشیه و لایذکره .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که خردمند باشد سر خویش در دل (۸۱۵) نگاهدارد و به زبان (۸۱۶) با هیچ کس نگوید، و در پیدا کردن آن اندیشه بسیار کند و تا او را نیک معلوم و مصور، و محقق و مخمر (۸۱۷) نگردد که پیدا کردن آن صواب است ، (۸۱۸) بر (۸۱۹) زبان نراند و با هیچ کس پیدا نکند.

شعر:

هر که او هست با کمال (۸۲۰) خرد

هست (۸۲۱) پنهان زبان او در دل

نشود هیچ سر او پیدا

نبود هیچ گفت او باطل

O نهج البلاغه حکمت ۴۱، المناقب / ۳۷۶.

کلمه نود و سوم : من جرى في عنان امله عشر باجله .

(هر که برود در عنان امل خویش ، ناگاه در افتد به (۸۲۲) اجل خویش .) (۸۲۳)

معنی این کلمه به تازی :

من غرته كواذب الامال ، جرته جواذب الاجال .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که عنان به دست امل دهد و بر موجب هوای نفس (۸۲۴) رود، باشد (۸۲۵) که در مغاک هلاک (۸۲۶) افتد. (۸۲۷)

شعر:

در همه کارها به گفت هوا

هر که بدهد عنان به دست امل

بیم (۸۲۸) باشد که آن امل ناگاه

اندر اندازدش به چاه اجل

O نهج البلاغه حکمت ۱۹، دستور معالم / ۳۳، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه نود و چهارم : اذا وصلت اليكم اطراف النعم ، فلا تنفروا اقصاها بقلة الشكر.

(چون برسد به شما کرانه های نعمتها، مرمائید دورتر آن را به (۸۲۹) اندکی شکر.) (۸۳۰)

معنی این کلمه به تازی :

من لم يشكر النعم الحاصلة لديه ، الواصلة اليه ، حرم النعم النائية منه ، القاصية عنه .

معنی این کلمه به پارسی :

نعمتهایی که به نزدیک شما رسیده است ، آن را شکر گوئید و سپاسداری کنید، (۸۳۱) تا از آن (۸۳۲) نعمتها که دور است و هنوز به شما

نرسیده است (۸۳۳) نومید نگردید و محروم نمانید.

شعر:

چون (۸۳۴) بیابی تو نعمتی ، هر چند (۸۳۵)

خرد باشد چو نقطه موهوم

شکر آن یافته فرو مگذار

که ز نایافته شوی محروم

O نهج البلاغه حکمت ۱۳، دستور معالم / ۲۹، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه نود و پنجم : اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه .

(چون قادر شدی بر عدو خویش بکن (۸۳۶) عفو کردن را ازو شکر قدرت یافتن برو).

معنی این کلمه به تازی :

من وعد (۸۳۷) فوفی و قدر فعفا، فقد قضی حق النعمة ، و ادى شکر القدرة (۸۳۸).

معنی این کلمه به پارسی :

چون بر دشمن خویش (۸۳۹) قدرت یافتی ، شکر قدرت یافتن (۸۴۰) آن باشد که از او درگذاری و گناه (۸۴۱) او را عفو کنی .

شعر:

چون شدی بر عدوی (۸۴۲) خود قادر

عفو را شکر قدرت خود ساز

رحم کن رحم کن ، که هر چه کنی

در جهان جز همان نیایی باز

O نهج البلاغه حکمت ۱۱، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه نود و ششم : ما اضر احد شیئا الا ظهر (۸۴۳) فی فلتات لسانه و صفحات وجهه.

(در دل نداشت هیچ کس چیزی که نه آن (۸۴۴) چیز پدید آمد در ناگاه گفته‌های (۸۴۵) زبان او و کرانه های روی او.) (۸۴۶)

معنی این کلمه به تازی :

من (۸۴۷) اضر شیئا ظهر (۸۴۸) ذلک فی اثناء اقواله و ادراج افعاله .

معنی این کلمه به پارسی :

هر که در دل چیزی دارد اثر آن (۸۴۹) چیز در اثنای گفتار و ادراج کردار او پیدا شود. (۸۵۰)

شعر:

هر که چیزی نهفت اندر دل

تا بدانی که چیست می جویش

گاه اندر میانه گفتش (۸۵۱)

گاه اندر کرانه (۸۵۲) رویش

O نهج البلاغه حکمت ۲۶، دستور معالم / ۲۹، الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶.

کلمه نود و هفتم : اللهم اغفر رمزات اللاحاظ و سقطات الالفاظ و شهوات الجنان و هفوات اللسان .

(ای بار خدای ، بیامرزدنهای چشمها را، (۸۵۳) و ناپسندیده لفظها را، و آرزوی دل را و خطاهای زبان را.)

معنی این کلمه به تازی :

اللهم اغفر ما عرفت فی الحاظنا و الفاظنا من الذنوب ، و استر ما رایت فی افتدتنا و السنتنا من العیوب .

معنی این کلمه به پارسی :

بار خدایا، بیامرزد گناهانی (۸۵۴) را (۸۵۵) که بر چشمها و لفظهای ما رفته است (۸۵۶) و بر دلها و زبانهای ما (۸۵۷) گذشته .

شعر:

این گناهان که یاد خواهم کرد

یا رب از ما به فضل درگذران

زدن چشم و زشتی گفتار

راندن شهوت و خطای زبان

O نهج البلاغه خطبه ۷۸، الاعجاز / ۳۰ (...زلات اللاحاظ...) المناقب / ۳۷۶.

کلمه نود و هشتم: البخيل مستعجل الفقر، (۸۵۸) يعيش في الدنيا عيش الفقراء، و يحاسب في الآخرة (۸۵۹) حساب الاغنياء.

(بخيل زود کننده درویشی است. بزید (۸۶۰) در دنیا زیستن درویشان، و حساب کرده شود در عقبی، چون حساب توانگران.

معنی این کلمه به تازی:

البخيل فقير من غير رقة حال و قلة مال؛ يعيش في الدنيا عيش اصحاب الخسار، و يحاسب في العقبى حساب ارباب اليسار.

معنی این کلمه به پارسی:

بخيل به تعجيل درویشی را (۸۶۱) به خويشتن می کشد و مال (۸۶۲) نگاه می دارد، در این جهان چون درویشان زندگانی کند، (۸۶۳) نه

او را از مال لذتی و نه از نعمت (۸۶۴) راحتی، و در آن جهان چون توانگران رنج حساب کشد، (۸۶۵) به دقيق و جليل آن چه پنهان

کرده است و به کثير و قليل (۸۶۶) آن چه نگاه (۸۶۷) داشته است.

شعر:

هست مرد بخيل ره داده

فقر را سوی خويشتن به شتاب

این جهان، همچو مفلسانش معاش

وان جهان، چون توانگراش حساب (۸۶۸)

O الاعجاز / ۳۰، المناقب / ۳۷۶ (...الفقر)، و نیز رک : نهج البلاغه حکمت ۱۲۶.

کلمه نود و نهم : لسان العاقل وراء قلبه .

(زبان خردمند پس دل اوست .)

معنی این کلمه به تازی :

لسان العاقل تابع لقلبه طائع (۸۶۹) للبه ، ما لم یخمره اولاً فی جنانه لم یذکره بلسانه . (۸۷۰)

معنی این کلمه به پارسی :

خردمند چون خواهد که سخنی گوید، (۸۷۱) نخست (۸۷۲) در دل بیندیشد و در صلاح و فساد آن بنگرد، آن گاه بر زبان (۸۷۳) براند.

(۸۷۴) پس زبان او تابع دل (۸۷۵) و طایع عقل او باشد.

شعر:

مرد عاقل گه سخن گفتن

دل خود هادی زبان دارد

تا حدیثی به دل نیندیشید

به (۸۷۶) زبان آن حدیث نگزارد

O نهج البلاغه حکمت ۴۰.

کلمه صدم : قلب الاحق وراء لسانه .

(دل احمق پس زبان اوست .)

معنی این کلمه به تازی :

قلب الاحق تال للسانه (۸۷۷) جار فی عنانه ، یلفظ القول من فیه ، ثم یتامل کالنادم فیه .

معنی این کلمه به پارسی :

احق هر چه یابد (۸۷۸) به زبان بگوید، (۸۷۹) آن گاه به دل در صلاح و فساد آن اندیشه کند. پس دل او تابع زبان و طایع هذیان او باشد.

شعر:

مرد احمق گه سخن گفتن

دل خود تابع زبان دارد

هر چه یابد (۸۸۰) بگوید و آن گاه

دل بر آن قول گفته (۸۸۱) بگمارد.

O نهج البلاغه حکمت ۴۰.

فصل الخطاب نیز به نام همین امیر نوشته شده است . رک : دیوان رشید، مقدمه سعید نفیسی / ۳۲.

پی نوشتها

- ۱- رک : متن حاضر، ص ۶۳.
- ۲- رک : معجم الادباء ۸۷/۳
- ۳- نسخه ک : که در فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ج ۴۴۷/۱، کنزالحکمه نامیده شده است . رک : معرفی نسخه ها. این مطالب در مناقب خوارزمی / ۳۷۴ نیز آمده است .
- ۴- رک : مروج الذهب ، ترجمه پاینده ج ۲ / ۵۹۶
- ۵- ابن خلدون ، مقدمه (به نقل عبدالسلام هارون ، مقدمه او بر البیان و التبیین / ۶)
- ۶- متن حاضر (کلمه پنجم)
- ۷- ظاهر از متن البیان و التبیین / ۸۳ ((ثياب)) ساقط شده است . در زهر الاداب و ثمر الالباب حصری (چاپ بیروت ، ج ۸۱/۱) عبارت چنین است : ((قد البسه من ثياب الجلالة و غشاه من نور الحکمة)) . در یافتن این مآخذ مرهون همت برادر جوانم آقای محمدرضا مروارید بوده ام .
- ۸- البیان و التبیین ج ۱ / ۸۳
- ۹- رک : مصادر نهج البلاغه و اسانیدها
- ۱۰- رک : وفیات الاعیان ج ۱ / ۴۶۲
- ۱۱- دستور معالم الحکم / ۱۶
- ۱۲- این کتاب بارها به طبع رسیده است ، از جمله یک بار (۱۳۶۲) با ترجمه فارسی آقای دکتر فیروز حریرچی و به وسیله انتشارات امیرکبیر تهران .
- ۱۳- ما در اینجا ترجمه کوتاه شده ای از سخنان آمدی را آورده ایم .
- ۱۴- این کتاب در ایران ، به سال ۱۳۱۲ هجری قمری ، در ضمن مجموعه ای به چاپ سنگی رسیده است ، رک : مصادر نهج البلاغه ج ۷۱ / ۱.
- ۱۵- رک : شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ / ۲۵۵.
- ۱۶- وطواط: مرغی کوچک از جنس پرستو. درباره سبب شهرت یافتن رشید به وطواط، رک : مقدمه عباس اقبال بر حدایق السحر / ح.

۱۷- درباره رشید یکی از شاعران معاصر وی (عبدالواسع جبلی، م: ۵۵۵) سخنی دارد که پایه علم و شعر او را بخوبی نشان می دهد (دیوان / ۶۱۳):

عالم علم رشیدالدین در باغ خرد آن درختی است که همواره هنر بار دهد

گرچه در گفتن اشعار چنان منفرد است که همه کس به بزرگی وی اقرار دهد

آن تبحر که در انواع علوم است او را خاطر خویش نزید که به اشعار دهد

۱۸- رک: معجم الادباء، ج ۱۹ / ۲۹

۱۹- رک: دیوان خاقانی / ۳۰

۲۰- رک: مقدمه اقبال بر حقایق السحر / ظ

۲۱- رساله ای که با نام لطایف الامثال و طرایف الاقوال به رشید وطواط نسبت داده اند بی گمان از دیگری است، مولف آن از صد کلمه امیرالمومنین، یعنی مطلوب کل طالب، مطالبی را گرفته است. رک: لطایف الامثال / ۷۰، ۷۱

۲۲- رک: مقدمه سعید نفیسی بر دیوان رشید وطواط.

۲۳- احتمال این هست که تالیف حقایق السحر نیز نتیجه همین سالها باشد.

۲۴- ظاهراً این کار رشید وطواط با توجه به اربعین حدیث بود که گفته اند خواجه امام عبادی (م: ۵۴۷) تنظیم و شرح کرده بود. رک: بریدالسعادة، محمد بن غازی ملطیوی / ۶ (هر چند امروز از اربعین حدیث عبادی اطلاعی نداریم و در میان آثار منسوب به او چنین نامی را نیآورده اند. رک: التصفیه فی احوال المتصوفه، مقدمه استاد دکتر یوسفی).

۲۵- و چنین است، چرا که

۲۶- وطواط در فصل الخطاب کلمات را به عربی شرح نکرده است.

۲۷- جملات و کلمات مشخص شده را از مقدمه رسائل چهارگانه - با اندکی تغییر در فعلها - آورده ایم، چون از همین اشارات علاوه بر انگیزه نخستین تالیف و ترتیب نگارش و تدوین آن ها، نظر اجمالی مولف را هم در باب هر یک از آن رسائل می توان دریافت.

۲۸- منابع را در ذیل هر سخن و نیز در تعلیقات آورده ایم.

۲۹- این قطعات بر وزن حدیقه حکیم سنایی سروده شده اند، و گفتنی است که فراوانی قطعاتی که در متون تعلیمی اخلاقی فارسی با این وزن آورده اند بسیار و گاهی شگفت آور است، به عنوان نمونه حدود ۹۵ قطعه از ۲۷۵ قطعه گلستان سعدی (به تصحیح استاد دکتر یوسفی) با همین وزن سروده شده است.

۳۰- اصل سخن سعدالدین وراوینی چنین است: فراید قلاید رشیدالدین و طواط که گوش و گردن آفاق بدان متحلی است و خواطر ذوی الالباب از فضالات فضل او ملء الاله اب و ممتلی مرزبان نامه ۶/.

۳۱- جاحظ درباره جراد (ملخ) می گوید: وهاهنا قوم لایاکلون الجراد الاعرابی السمین، و نحن لانعرف طعاما اطیب منه. الحيوان (به تصحیح عبدالسلام هارون، طبع دوم، ج ۴ / ۴۳).

۳۲- این سخن با تفاوت هایی در کتب دیگر به نام امام علی (ع) آمده است. رک: عیون الاخبار ۵۳/۱، ۸۲/۲ و عقد الفرید ۳۱۳/۴

۳۳- مفهوم این عبارت نزدیک است به حکمت شماره ۳۴۸ نهج البلاغه که می فرماید: اشد الذنوب ما استهان به صاحبه و نیز رک: حکمت شماره ۴۷۷.

۳۴- این رساله گزیده ای از سخنان دیگران است. برای آگاهی از دیگر آثار و طواط رک: مقدمه سعید نفیسی بر دیوان رشید الدین و طواط / ۲۶

۳۵- از قرائنی که این احتمال را تایید می کند آن است که کلمه هشتاد و هشتم را به صورت من ابدی صفحته للحق ملک، و من اعرض عن الحق هلك آورده است رک: متن حاضر، کلمه هشتاد و هشتم، نسخه بدلها.

۳۶- دیوان ابی الطیب مننبی، بشرح ابی البقاء العکبری، تصحیح مصطفی السقاو... چاپ بیروت، الجزء الرابع، ص ۲۳۶.

۳۷- دو شرح ابن میثم و عبدالوهاب به زبان عربی نوشته شده و همراه مطلوب کل طالب به همت مرحوم محدث ارموی به چاپ رسیده اند.

۳۸- کشف الظنون، چاپ استانبول، ج ۱ / ۱۰۷۷

۳۹- مولف برید السعادة ده کلمه امام (ع) را از صد کلمه مطلوب کل طالب انتخاب کرده است.

۴۰- مقدمه مصحح برید السعادة، صفحه ب.

۴۱- ظاهرا مراد قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر عبادی (م: ۵۴۷) صاحب آثاری مانند (التصفیة فی احوال المتصوفة و جز آن است.

۴۲- خار خشک با رطب، و عود با هیزم قابل مقایسه نیست.

۴۳- قرآن کریم، سوره نور، آیه ۲۴ (...یعملون)

۴۴- رک : خردنمای جان افروز / ۱.

۴۵- کلمه ۷۹ از مطلوب کل طالب .

۴۶- خردنمای جان افروز، با تصحیح نگارنده این سطور در سال ۱۳۶۸، و به وسیله موسسه نشر فرهنگی رجا چاپ شده است .

۴۷- رک : تحف العقول ، ابن شعبه حرانی ، با ترجمه احمد جنتی ، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷ / ۱۳۶

۴۸- نسخه عکسی ، به شماره ۷۰۶۲ کتابخانه مرکزی تهران ، به خط ابن الساجی ، سال ۷۲۹، ورق اول

۴۹- این سخن در متن حاضر - کلمه شصت و پنجم - به علی (ع) منسوب شده است .

۵۰- اربعین جامی ، با مقدمه و تصحیح و استخراج احادیث کاظم مدیرشانه چی ، انتشارات آستان قدس رضوی / ۲۶

۵۱- اربعین جامی نیز در این مجموعه آمده است .

۵۲- دو کتاب اخیر از انتشارات بنیاد نهج البلاغه است .

۵۳- اهل ادب آوردن مصراع یا بیتی از دیگران در شعر خود را تضمین گفته اند.

۵۴- عیون الاخبار ۱/ ۱۱۵، اللمع ۱۳۱/، و نیز رک : عقد الفرید ۴/ ۱۱۳، مروج الذهب ۲/ ۳۷۱، نهج البلاغه حکمت ۷۷.

۵۵- این کتاب ترجمه ای است از تاریخ طبری با منقولات فراوانی از کتب دیگر، تالیف ابوعلی محمد بلعمی (م : ۳۶۳) وزیر معروف

امیر منصور سامانی . رک : تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ج ۱/ ۶۱۸.

۵۶- متن (مرزبان نامه ، به تصحیح محمد روشن) : زند (!) رک : مرزبان نامه به تصحیح علامه قزوینی ، ۱۳۳۷ / ۲۰۵.

۵۷- یکی از قلاع اسماعیلیه که آن را کیا بزرگ امید، جانشین حسن صباح ، در رودبار الموت ساخته بود.

۵۸- قرآن کریم ، انعام ، ۹۵.

۵۹- رک : مروج الذهب ج ۲ / ۴۱۹

۶۰- قال عبدالحمید بن یحیی : حفظت سبعین خطبة من خطب الاصلع . ففاضت ثم فاضت شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ / ۲۴.

۶۱- شرح شطحیات (ص ۷): الشقشقة (!)، رک : نهج البلاغه ، خطبه ۳.

۶۲- اشاره روزبهان به این بخش از سخنان امام نشان میدهد که در قرن ششم ، خطبه شقشقیه در میان اهل فضل مشهور بوده است .

۶۳- غیم : مه ، ابر

۶۴- برای آگاهی از احوال و آثار روزبهان رک : مقدمه دکتر محمد معین بر عبهر العاشقین (به تصحیح هنری کرین و محمد معین ، چاپ افست ، منوچهری ، ۱۳۶۰)

۶۵- رک : دستورالوزاره ، با تصحیح و تعلیق دکتر رضا انزایی نژاد، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، مقدمه مصحح . ۶۶- رک : همان / ۷۸
بد نیست بگوییم که از میان شاعران ایرانی هم نخستین کسی که در شعر خود به نهج البلاغه اشاره کرده است اوحدی مراغه ای (م : ۷۳۸) است . اوحدی در ضمن قصیده ای می گوید (دیوان / ۳۷):

رای تو دشمن مال را رویت مبارک فال را

نهج تو اهل حال را کرد از بلاغت یاوری

۶۷- برگرفته از نهج البلاغه ، خطبه اول الحمدلله...الذی لایدرکه بعدالهمم و لا یناله غوص الفطن

۶۸- اتیناک : از آیه ۸۷ سوره حجر یا ۹۹ سوره طه ، و مراد از صاحب منشور اتیناک پیغمبر اسلام (ص) است .

۶۹- جاننداری : محافظت ، نگهبانی

۷۰- نهج البلاغه : و کان رسول الله - ص - اذا احمر الباس...نامه شماره ۹

۷۱- دستورالوزاره / ۱۷ و ۱۸ (با استفاده از تعلیقات مصحح)

۷۲- نهج البلاغه ، خطبه ۳ (شقشقیه)

۷۳- تهذیب الاخلاق ابوعلی مسکویه / ۷۰، اخلاق ناصری / ۲۲۳.

۷۴- رک : البیان و التنبیه ج ۱ / ۸۳ (سخن جاحظ درباره قیمة کل امرء مایحسنة)

۷۵- رک : سبک شناسی ، ملک الشعراء بهار، ج ۲ / ۴۰۰

۷۶- رک : مقدمه آقای محمد روشن بر لمعة السراج / ده

۷۷- بختیارنامه ، از شمس الدین محمد دقایقی مروزی ، به اهتمام و تحقق ذبیح الله صفا، از انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۵ (این کتاب بار دیگر با نام لمعة السراج لحضرة التاج ، به کوشش محمد روشن - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۸ - چاپ شده ، مصحح محترم مولف آن را دقایقی نمی داند و قطعه رشید در این چاپ ، در پای صفحه - ص ۶۵ - آمده است.)

۷۸- تاریخ نامه هرات ، از سیف بن محمد بن یعقوب هروی ، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی ، کتابفروشی خیام (تهران ، افست) چاپ دوم ، ۱۳۵۲

۷۹- مناقب العارفین ، از شمس الدین احمد افلاکی ، به کوشش تحسین یازجی ، دنیای کتاب (افست)، ۱۳۶۲

- ۸۰- هزار مزار، از عیسی بن جنید، با تصحیح و تحشیه دکتر نورانی وصال، از انتشارات کتابخانه احمدی شیراز، ۱۳۶۴
- ۸۱- رک : سوانح الافکار، از رشیدالدین فضل الله همدانی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ (ص ۳۰۰)
- ۸۲- رک : بوستان سعدی / ۱۶۱ (من ارنام مردم ...) و نیز رک : تعلیقات مرحوم استاد دکتر یوسفی بر بوستان / ۳۸۰.
- ۸۳- الرسالة العلیة فی احادیث النبویة، از کمال الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری، به تصحیح و تعلیق سید جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۲. (و نیز رک : صفحه ۲۰۷ که کلمه دیگری از مطلوب کل طالب را آورده است).
- ۸۴- در شرح عبدالوهاب نیز به این مشابهت اشاره شده است.
- ۸۵- در شرح عبدالوهاب نیز به مشابهت اشاره شده است.
- ۸۶- در شرح عبدالوهاب نیز به این مشابهت اشاره شده است.
- ۸۷- رک : صفحه ۱۱
- ۸۸- ص : الزاهر اخلاقه الطاهر اعراقه
- ۸۹- ص : + اما بعد
- ۹۰- اس : - بن
- ۹۱- ص اس : - العمری
- ۹۲- ص : الرشیدی
- ۹۳- س : + المعروف بوطواط، م : الرشید الوطواط
- ۹۴- س : احوال، اس : ندارد
- ۹۵- ص : + و امام المتقین
- ۹۶- س : نفایس کلمات
- ۹۷- س : عمر
- ۹۸- س : در

۹۹- س : بدايع دررو روايع غرر

۱۰۰- م : پنداشته (!)

۱۰۱- ص م : نوشته

۱۰۲- س : ياد

۱۰۳- س : پديد آوریده ، ص : برآورده

۱۰۴- م : - مجلس عالي

۱۰۵- م : شاه و شاهزاده

۱۰۶- م : - عالم عادل ...

۱۰۷- س م : جلال الدين

۱۰۸- اس : نصرت

۱۰۹- س : و

۱۱۰- ص م : عمده

۱۱۱- م : - تاج الاسلام ...

۱۱۲- اس : المعالي سلطان الغراة (ظ: الغراة) و المجاهدين ابو الفتح خوارزمشاه

۱۱۳- س : ايل ارسلان ... ، اس : اتسز بن خوارزمشاه

۱۱۴- ص : يمين خليفه

۱۱۵- م : که در شرح کلمات آن سه امام که امنای دينند سعی نمودن تا هيچ ملاعين (!) لعنهم الله را مجال طعن در آن بزرگواران نماند و
نيز

۱۱۶- ص : اين

۱۱۷- ص : - خدمت

۱۱۸- ص : معموره

۱۱۹- ص : - تفسیر

۱۲۰- م : بود

۱۲۱- اس : اومید که

۱۲۲- ص اس : + قبول

۱۲۳- اس م : + اللهم وفق و یسر

۱۲۴- س : برداشته

۱۲۵- س : زیادت نشود، اس : - من

۱۲۶- ص : - این در همه موارد مشابه نیز

۱۲۷- ص : است از، م : چون

۱۲۸- اس : + را

۱۲۹- م : بردارند

۱۳۰- م : + و یک حبه در حقیقت من (!) نیفزاید

۱۳۱- اس م : همچون ، ص : ندارد

۱۳۲- ص در همه موارد مشابه نیز: بیت ، م : ترجمه منظوم

۱۳۳- اس ، مانند دیگر موارد: کی ، ص س : آنچنانک

۱۳۴- س : بردارند

۱۳۵- م : در

۱۳۶- م : همه مردمان

۱۳۷- س م : خفته اند

۱۳۸- م : پس

۱۳۹- اس : - چون

۱۴۰- م : الحیاة هم

۱۴۱- م : جحیمها (!)

۱۴۲- اس : انتبهوا

۱۴۳- س : فی حال حیاتهم

۱۴۴- م : و لاموا...

۱۴۵- اس : لا یغنیهم ، و این صورت نیز صحیح است .

۱۴۶- چنین است در همه نسخ ، هر چند لا تعینهم ... لا تنفعهم اصح است .

۱۴۷- ص : فارغند

۱۴۸- س : کار

۱۴۹- ص : شوند

۱۵۰- اس : ننهاده اند، ص : ننهاد (!)، م : نهاده (!)

۱۵۱- ص : - و

۱۵۲- اس : پشیمان شوند

۱۵۳- اس : نیارد، م : نکند

۱۵۴- اس : زمانه

۱۵۵- اس : - از ایشان ، م : + که

۱۵۶- م : قدامهم (!)

۱۵۷- ص : دو جمله مقدم و موخر، و این صورت با ترتیب معنی فارسی سازگارتر است .

۱۵۸- س م : مردم

۱۵۹- س : اقبال

۱۶۰- اس م : - نیز ، ص : + او را

۱۶۱- اس : - ((و بر سنت ...))

۱۶۲- ص : خویش

۱۶۳- اس م : صورت

۱۶۴- ص : + و لم یتعد طوره

۱۶۵- س : شناخت

۱۶۶- اس : شناخت قدر

۱۶۷- ص : + را

۱۶۸- س : مقرأ (!)، ص : متفرغا، اس : متفرعا، متن موافق ک م

۱۶۹- اس : - پای

۱۷۰- اس : خویش گلیم

۱۷۱- ص : نباشد

۱۷۲- م : + او

۱۷۳- س : او

۱۷۴- ص : - است ، اس : - قیمت او...

۱۷۵- س : چو

۱۷۶- س م : تن

۱۷۷- س : به حقیقت ، اس : - که

۱۷۸- س : خدای خود، اس م : - را

۱۷۹- اس م : ان

۱۸۰- ص : - او

۱۸۱- س : شده و، ص : - و

۱۸۲- ص : + هست

۱۸۳- س : آورنده

۱۸۴- ص : شناختن

۱۸۵- ص : شناختن

۱۸۶- س : چون تو مر نفس خویش

۱۸۷- اس م : - و

۱۸۸- س : پوشیده

۱۸۹- س : - در

۱۹۰- اس : - معنی این کلمه

۱۹۱- ص : علمه

۱۹۲- س : - فاذا...

۱۹۳- ص : نگفته باشد

۱۹۴- م : گوید

۱۹۵- م : شود

۱۹۶- ص : تا نگوید سخن ندانندش

۱۹۷- س : داشت

۱۹۸- س : خویش

۱۹۹- س : - او

۲۰۰- اس : - معنی این کلمه و پس از این نیز غالبا بتازی - یا - تازی می آورد

۲۰۱- ص : - قلوب الناس

۲۰۲- اس : نیکو، ص م : نکو

۲۰۳- ص : - ایشان

۲۰۴- ص اس م : - با

۲۰۵- ص : خوش است (!)

۲۰۶- س : + مرد

۲۰۷- م : + را

۲۰۸- س : مرد

۲۰۹- اس : نکویی

۲۱۰- س : - طریق

۲۱۱- م : باشد

۲۱۲- ص م : نیکویی کن که نیکویی کردن

۲۱۳- س : خواسته مرد

۲۱۴- س : - ب

۲۱۵- س : معرضا

۲۱۶- م : خیرات و میرت

۲۱۷- س : سوی آن کس که

۲۱۸- ص : طالبه

۲۱۹- ص م : وضع است (م : - است) یا شریف

۲۲۰- م : عالم یا جاهل است

۲۲۱- اس : نیک نباشد

۲۲۲- م : + کردن

۲۲۳- ص : + و رنج

۲۲۴- م : و ای ...

۲۲۵- م : برسد

۲۲۶- ص : و

۲۲۷- ص : روی نهد: م : روی نماید

۲۲۸- ص : و در، اس : - او در

۲۲۹- م : خود

۲۳۰- س : سرمدی

۲۳۱- م : و کدام

۲۳۲- ص م : فیروزی

۲۳۳- س : ستم

۲۳۴- س : لم یجد

۲۳۵- س : - کردن

۲۳۶- اس : بدان

۲۳۷- ص : + نیابد

۲۳۸- س : بود

۲۳۹- ص : + آن

۲۴۰- م : نیافته

۲۴۱- ک م : پس چنان است کان ظفر بنیافت

۲۴۲- س : - مردمان

۲۴۳- س : - و ولای او... م : نخوانند (!)

۲۴۴- م : پیشه کبر شد

۲۴۵- م : جویند

۲۴۶- م : الحقوق علی الناس

۲۴۷- ص : الی

۲۴۸- م : بگویند...بنمایند

۲۴۹- م : بنمایند بخیل را ۲۵۰- س م : چیزی (س : بی نقطه چ)

۲۵۱- م : + از او

۲۵۲- م : پیشه بخل شد

۲۵۳- اس : بگزارد (!)

۲۵۴- اس : با تندرستی

۲۵۵- ص : داوه ، م : دواء

۲۵۶- ص : سقامه

۲۵۷- ع : ترش و گران

۲۵۸- ص : بر

۲۵۹- ص اس : این بود، م : آن حال بود

۲۶۰- س ص : اگر ت (!)

۲۶۱- ک : ادب (مانند الاعجاز، شرح غرر و المناقب)

۲۶۲- م : با بی ادبی

۲۶۳- اس : - و اماتل

۲۶۴- ص : و به درجه اشرف نرسد و در دایره اکابر و اعیان و اماتل نیاید، م : و به درجه بزرگی و اکابری نرسد و از اماتل نازل بود.

۲۶۵- م : + و

۲۶۶- ص م : الحرص

۲۶۷- س : يفردة

۲۶۸- م : - و يقوده ...

۲۶۹- ص : سرشته باشد، اس : پیوسته شد

۲۷۰- ص : پرهیز کند

۲۷۱- م : تا

۲۷۲- ص ز: آن کس

۲۷۳- ص : حسود، م : الحسد

۲۷۴- اس : الخالصة

۲۷۵- ک ص م : لا ينقطع ، لا ينقشع

۲۷۶- م : + و غمايها

۲۷۷- ک : و لا من

۲۷۸- ص : الركعات

۲۷۹- م : لا يكون حياة الطيبة للحسود و هو لا يسود و في العيش لا يطيب و من الرخات (!) لا يصيب

۲۸۰- م : حسود از نیکوییها

۲۸۱- م : دیگری

۲۸۲- اس م : اندوهگین

۲۸۳- ص : و بدان سبب

۲۸۴- ص : لذت زندگانی

۲۸۵- م : - و

۲۸۶- ص : بست ، م : داد

۲۸۷- م : مردمان او را دوست نگیرند

۲۸۸- اس : + هم

۲۸۹- ص : مکن

۲۹۰- س : کشیدن ، م : کینه خواستن با مهتری

۲۹۱- س : مهتر شود

۲۹۲- س : بیاساید، اس : بیاید گذاشت

۲۹۳- ص م : مذهب انتقام (م : + بکلی) بگذاشت

۲۹۴- ص اس : بتواند

۲۹۵- س اس : باید کوشید، م : کوشد

۲۹۶- س اس : باید پوشید، ص : و اغماض پوشید، م : پوشد

۲۹۷- ص : - ان

۲۹۸- ص : - الخلق

۲۹۹- س ص : زاعر

۳۰۰- س : ذائرا

۳۰۱- اس : چون کسی

۳۰۲- ص : خوشخو و گشاده رو

۳۰۳- س : به وقت خوشخویی و گشاده رویی رود

۳۰۴- م : رفق

۳۰۵- اس م : + را

۳۰۶- س : - فرو

۳۰۷- م : + و پذیر، ظ: و تدبیر

۳۰۸- س : + من لم یکن صدق آغاز شرح کلمه بیست و چهارم به خطا در اینجا آمده است .

۳۰۹- م : مشورت ، ص : + باید کردن

۳۱۰- ص : - باید کردن

۳۱۱- س : نگه ، م : و خلل نگه

۳۱۲- ص : و از خطا برهاند

۳۱۳- ص اس : آید

۳۱۴- ص م : نادری

۳۱۵- م : دروغزن

۳۱۶- ص : حسن

۳۱۷- م : باشد و

۳۱۸- م : - و هر که چنین باشد

۳۱۹- ع : خلاف

۳۲۰- اس : وفا نیست

۳۲۱- م : + را

۳۲۲- م : + او

۳۲۳- اس : - چون سلطان

۳۲۴- اس : سامت و (!)

۳۲۵- اس : شکند، م : همه عهدها را در هم شکند

۳۲۶- م : همه دوستیها

۳۲۷- ص هاشم ، گر کند عهد چون ملول شود

۳۲۸- س : هیچ کرمی نیست عزیزتر

۳۲۹- م : + من الصفحة و...؟ در نسخه ما محو است .

۳۳۰- ص : پرهیزکاری کند، م : پرهیزکارتر

۳۳۱- م : گرمی تر

۳۳۲- ص : باشد

۳۳۳- و به نزدیک ... را تنها ص دارد

۳۳۴- م : گرمی بود (و عبارتی را ندارد)

۳۳۵- اس : دو نه است (ظ: گو، ساقط است)، م : باشد

۳۳۶- ص م : یکی

۳۳۷- ص : داری

۳۳۸- س : آن

۳۳۹- ص : و یکی

۳۴۰- م : پرهیزگاری است و دیگر آن

۳۴۱- س : خویشتن

۳۴۲- ص : دهی

۳۴۳- ص : - و پرهیزکاری ... ، م : + است

۳۴۴- ص : فایده آن کاملتر

۳۴۵- س : هیچ شرفی نیست بلندتر از اسلام

۳۴۶- م بدین صورت تغییر داده است : یكون اعلى و اعز من الاسلام و عزة المویدة بالدوام المخلدة بالاکرام عند الله

۳۴۷- اس م : رسد

۳۴۸- اس م : مخلد

۳۴۹- م : + است

۳۵۰- ص : گذرنده و ملک ناپایدار

۳۵۱- ص : احصن ، م : اصنع

۳۵۲- س : هیچ پناهی نیست نیکوتر از ترسکاری ، اس : از زهد و ورع ، م : از ورع

۳۵۳- ص : معاد

۳۵۴- ک : مغنی ، ص : ملاذ ، م : مال

۳۵۵- ص : م : خواهد که

۳۵۶- س : - پناه ، م : قلعه

۳۵۷- م : + و در حصار تقوی جای حصین طلبید

۳۵۸- م : ورع دو جهانی ، ص : آفت در دین و دنیا به وی

۳۵۹- ص : در

۳۶۰- ص : خوبتر

۳۶۱- س : م : هیچ شفیع (م : شفیع) نیست

۳۶۲- م : + کردن

۳۶۳- م : حاجته

۳۶۴- ص : این فقره و شرح فارسی آن را ندارد ، م : تنها شرح فارسی را ، با تغییراتی ، آورده است .

۳۶۵- اس : بالشجاعة

۳۶۶- س : یهیج ، ک : یهیج

۳۶۷- اس : التذلیل

۳۶۸- ص : کند آن گاه ، م : کند و آنگاه

۳۶۹- ص : آن توبه ، م : توبه او

۳۷۰- ص : اس : + را

۳۷۱- س : شفیع

۳۷۲- ص : در دنیا و آخرت

۳۷۳- س : و عقبی

۳۷۴- م : شفیع در اولی و عقبی

۳۷۵- اس : آن

۳۷۶- اس : کهنتر گناهی

۳۷۷- اس : - آن

۳۷۸- س : پوشش خویر، م : بهتر

۳۷۹- ص : مرد

۳۸۰- اس : نوشند، پوشند

۳۸۱- اس : نوشند، پوشند

۳۸۲- اس : بگرد

۳۸۳- ص : لباس

۳۸۴- م : ندهند

۳۸۵- اس : بهره بود، م : اگر از عقل مرد بابره است

۳۸۶- اس : - هیچ

۳۸۷- ک س اس : لظلماته ، م : لظلماته (!)

۳۸۸- اس : پیوسته ، ص : او سرشته

۳۸۹- م : جهل در خلقت غریزی مکدود بود و نادانی در طینت و جبلت مسدود(!)

۳۹۰- س : به جای هر دو از این ص اس آن متن موافق ز ع م

۳۹۱- اس : وانگذار، م : در نتواند کشید لاتبدیل لخلق الله

۳۹۲- س : رنجی

۳۹۳- چنین است در جمیع نسخ

۳۹۴- اس : خرد

۳۹۵- م : الما...سقما

۳۹۶- ص : - قال لا

۳۹۷- س : - بل ...

۳۹۸- ص : باشند

۳۹۹- ص : ایشان

۴۰۰- اس : - قویم

۴۰۱- ص : اقوال مستقیم ، اس : + و اقوال قویم

۴۰۲- م : ظاهر شود

۴۰۳- س : - کم

۴۰۴- ص : نباشد (در هر دو مورد)

۴۰۵- ص : نباشد (در هر دو مورد)

۴۰۶- س اس : - ترا

۴۰۷- س : کردی

۴۰۸- اس : او

۴۰۹- ص : خویی عادت

۴۱۰- م : بنیک خو باید کردن

۴۱۱- س : بر

۴۱۲- ص : - بر آن ، اس : بدان

۴۱۳- م : بر زیان رود

۴۱۴- اس : - که

۴۱۵- س : خویشان از بدی کنی ، اس : با خویش ار تو بدی کنی (!)، م : خوی خود را چو بد کنی ، متن موافق ، ص ز

۴۱۶- اس م : - چیزی

۴۱۷- س : ندانست آن را

۴۱۸- س : - را

۴۱۹- م : باشد

۴۲۰- اس : را بدی

۴۲۱- م : - و مذمت ...

۴۲۲- ص : منکرند

۴۲۳- م : تقصیر

۴۲۴- س : مردی را، م : مرد را

۴۲۵- س : و نه ظاهرا در هاشم بوده و در عکس محو است

۴۲۶- ص : مرد

۴۲۷- م : بدانند، نگذارند

۴۲۸- م : بدانند، نگذارند

۴۲۹- س : - خالق

۴۳۰- م : یابند

۴۳۱- ص : پای

۴۳۲- ک : بالذنب

۴۳۳- س : بازگردانیدن

۴۳۴- م : عنه ، س : - منه

۴۳۵- م : مذکره للذنب

۴۳۶- اس : - بار ، م : باره

۴۳۷- اس : باز نباید شد ۴۳۸- م : فضیحت

۴۳۹- م : سواته ۴۴۰- اس : در

۴۴۱- اس : عقل

۴۴۲- س ص اس م : حوم ، متن موافق ک

۴۴۳- ص : باشد

۴۴۴- س : زیان (!)

۴۴۵- م : جمله اخیر را به کلی تغییر داده است .

۴۴۶- ص هامش : مایه ، م : مبلغ عمر

۴۴۷- س : خواهشگر

۴۴۸- اس : - الی

۴۴۹- س م : مرد

۴۵۰- ص : افتد و آن حاجت را

۴۵۱- ص : + واسطه

۴۵۲- م : عنایت او

۴۵۳- م : خود

۴۵۴- س م : ذله

۴۵۵- س : اوست ، م : است

۴۵۶- ص : - او

۴۵۷- م : و نزد

۴۵۸- ص : بنزدیک (!)، م : میان

۴۵۹- م : سبزه ای

۴۶۰- م : سرگین دان

۴۶۱- ص م : مرد

۴۶۲- ص : او را، م : بروی

۴۶۳- م : + میان

۴۶۴- م : باشد

۴۶۵- ص : نزید و سزاوار نباشد

۴۶۶- س : دشوارتر است از شکیبایی ، م : - است

۴۶۷- اس : - مصایب

۴۶۸- ص : - و قرار

۴۶۹- م : آنگه

۴۷۰- س : الخيار

۴۷۱- اس : کلمه آن است که

۴۷۲- ص : - است

۴۷۳- س : داده باشد و زبان گرو کرده

۴۷۴- ص : - از روی مردمی

۴۷۵- اس : مردم او بیرون (!)، ص : شود

۴۷۶- ص : این فقره را ندارد

۴۷۷- اس : کرد (!)

۴۷۸- اس : - خواند

۴۷۹- اس : در آزادی

۴۸۰- س : - و در آزادی ...

۴۸۱- م : - که

۴۸۲- م : بدترین دشمنان آن باشد که پوشیده باشد مکر و کید او

۴۸۳- اس : بترین

۴۸۴- ص : دشمنان است

۴۸۵- ص : - حذر

۴۸۶- اس : ظاهری ، ص : + حذر

۴۸۷- ص : ناممکن

۴۸۸- س : آن چه نیاید او را از دست برود او را آن چه

۴۸۹- ص : جاوزه (!)

۴۹۰- اس : المهمات (!)

۴۹۱- ص : و فراخور حال

۴۹۲- اس : - از او...

۴۹۳- اس م : باید

۴۹۴- س : او را به کار می باید

۴۹۵- س : + را

۴۹۶- اس م : + است

۴۹۷- اس : - است ، م : غیبت کنندگان

۴۹۸- س : در هر دو مورد: عیب

۴۹۹- س ص م : ننهد (!)

۵۰۰- م : + باشد

۵۰۱- م : باشد

۵۰۲- ص : - و

۵۰۳- ص : عقبی

۵۰۴- ص : باشد

۵۰۵- ص م : اختلاط

۵۰۶- ص : - دارد

۵۰۷- ص : حال او

۵۰۸- ص : - مردمان ، اس : و مردمان

۵۰۹- ص : + عزیز نشود و

۵۱۰- س م : - و

۵۱۱- س : ممکن طمع

۵۱۲- ص : آن چه

۵۱۳- س اس : الناس

۵۱۴- ص : ببرید

۵۱۵- ص : زینت و تجمل نکرد

۵۱۶- م : - و در دنیا...

۵۱۷- ص : - و مولع تر

۵۱۸- اس ص : - و بی بهره تر

۵۱۹- م : - و

۵۲۰- ک ع : هر کجا

۵۲۱- م : - و استخفاف به

۵۲۲- اس : شد

۵۲۳- س : - استخفافی بدو ، م : - بدو

۵۲۴- ص : بسیار مزاح

۵۲۵- س : بزرگان پیوسته

۵۲۶- ص : کنند

۵۲۷- م : - خردان

۵۲۸- ص : نباشد

۵۲۹- م : - خریده

۵۳۰- ص : - اشتراه ...

۵۳۱- ص : + خوارتر بود

۵۳۲- اس : - بند

۵۳۳- ص : - خوارتر بود

۵۳۴- م : - بنده

۵۳۵- س : و اما

۵۳۶- ص : هرگز به هیچ وقت هیچ کس را، اس م : + به هیچ وقت

۵۳۷- ص : - بر کسی

۵۳۸- م : نکنند

۵۳۹- م : طبعش خسیس و نفس

۵۴۰- س : - است

۵۴۱- ک ص م : بدتر

۵۴۲- م : کسی

۵۴۳- س : که گناه نباشد او را

۵۴۴- ص اس : + الله

۵۴۵- ص م : نعمتی

۵۴۶- ص : خشنناک

۵۴۷- م : که ازو

۵۴۸- س : ظاهر شود، م : جرمی بیند

۵۴۹- م : از

۵۵۰- س : بسنده است پیروزی خواهشگر گناه را

۵۵۱- س م : سیرتک

۵۵۲- ص : پس چون

۵۵۳- ک ص : شوی

۵۵۴- س : ای بسا

۵۵۵- س : سعی

۵۵۶- ص : که

۵۵۷- ص : - از آن

۵۵۸- اس : بکوشند، بینند

۵۵۹- س : او، ص : از آن شود

۵۶۰- ص : او

۵۶۱- اس : + یعنی !

۵۶۲- س : - کل

۵۶۳- اس : بموجب

۵۶۴- ص : دانستن

۵۶۵- ص : کژاندیشگان

۵۶۶- ص ز: این فقره را ندارند

۵۶۷- س : بتوان

۵۶۸- م : این

۵۶۹- اس : - و این کلمه را...

۵۷۰- م : نتوان

۵۷۱- اس م : آزادی

۵۷۲- اس : آرزومندی بندگی ، م : امید بندگی

۵۷۳- س : شود، آید، باز رهد.

۵۷۴- س : شود، آید، باز رهد.

۵۷۵- س : شود، آید، باز رهد.

۵۷۶- س ص : است

۵۷۷- اس : اوامید

۵۷۸- س اس : گشت

۵۷۹- ص : است

۵۸۰- م : - تو

۵۸۱- اس م : - قد

۵۸۲- م : بسیار باشد که

۵۸۳- م : + بسیار بود که

۵۸۴- ص : رای

۵۸۵- م : + نیکو

۵۸۶- اس : زبان

۵۸۷- س : - بگریزد

۵۸۸- ص : بود، م : بگریزد و بسودمند

۵۸۹- ص : و آن چه

۵۹۰- ص : ز: + شاغل

۵۹۱- ص : + کردن

۵۹۲- ص : یشتغل

۵۹۳- اس : - و

۵۹۴- م : - و منع کننده

۵۹۵- س : کی

۵۹۶- س : کی

۵۹۷- اس : - ما یفهم

۵۹۸- س : - را

۵۹۹- ص : - را، علم ، او

۶۰۰- ص : - را، علم ، او

۶۰۱- ص : - را، علم ، او

۶۰۲- ص : بنماید

۶۰۳- ص : که

۶۰۴- ص : اگر

۶۰۵- اس م : با ادب بودن صورت عقل است ، ک : خرد صورت دانش است (!)

۶۰۶- ص م : باشد

۶۰۷- ص : بود

۶۰۸- ص : با ادب

۶۰۹- ص م : - بادب

۶۱۰- ص : جای ملامت و ندامت را تغییر داده .

۶۱۱- س : عینیه ، ص : وجهه

۶۱۲- ص : عینه

۶۱۳- اس : از

۶۱۴- ص : چیزی دنیاوی

۶۱۵- م : + را

۶۱۶- ص : ضعیف و نرم

۶۱۷- اس : باشند و ضعیف

۶۱۸- س : معاونت و نصرت ، م : نصرت و یاری

۶۱۹- اس : نکند

۶۲۰- ص : کنند

۶۲۱- س : آن ، ص : کنند و معنی دیگر آن

۶۲۲- س : بر آن ، ص : یا از جنس

۶۲۳- ص : + بر او

۶۲۴- اس : باشد

۶۲۵- اس م : - او

۶۲۶- ص : - باشد

۶۲۷- ص : - و

۶۲۸- ص م : - باشد

۶۲۹- س : - باشد و زایل گشته ، ص : + بود

۶۳۰- ص اس م : اوتی

۶۳۱- م : اندر

۶۳۲- س : دبر

۶۳۳- م : باشد

۶۳۴- ص : - عن

۶۳۵- س : - و لا یستحیی ... ، م : - و الایحاش و...

۶۳۶- س : بود

۶۳۷- اس : + باشد

۶۳۸- س : گرفته

۶۳۹- اس : شود به جز از او

۶۴۰- س : موضع

۶۴۱- س : - کس

۶۴۲- ص : + و نا پسندیده

۶۴۳- اس : - پند

۶۴۴- س : او را از آن پند باشد، م : - گیرد

۶۴۵- س : و گرد

۶۴۶- م : آن گفتار

۶۴۷- ص : بود

۶۴۸- ص م : بود

۶۴۹- اس : هر که ضایع شود از او چیزی

۶۵۰- م : حال

۶۵۱- ص : بدان

۶۵۲- م : زشتیها و

۶۵۳- س : بهم آورنده است بدیهای عیبها را

۶۵۴- ص : شود

۶۵۵- ص : - زشت

۶۵۶- س : شوند

۶۵۷- ص : او باشد

۶۵۸- اس : نمودن

۶۵۹- م : در هر دو مورد: بسیار

۶۶۰- م : عداوت و بدبختی بود، س : ندارد

۶۶۱- س : المرء، ص : مرأة ، م : المرأة

۶۶۲- ص : از حد بیرون

۶۶۳- م : مردم

۶۶۴- اس : اوفتند

۶۶۵- س : آن باب ، م : آن مبالغت

۶۶۶- اس : (در هر دو مورد): برون

۶۶۷- س : + جد

۶۶۸- م : مبالغت نماید، س : + مردمان را آن حال به شک ریبت اندازد و

۶۶۹- اس : - گردد پس در موافقت

۶۷۰- ص : - مردمان

۶۷۱- م : وسط

۶۷۲- م : بسیار

۶۷۳- س : ناامید

۶۷۴- ص : + فیما

۶۷۵- ص م : بچیزی

۶۷۶- اس : نباشد

۶۷۷- م : بر

۶۷۸- ص : امیدی

۶۷۹- س : که بکشد بسوی ناامیدی

۶۸۰- س : مغتبه ، اس : مغبه ، م : معنيه

۶۸۱- س : کی

۶۸۲- اس : - در او

۶۸۳- اس : + از آن

۶۸۴- اس : نه هر آنک امید چیزی بست

۶۸۵- ص : امیدی

۶۸۶- اس : + و

۶۸۷- م : بسیار

۶۸۸- س : بکشد

۶۸۹- ص : مدافع ، م : مدارج

۶۹۰- س : او بزبان ، م : آن زیان

۶۹۱- س : در غرامت

۶۹۲- ص اس : + از ، س : از افزوده شده است

۶۹۳- م : و مردم نقصان بینند

۶۹۴- س : ای بسا

۶۹۵- اس : دل در او

۶۹۶- ص : + بود

۶۹۷- م : و آتش آن

۶۹۸- ص : - باشد

۶۹۹- اس : حین

۷۰۰- س : سوی

۷۰۱- س : راه ، ص : جاده

۷۰۲- ک : نا که در ، م : تا که او در ، (این هر دو به گونه ای متن را تایید می کنند)، اس : ناگهش ، در ، ع : ناگه اند

۷۰۳- س : - غصه

۷۰۴- س : - آب

۷۰۵- س م : در گلو، اس : بکلو در

۷۰۶- ص م : - طعام

۷۰۷- م : - در

۷۰۸- س : - یکبار...

۷۰۹- اس : - و مع کل ریح ...

۷۱۰- م : عسرة يسره

۷۱۱- اس : راحتى بى المى

۷۱۲- س : باشد

۷۱۳- س : سرانجام ، م : عواقب

۷۱۴- س : دلير

۷۱۵- م : نشود

۷۱۶- ص : - و كام ...

۷۱۷- اس : است

۷۱۸- س : - التدابير

۷۱۹- س : - تدبيرهاى خلق

۷۲۰- ص : شود

۷۲۱- م : کند، بدهد

۷۲۲- م : کند، بدهد

۷۲۳- اس : باطل ترسیدن و پرهیز کردن (!)، م : شود ترسیدن

۷۲۴- م : يدفع

۷۲۵- س م : - هراسیدن

۷۲۶- س : - چیز

۷۲۷- ص : باز ندارد و بنگرداند

۷۲۸- ص : آن

۷۲۹- م : بدگویان

۷۳۰- س : من

۷۳۱- ص : مرد، م : کسی

۷۳۲- م : مروت

۷۳۳- م : مسیئت

۷۳۴- س : کنند، گردانند

۷۳۵- اس : کلمات ۷۸ و ۷۹ را ندارد

۷۳۶- س : - نه باصل و نسب

۷۳۷- س : بالنظام (!)

۷۳۸- ص م : مرد

۷۳۹- ص : گر

۷۴۰- س : گرامی تر ادبی نیکو گردانیدن خوی است

۷۴۱- س اس : الادب (!)

۷۴۲- س : جمله

۷۴۳- ص : + از

۷۴۴- ص : - است

۷۴۵- ک ، س : غضبی ، ادبی

۷۴۶- ک ، س : غضبی ، ادبی

۷۴۷- ص : النسب ، اس : الادب (!)

۷۴۸- ص م : عز و نسب

۷۴۹- س : شو، م : روی

۷۵۰- س م : درویشی ، اس : درویشها

۷۵۱- س ص اس : درویشها (!)

۷۵۲- اس : - مال به دست آید و

۷۵۳- ص : - فالناس

۷۵۴- س : فبقی

۷۵۵- اس : مردم

۷۵۶- ص : + و موانست

۷۵۷- س : بگرداند (!)

۷۵۸- ص : - و از موانست او

۷۵۹- ص : بمانده

۷۶۰- اس : مردم (!)

۷۶۱- اس : است خرد، س : توانگری بزرگ توانگری خرد است

۷۶۲- م : توانگرتین

۷۶۳- ص : باشد از توانگران و

۷۶۴- س : - بهر

۷۶۵- س : - از

۷۶۶- ص : که مال را چون

۷۶۷- ص : - و نیست شود

۷۶۸- س : و از خود، اس : - هزینه کنی کم ...

۷۶۹- س در هر دو مورد: کند

۷۷۰- ص : - خرد

۷۷۱- ص : - سبب

۷۷۲- ص : بیشتر می شود و می افزاید

۷۷۳- اس : وثاق ، س : مرد طامع در زاویه

۷۷۴- س : فزونی

۷۷۵- س : مرد طماع (!)، م : طامع

۷۷۶- س : احذر انفار (!)

۷۷۷- س : بیرهیز از نفرت گرفتن نعمتها نه هر رفته ...

۷۷۸- س ص : یسترد

۷۷۹- ص : کاری

۷۸۰- ص اس : - را

۷۸۱- اس : برمد زانک (!)

۷۸۲- س : + چه !

۷۸۳- ص : آن

۷۸۴- س : دگر

۷۸۵- اس م : دشوار و مشکل (!)

۷۸۶- س : که باز

۷۸۷- س : (ناقص و ناتمام) : بیشتر... خردها در زیر....

۷۸۸- س : الطالب (!)

۷۸۹- اس : بروی

۷۹۰- ص : + بشود

۷۹۱- س : مقهور! گردد، ص : گردد

۷۹۲- م (اس در هامش) : للحق ملک و من اعرض عن الحق هلك (!)

۷۹۳- س : هر که ... روی خود از حق تباه شد

۷۹۴- س : استقبال

۷۹۵- م : + هر که بر حق بود مالک شود بر هر مراد!

۷۹۶- ص : نماید

۷۹۷- س : - و از نجات ...

۷۹۸- ص : سرای

۷۹۹- ص : هر

۸۰۰- س : چونبازرگانی ...

۸۰۱- س : العیبه (!)

۸۰۲- ص : از بدحالی باز رهد، اس : از احوال بد باز رهد

۸۰۳- ص : جاه و مال

۸۰۴- س : کسان به استغنا، اس : به جاه و استغنا

۸۰۵- س : کثرت

۸۰۶- ک : کشن ، س : بسیار، اس : انبوه

۸۰۷- اس : رحمت نداند(!)

۸۰۸- س : + مرد

۸۰۹- ص : + آن م : بر

۸۱۰- ص م : کند

۸۱۱- ص : پوشیده نماند

۸۱۲- س : بنیک

۸۱۳- س : دل (!) مرد خردمند در...

۸۱۴- س ص : یکون فی قلب العاقل

۸۱۵- س : + خود

۸۱۶- س - زبان

۸۱۷- س : - و محقق و مخمر

۸۱۸- س : + یا نه

۸۱۹- ص : نیک معلوم و محقق نگردد و بر

۸۲۰- م : جمال

۸۲۱- س : نیست (در هر دو مورد)

۸۲۲- اس : با

۸۲۳- ک : ناگاه به اجل خویش باز خورد، س : هر که روان شد در اول (!) امل خویش دیده ور (!) شود به اجل خویش

۸۲۴- م : دل

۸۲۵- س : زود باشد

۸۲۶- س : خاک

۸۲۷- ص : که هلاک شود

۸۲۸- ص : زود

۸۲۹- اس : مرمائیت به اندکی از شکر

۸۳۰- س : - مرمائید...

۸۳۱- ص اس م : نمایید

۸۳۲- اس : تا آن

۸۳۳- اس : - است

۸۳۴- ص : گر

۸۳۵- س : از غیب (!)

۸۳۶- س : چون قادر گشتی بر دشمن تو بگردان

۸۳۷- س : من ظفر علی عدوه

۸۳۸- اس : النعمة

۸۳۹- ص : - خویش

۸۴۰- س : یافتی مروت

۸۴۱- ص : - گناه

۸۴۲- س ص : عدو

۸۴۳- س ص : + منه

۸۴۴- م : چیزی را که آن

۸۴۵- اس : + معنی !

۸۴۶- س : در دل نگرفت هیچ کس چیزی که نه پیدا شد در...

۸۴۷- س : ما

۸۴۸- س : الا اظهر

۸۴۹- س : می دارد آن

۸۵۰- اس : کردار پیدا شود پوشیده

۸۵۱- اس : گفتن

۸۵۲- س م : کناره

۸۵۳- س : ای بار خدایا پیامرز گناهان چشمها... (دنباله سخن محو است)

۸۵۴- ص : گناهان

۸۵۵- اس م : - را

۸۵۶- ص : - است

٨٥٧- اس : - ما

٨٥٨- س : للفقر

٨٥٩- م : العقبى

٨٦٠- س : مرد بخیل شتاب می کند درویشی را می زید...

٨٦١- س م : - را

٨٦٢- ص : + را

٨٦٣- اس : - کند

٨٦٤- ص : عمر

٨٦٥- ص : توانگران حساب کنند

٨٦٦- س : قليل و كثير

٨٦٧- س : نگه

٨٦٨- س هاشم : عقاب ، م : توانگران بحساب

٨٦٩- اس : طالع (!)

٨٧٠- س : + و هذا هو العقل التام

٨٧١- ص : و یگوید (!)

٨٧٢- س : - نخست

٨٧٣- اس : بزبان

٨٧٤- س : راند

٨٧٥- ص : - دل

٨٧٦- ص : بر

٨٧٧- س : لسانه

۸۷۸- س : باید هم می توان خواند، اس : باید، ص : خواهد و باید، م : خواهد. متن با توجه به معنی عبارت و ضبط س

۸۷۹- م : گوید

۸۸۰- ص اس : باید، م : خواهد

۸۸۱- اس : رفته